

سال اول - شماره ششم - نیم اردیبهشت ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال

تئاتر



جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته رادیو و تلویزیون

دنیای از چشم تماشا

کپرهای مفت آباد

زمین های تهران گران شد لذا کپرهای مفت آباد را خراب کردند ، اما هرکس که از مفت آباد دیروز بگذرد خواهد دید که کپر نشین ها خانه نشین شده اند و خانه ها را بقیمت خریده اند.

در یکی دوفرن گذشته بخشی عظیم از سراسر ایران مفت آباد بود ، یکی کار میکرد و ده نفر میخوردند و هنوز نیز سالفوردگانی هستند که بیاد آن مفت آباد آه میگویند و بر تغییر روزگار لعنت میفرستند . در هر حال آن روز ایران ایزدان بود و مفت آباد فراوان ، اما ، امروز ایران گران شده است ، هر کسی که یک سیگار دود کند مالیات میدهد ، هرکس که یک جرعه آب مینوشد بقیمت میخرد ، اگر روشنائی میخواهد از مقررات برق منطقه ای گریز و گریز ندارد و چه بخواهد و چه نخواهد از او عوارض نوسازی میگیرند .

قیمت یک گیرنده تلویزیونی با سرمایه ملک التجار یک قرن پیش پهلو به پهلو میزدند . با اینحال از مالک آن عوارض تماشای تلویزیون نیز میخواهند.

در این روزگاروانفسا به بیابان خدائیز نمیتوان پناه برد ، هر جا و در هر سر ده و صحرای که بخواهی میخ های چادر را در زمین استوار کنی یا به روستائی تعلق دارد یا از آن دولت است.

در آن روزگاران مردما اجبارا به خدمت ارتش نمیگرفتند و هرکس حافظ جان خود بود و هر قبیله که بیشتر زور داشت گاوهایش را در چمن خدا میچراند و مسافران که از شهری به شهر دیگر میرفتند اگر راه برای میورشان نداشتند لاقبل از گوه و تپه های زیبا که دست بشر در آن دخالت نکرده بود میگذشتند و هر کاروان ، کاروان سالاری داشت و هر کاروانسالار جوانان مسافر را برای حفظ مسافران ، شمشیر و سپر میداد .

در هر حال همانطور که زمینهای تهران اخیرا گران شد و کپر های مفت آباد را خراب کردند دیر زمانی است که ایران گران شده است و زندگی را دیگر برای کبان نمیباشند . یا اینحال هرکس که به کشور های پیشرفته و پرتلاش دنیا سفر کند به مقایسه خواهد دید که هنوز در ایران مفت آباد وجود دارد و هنوز کسانی هستند که در دستگاه دولت یا در بخش خصوصی به شایستگی کار نمیکنند اما از خیابانهای روشن ، راههای هموار و مزایای ایران پرتلاش امروز بهره میگیرند و به شکرانه مفت زیستن و برسم بیگارگان بر زنان و مردان پرتلاش نیز خرده میگیرند . آیا به موقع نیست که ساکنان این مفت آباد نیز از بیچارگی نجات یابند و حق اظهار نظر و انتقاد آزاد از آن کسی باشد که در ساختمان ایران گرانیقیمت امروز سهم فعال دارد ؟

اصولا برای عضویت در یک جامعه نباید حق عضویت پرداخت ؟ منظور جامعه ایست که دیگر مفت آباد نیست.

محمود جعفریان

آقای تماشا



تهنیت

سازگرتاسیس رادیو را به گردانندگان ، نویسندگان و کارکنان رادیو ایران که سی و یکسال بار سنگین يك مسئولیت خطیر و حیاتی را بر دوش کشیده اند صمیمانه شادباش می گوئیم .

متخصصان و صاحب نظران وسایل ارتباط جمعی ، رادیو را در بر آوردن نیاز های فرهنگی يك جامعه ، و ایجاد هیستگي های ملی ، و دادن آگاهی های لازم به مردم وسیله ای توده گیر ، موفق و پر ثمر شناخته اند ، و در کشور ما نیز ، نگاهی به تاریخ طولانی حیات رادیو و فعالیت های این سازمان ، نشان دهنده نفوذ انکار ناپذیر و بی شوری سریع این وسیله در اجتماعات کوچک و بزرگ روستا ها و شهر هاست . بی شک این نفوذ و پیشرفت مرهون زحمات صد ها نویسنده ، تهیه کننده ، کارمند اداری ، خبرنگار ، گوینده و کارگردانی است که طی سه دهه گذشته ، روز و شب با صمیمیت تلاش کرده اند و حاصل این تلاش قابل ستایش اینک امکان داده است که رادیو ایران با گسترش فرستنده های خود در میدانی بس وسیع به فعالیت بپردازد و با برنامه هایی که مخصوص طبقات و گروه های مختلف تهیه می کند به بالا بردن سطح آگاهی مردم این سرزمین و آشنا کردن آنان به وظایف ملی و اجتماعی شان و نیز فراهم آوردن وسایل شادی و سرگرمی آنان کمک بسیار کند .

آرزو می کنیم مسئولین وزارت اطلاعات ، گردانندگان رادیو و جوانان با ذوق و زحماتش که وظیفه خطیر تهیه برنامه های رادیو را به عهده دارند در خدمات خود پیروز و کامیاب باشند .

«تماشا»

تماشا

صاحب امتیاز و مسئول : رضا قطبی
 زیر نظر : ابرج کرگین
 مسئول هیات تحریریه : ژیللا سازگار
 طرح و تنظیم : قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان
 روی جلد از: علی قشقانی
 عکسهای رنگی صفحات ۶ و ۷۳ از : کامران عدل
 آگهی ها : دفتر مجله تماشا
 چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۴

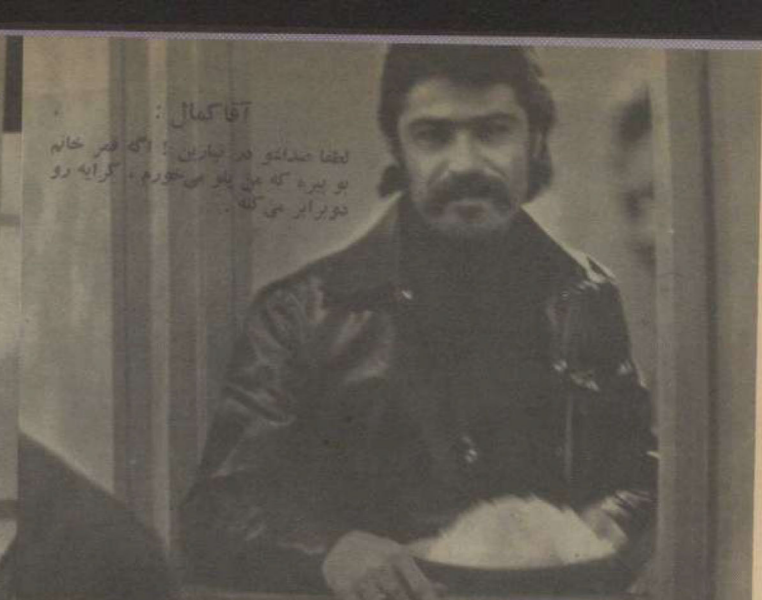
سه دهه سینما



حسرو!
به خدنگار تو خسرو گنت بی سینه
بیش از آنکه ترا به سزای اصالت و عاقبت
بک برین فسخون تاورد.



سیرین!
من حرفی ندارم که تل تو زارم . اما
سیرین می تل بوده!



آقا کمال!
لطفا صدای تو در تیارین! آگه قهر خانم
بو بیره که من یلو می خورم ، گزایه رو
دو برابر می کنه .



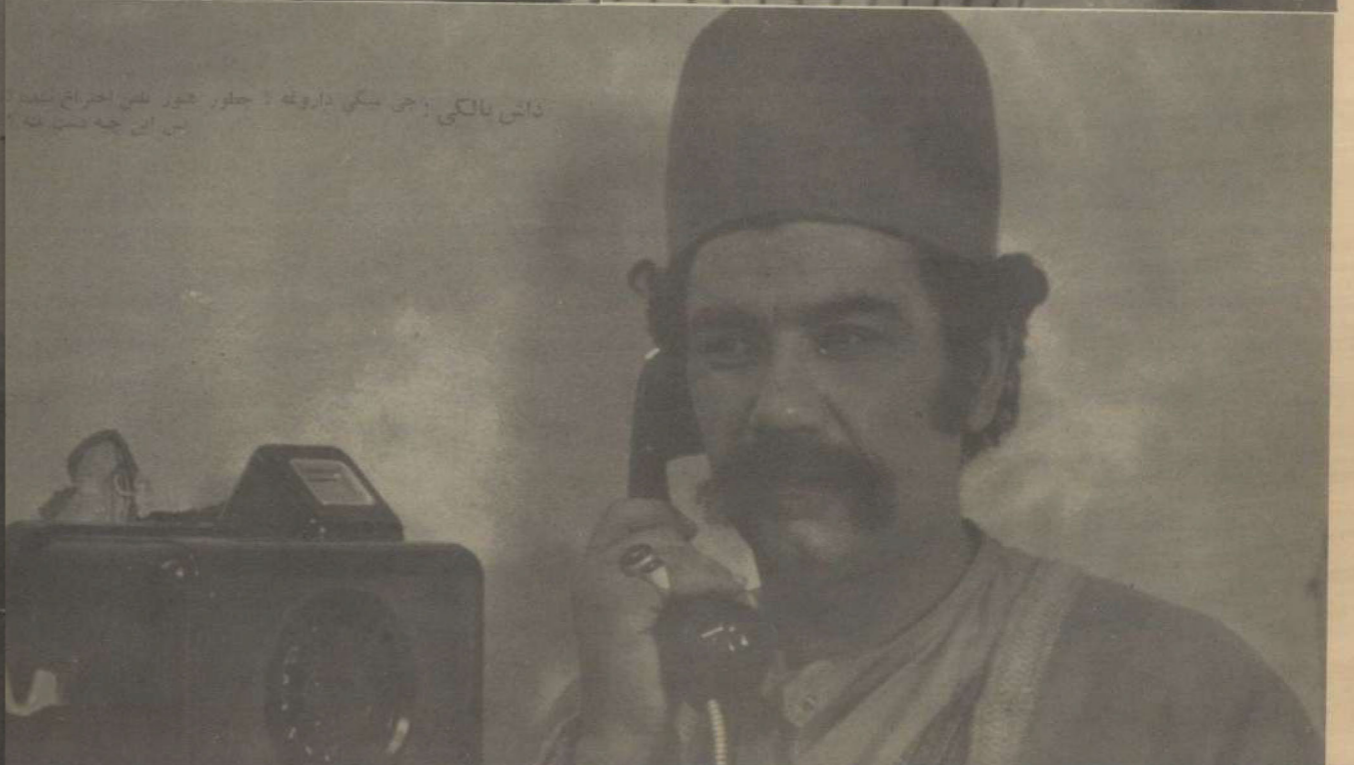
آقا سهرابی کار تو حاج شیخ
یعوان! موافق باش با شمشیر زنی جو
دوربین ، کار دستتون باش .



آرستیم
این بوستاری جان فراتر از همه فقط به درد
آینه کمال می خورد!



سرگروهان! آگه این دوربین چی ها مواظبتون بودی
چارنا کله حرفی حسای با هم می رانیم



دانش بالکنی! آچی سکی دارونه! جلور شور نفس احتیاج شه
چون این چه دست شه!



شارلیز



(شکل ۴)

داشت ، نیروی خود را از دست داده بود . حضرت محمد پیامبر اسلام ساده‌ترین شریفی را که تا آنکه قبول عام همچنان در عرضه‌های ازل با هم می‌جنگیدند و در نماشاخته های اورانژ نمایها ادامه داشت . حتی در سال ۲۸۲ مدیر برجسته‌ای چون اوزونیوس (Ausonius) می‌توانست یا آرامش در ملک خود در نزدیکی بروو بنشیند و تاکنستان خود را (که هنوز به نام شانو اوزون معروف است) اداره کند و مانند اشراف چینی سلسله تاگک (Tang) اشتهار نغز بسراید . شاید تمدن برای مدتی طولانی به فقرا می‌رفت ، اما در نیمه قرن هفتم میلادی قدرت جدیدی ، سرشار از ایمان و انرژی ، با میل به پیشرفت و همچون فرهنگی دیگر ظهور کرد . این اسلام بود . قوت‌اسلام در سادگی آن بود . کلیسای قدیمی مسیحی در اثر بحث و جدلهای پایان ناپذیر درباره الهیات که سه قرن تمام باحمت و شدنی باور نگرندی جریان

براز مناسک بی معنی و مذاهب اسراری شده بود که اعتقاد به نفس را نابود می‌کرد . به دنبال آن فرسودگی و دلزدگی و احساس باسی فرا می‌رسید ، که می‌توانند مردمی را که در رفاه مادی عالی هستند در چنگال خود بگیرند . کاوافی Cavalry شاعر نو یونانی شعری دارد که در آن مردم یک شهر باستانی مانند اسکندریه را تصویر می‌کند که هرروز منتظرند وحشیان بیایند و شهر را غارت کنند . سرانجام وحشیان دور می‌شوند و به جای دیگری می‌روند و شهرنجات می‌یابد ، اما مردم سر خورده‌اند زیرا اگاهی می‌آیند از هیچ بهتر بود . البته لازمه تمدن اندکی رفاه مادی است که برای فراهم آوردن اندک فراغت کفایت کند . اما برتر از آن نیاز به اعتماد دارد - اعتماد به جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند ، اعتماد به فلسفه و قوانین آن ، و اعتماد به نیروهای روحی خویش نحوه قرار دادن سنگهای بن دوگانه نه تنها بیروزی مهارت فنی ، بلکه اعتقاد جدی به قانون و انضباط را نیز نشان می‌دهد . صلابت ، انرژی و سرزندگی : همه تمدنهای



سخن در مجموع درست باشد . نویسنده‌گان و سیاستمداران ممکن است انواع احساسهای نیک را عرضه کنند ، اما کار آنها فقط اعلام نظر است . اثر قرار بود من حکم کنت بیننق وزیر مسکن و ساختمانهایی که عملاً در زمان او ساخته شده ، کدام یک حقیقت جامعه را بازگو می‌کنند ، به نفع ساختمانها رای می‌دادم .

اما این بدان معنی نیست که تاریخ تمدن تاریخ هنر است - اصلاً چنین نیست . آثار بزرگ هنری را در جوامع وحشی نیز می‌توان آفرید - در حقیقت امر محدود بودن دید جامعه بدوی به هنر تربیتی آنان قدرت تمرکز و سرزندگی شکفتی بخشیده است . در زمانی از قرن نهم میلادی اگر کسی به پالین رودسن می‌نگریست ، می‌توانست دماغه کشتی وایکنگ‌ها را که از رود بالا می‌آمد ببیند . وقتی امروز در موزه بریتانیا به آن نگاه می‌کنیم (شکل ۱) یک اثر بزرگ هنری است ، اما برای مادر خانواده‌ای که سعی داشت در کلیه کوچک خودسروسامانی بگیرد چندان خوشایند نمی‌نمود

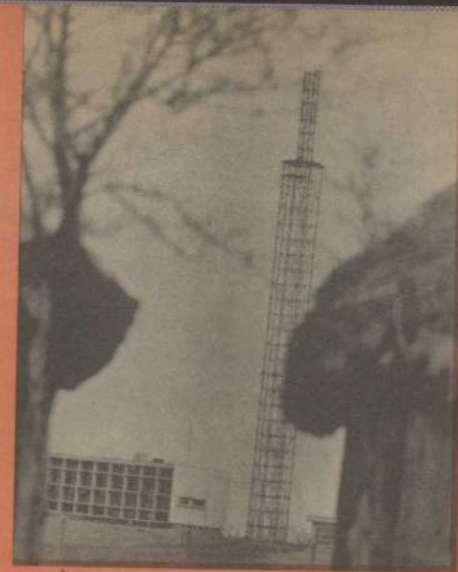
بلکه برای تمدن او همانقدر تهدید آمیز بود که دوربین یک زیر دریایی امی برای تمدن عصر ما تهدید آمیز است . نمونه گویاتری بعدن من رسید ، یک ماسک افریقایی که مال راجر فرای Roger Fry بود (شکل ۲) یاد می‌آید وقتی آنرا خرید و به دیوار آویخت ، هر دو موافق بودیم که این ماسک همه خصایص یک اثر بزرگ هنری را داراست . گمان می‌کنم که امروزه اکثر مردم آنرا از کله آپولو بلوور Apollo of the Belvedere (شکل ۲) بیشتر بیستندند . اما آپولو به مدت چهار صد سال پس از کشف آن ، بیش از هر اثر مجسمه سازی جهان مورد تحسین بود . ناپلئون لاف می‌زد که آنرا از واتیکان به غارت آورده است . اکنون تقریباً همه آنرا فراموش کرده‌اند ، جز راهنمایان موزه‌ها که تنها ناظران زنده فرهنگ کهن‌اند . ارزش آپولو ، به عنوان یک اثر هنری هرچه باشد ، به نظر من بیشک در مقایسه با ماسک افریقایی تجسم مرحله عالیتر تمدن است . هر دو آنها مظهر روح ، پیام آور جهان دیگر - یعنی جهان نخیل ما هستند . نخیل افریقایی از جهان ترس و تیرگی مایه می‌گیرد و برای دادن کيفر های سهمگین به جرم کوچکترین نقض تابو Taboo آماده است . نخیل یونانی از جهان نور و اطمینان مایه می‌گیرد ، که در آن خدایان افرادی چون خود ما هستند ، منتهی زبانتند و به زمین نازل شده‌اند تا به انسان خرد و فواین هماهنگی را بیاموزند .

خرد و هماهنگی ، کلمات زیبایی هستند ، اما کلمات زیبا دردی را دوا نمی‌کنند . در جهان یونان و روم خرافات و ستم فراوان بوده است . اما تایین بین این دو تصویر معنی دیگری نیز دارد . در برخی اعصار انسان به چیزی درباره خویش ، در باره جسم و روح خویش آگاه شده که خارج از تقای روزانه برای ادامه زیست و مبارزه شبانه با ترس بوده است . او این نیاز را حس کرده که باید این کیفیات اندیشه و احساس را به شکلی در آورد که تا حد امکان به

من روی پندزار Pont des Arts پاریس ایستاده‌ام . در یک طرف رودسن Seine نمای هماهنگ و معقول انستیتیوی فرانسه قرار دارد ، که در حدود ۱۸۷۰ به عنوان کالج ساخته شد . در ساحل دیگر موزه لوور است که از فرعون وسطی تا قرن نوزدهم بیوسته در دست ساختمان بوده است و مظهر معماری کلاسیک در درخشان ترین و مطمئن‌ترین شکل آن است . کلیسای تتردام درست از بالای رود نمایان است . این کلیسا شاید دوست داشتی‌ترین کلیسا ها نباشد ، اما به بقین اندیشمندانه‌ترین نمای ساختمانی سراسر هنر گوینک مال آن است . خانه‌هایی که در ساحل رود صاف کشیده‌اند نیز راه حل بشری و معقولی برای مسائل معماری شهر سازی هستند ، و در جلوی آنها ، زیر سایه درختان ، تختگاههای کتابفروشی است که در آنها چندین نسل از دانش پژوهان خوراک فکری خویش را یافته‌اند و چندین نسل از کتاب خوانان به سرگرمی متدنهانه گردآوری کتاب برداخته‌اند . در حدود پنجاه سال اخیر دانشجویان مدارس هنری پاریس از روی همین پل به موزه لوور شناخته‌اند تا آثار هنری آنرا بررسی کنند و از روی همین پل به کارگاههای خویش برگشته‌اند تا بحث کنند و رویای خلق اثری را که شایسته آن سنت عظیم باشد در سر بیورراندند . چه بسیار از امریکائیان ، از هنری جیمز گرفته تا دیگران ، به زیارتگاه هنر آمده‌اند و روی این پل ایستاده‌اند و رایحه فرهنگ کهنسالی را بویده‌اند و خود را در مرکز تمدن احساس کرده‌اند .

تمدن چیست ؟ من نمی‌دانم . من هنوز نمی‌توانم آنرا با کلمات مجرد بیان کنم . اما گمان می‌کنم وقتی آنرا ببینم نتوانم آنرا بشناسم و اکنون در صدد همین کار هستم . راسکین Ruskin گفته است : « ملل بزرگ شرح حال خویش را در سه کتاب می‌نویسند ، کتاب اعمال ، کتاب کلمات و کتاب هنر خویش . هیچیک از این سه کتاب را نمی‌توان بدون خواندن در کتاب دیگر دریافت ، اما از این سه فقط آخرین آنها شایسته اعتماد است . » گمان می‌کنم این

روزی که تلویزیون گیلان کار خود را آغاز کرد



بنای مرکز تلویزیون رشت ، آنتن و کومه ها ...

مردم گیلان می گویند :

● ما از برنامه های تلویزیون
راضی هستیم فقط گاهی
برنامه های خوب را دیر
پخش می کنند و بعضی برنامه
ها را چندبار نشان می دهند...

● اگر بیشتر آهنگهای ایرانی
و بخصوص محلی پخش
کنند ، ما راضی تر خواهیم
بود ...



نمایندگان گیلان در سنا و شورای و مدیر مرکز در روز گشایش ...



شادی نخستین دقیق آغاز کار در استودیو...



در خیابانهای رشت ، روز هشتم اردیبهشت ۱۳۴۹ ...



حشمتی متصلی پربانگ دوربین ، و خانم جوانی گویند



فر و ریختن آنتن عظیم مرکز تلویزیونی گیلان یک فاجعه بود ،

روز هشتم اردیبهشت ماه سال چهل و نه ، ناگهان در رشت ، همه چیز بهم ریخت ، برای رشتی ها و شهر زیبایشان ، در این روز حادثه ای رخ می داد که نازکی داشت : « تلویزیون » به رشت می آمد . ساعت ۵ بعدازظهر وقتی نماینده تلویزیون می گفت : « بنام شاهنشاه و در پناه کلامه مجید آغاز کار تلویزیون گیلان - مرکز رشت را اعلام می - داریم ، بامید آنکه این سازمان بتواند به مردم خطه هنر پرور و زیبای گیلان خدمت کند ... » در خیابانهای رشت ، صد ها نفر پشت ویترین فروشگاههای تلویزیون گرد آمده بودند و در خانه ها ، آنها که بهمین زودی تلویزیون خریده بودند ، آمدن تلویزیون را به شهرشان جشن گرفته بودند.

●●●●
آغاز کار تلویزیون گیلان ، مصادف بود با زاد روز والا حضرت شاهپور ظفریضا سومین فرزند شاهنشاه آرپامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران ، و مردم سرزمین سرسبز گیلان ، بهین چنین روزی ، گشایش مرکز تلویزیون رشت را که دیر گاه در انتظار آن بودند ، با سرور و شادمانی همراه ساختند .

استادان گیلان ، و نمایندگان گیلان در سنا و شورای فرماندار و شهردار و مقامات مهمی ، در مراسم گشایش این مرکز تلویزیون حضور داشتند ، و استادان گیلان - آقای طاهری - در یک مصاحبه تلویزیونی بتفصیل از انتظار های مردم سخن گفت ، و آقای پور سرتیپ نماینده مجلس شورای ملی گفت : « تلویزیون می تواند یکی از عوامل مهم سازنده و مؤثر در بالا رفتن سطح دانش و فرهنگ عمومی یک منطقه باشد و در معرفی فولکلور غنی و آداب و سنن این منطقه تاریخی از ایران نقش حساس و ارزنده ای را بازی کند ... »

مرکز تلویزیونی رشت ، کار آزمایش خود را با پخش سه ساعت برنامه در روز آسمان زرد ولی آنتون پس از یکسال ، این مرکز روزانه بیش از شش ساعت برنامه پخش می کند که ترکیبی است از برنامه هایی که در محل تولید میشود و برنامه هایی که از شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران بنظر تماشاگران می رسد .

اخیرا با کوشش واحد آموزش روستایی و کارکنان مرکز تلویزیون رشت ، بازده باشگاه روستایی تلویزیونی در گیلان برپا شده و برای جمعی از روستاییان نیز امکان استفاده از برنامه های خاص تلویزیونی فراهم آمده است .

تلویزیون گیلان ، برای برآوردن خواست های تماشاگرانش ، برای تهیه برنامه های جالب از زندگی پر رنگ و بوی مردم این استان ، و برای ارائه برنامه های خوب به آنان راه ددازی در پیش دارد ، و با تلاش فراوان در این راه کلام بر می دارد .

سرسردم و تلویزیون رشت

با آنکه بیش از یکسال از آغاز کار تلویزیون در رشت نگذشته است ، با مجویستی بیش از آنچه پیش پیش می شد ، جای خود را در میان تماشاگران تلویزیون گشوده است . خبرنگار مجله ، در فرصتی که در سفر رشت به دست آورد با چندتن از تماشاگران تلویزیون در رشت به گفت و گو نشست .

خانم نجفی - خاناندار :

سرد ماه است ما صاحب تلویزیون شدیم . ما برنامه های سرکار استوار ، خانه فر خانیو بیوند را واقعا می پسندم . همچنین برنامه های

موسیقی ایرانی را ، بطور کلی من برنامه های ایرانی را ترجیح می دهم ... نمی دانم چسرا برنامه های مورد علاقه ما و بچه هایمان را خیلی دیر وقت پخش می کنند ، درست وقتی که باید بخواهیم ...

خانم پری واسطه - خاناندار :

ما از تلویزیون و برنامه های آندراضی هستیم ، ولی بیشتر ترجیح می دهیم برنامه های ایرانی باشد تا خارجی . البته از فیلم های خارجی بدمان نمی آید . از برنامه های ایرانی من بیشتر سرکار استوار ، داش پالکی و خانه فر خانم و بیوند را دوست دارم . موسیقی



آرامش و زیبایی همیشه گیلان ...



در اطاق کنترل مرکز تلویزیون رشت .



ژاله کانظمی پیام تهنیت تلویزیون و مردم تهران را باز گفت ...



تلویزیون همه خانواده را گرد هم آورده است (و یا بتولی پراکنده می کند ؟)

ایرانی را هم همیشه گوش می دهم ... خانم شب افروز - خاناندار
- برنامه های موسیقی را اگر مطلبی باشد دوست دارم . آقا من یک رشتی هستم و مسلما دلم می خواهد سوز و آواز شهر خودم را بشنوم تا اینکه نفر خارجی برایم آواز بخوانند . خدا خوشی بدهد این تلویزیون را . ما نه سینما میرویم و نه تفریحی داریم . من که از صبح تا شب در خانه هستم و تماشا می کنم تلویزیون تنها سرگرمی من است و خیلی از آن راضی هستم ...



اسدالله غولیزاده

مدیر تلویزیون گیلان - مرکز رشت بخاطر سابقه طولانی کار وسالهای فراوان خدمت در رادیو و تلویزیون شهرت بسیار دارد . سالها پیش از این او در میان شنوندگان رادیو ، بخاطر اجرای بهترین و محبوب ترین برنامه های رادیو ، دوستانداران بیشمار داشت . تسلط کم نظیرش بکار گویندگی به فعالیتهایش میدان وسیعی بخشیده بود و او از برنامه های انتقادی و طنز آلود ، تا خبر ، رپرتاژ و برنامه های ادبی را در رادیو اجرا می کرد . پس از منهدا کار در رادیو ، پیمان به هنر های زیبا پیوست ، و منشأ فعالیتهای پر ثمری در

حسین فطرتی - دانش آموز : من از همان روز افتتاح تلویزیون رشت ، برنامه ها را می بینم . بیتون پلیس ، سرکار استوار ، خانه فقر خانم ، پهلوانان و دانی پالکی را دوست دارم ، اما بیشتر از همه از برنامه جشن هنر شیراز خوشم می آید که متأسفانه دیر وقت بکشد میشود و من برای اینکه بتوانم صبح راحت بیدارم بروم . مجبورم نیمه کاره تلویزیون را ببندم . کاش این برنامه ها را کمی زودتر بکشد . یک نکته دیگر ، من نمی دانم چرا اشنباهای یک برنامه را چند بار تکرار می کنند ، بهتر است در این مورد دقت بیشتری بشود .

خانم ریابه - (۱۰۰ ساله) : من زیاد چیزی از برنامه ها نمی فهمم ، فقط می بینم که همدیگر را می زنند و بعد آواز می خوانند ، بعد هم می رقصند! خلاصه نمی فهمم از اول تا آخر شب آنها در این سینمای کوچک جگاری می کنند ، ولی از همه آنها خوشم می آید . (خبر نگار ما می پرسد : شما چند سال دارید ؟ - نمی دانم ! - مگر شناسنامه ندارید ؟ - چرا ، ولی در زمان تولد ما شناسنامه نبود . وقتی بمن شناسنامه دادند ، نوه من هم بدینا آمده بود !



آقای پرویز جوانی ، گوینده اخبار



خانم جوانی ، گوینده



آقای ابراهیم بیگی ، گوینده



خانم مینو نجفی، گوینده

اندیشه های اضطراب آلود يك ژورنالیست تلویزیون

نوشته رابین دی

تلویزیون فقط يك وسیله است . هم می تواند افتر از تبلیغات باشد و هم وسیله ای برای برقرار کردن آزادی های اجتماعی و سیاسی . حق پرش و جستجو ، حق يك ژورنالیست تلویزیون است . او باید هر دو روی يك سکه را نشان بدهد .

-۱-

رابین دی (Rab in Day) نویسنده ای مقاله ، برنامه ای « پانوراما » را ، که بزرگترین برنامه ای مربوط به مسائل اجتماعی تلویزیون بی بی سی است ، اداره می کند . او کار تلویزیونی خود را در ۱۹۵۵ با خبرنگاری سیاسی برای يك شکلی خبرگزاری تلویزیونی آغاز کرد . و اکنون در مصاحبه های سیاسی و گزارشهای سیاسی متخصص شده است وی در ۱۹۶۱ کتابی منتشر کرد به نام « تلویزیون ، گزارش خصوصی » که در آن ژورنالیسم عصر الکترونیک را شرح می دهد و کتابی دیگر دارد به نام « پارلمان (انگلیس) روی پرده تلویزیون » .

رشد و توسعه تلویزیون آنچنان سریع و عظیم بوده که هنوز نمی توان تمامی اثرات و نتایج آن را در زندگی و جوانب گوناگون امور انسانی تشخیص داد . این رشد از نظر اجتماعی و فنی افسانه ای بوده است . اکنون گیرنده های تلویزیون در اکثر خانواده های جوامع توسعه یافته راه پیدا کرده و نفوذ خود را در کشور های فقیر جهان سوم هم گسترش داده است . ماهواره هایی که در مسیر فضای می چرخند رویداد های گوشه هایی از دنیا را به گوشه هایی دیگر گزارش می کنند ، حتی میلیونها نفر فرود آسان را برزگرمی ماه شاهد بودند . تلویزیون رنگی ، تلویزیون سفید و سیاه را گنجه کرده است همان طور که در ابتدای پیدایی تلویزیون ، رادیو از مد افتاده می نمود . پانزده ساله که از عمر من به عنوان روزنامه نگار تلویزیونی گذشته با سالهایی همزمان بوده است که تلویزیون به پدیده ای جهانی تبدیل شده است . من که ژورنالیست این وسیله ای ارتباط الکترونیک بودم رویدادها و امور گوناگون را بنه صورت مختلفی که در ژورنالیسم تلویزیونی ابداع شده ، گزارش کرده ام . شیوه های گوناگون را به کار گرفته ام - بخش خبر ، گزارش وقایع ، تفسیر مشروح دبراره ای وقایعی که به طور زنده بکشد می شود ، تهیه برنامه های استودیویی برای بحث در مسایل روز ، فیلم سازی ، نوشتن تفسیر برگزارشهای فیلمی و فیلمهای مستند و مصاحبه . شیوه های مصاحبه در تلویزیون انگلستان به صورت وسیله ای برای پژوهش ژورنالیستی در آمده و یکی از مختصات امروزی سحنه ای سیاست انگلیس است .

هیچ يك از شیوه های فوق به انسان اجازه نمی دهد تا تاثیر تلویزیون را روی جامعه بسجد و دآوری کند ، اما من که ۱۵ سال در تلویزیون سرگرم گزارش رویداد ها بوده ام ،

می توانم مشکلات تلویزیون را به عنوان يك وسیله ای ارتباطی شرح کنم و راههای چیرگی بر آنها را پیش روی خواننده بگذارم . ژورنالیستهای تلویزیون (دبیران ، تهیه کنندگان ، مخبران) ، که می خواهند حداکثر استفاده را از تلویزیون بکنند ، متوجه می شوند که باید با محدودیت های بسیار طبیعی که بر تلویزیون ، به عنوان يك وسیله ای ارتباطی اثر می گذارد ، دست به گریبان شوند . این محدودیت ها بر دو نوع هستند : تحمیلی و ذاتی . دسته اول ، محدودیت هایی هستند که از فعالیت تلویزیون در محیط اجتماعی خاصی ناشی می شوند ، و دسته دوم آنهايي هستند که از ذات و طبیعت تلویزیون برمی خیزند . محدودیت های تحمیلی مشخص و روشن هستند : کنترل ، مداخله و فشار از جانب سیاستمداران ، کنترل ، مداخله و فشار از سوی صاحبان موسسات و منافع تجاری ؛ یعنی آگهی دهندگانی که بر بعضی تلویزیونها نظارت و تسلط دارند . خطرات این گونه فشار ها و تحمیل ها روز به روز در حال افزایش است . با توسعه تکنولوژی تلویزیون ، مثلا پیدایی ویدئو تپیس ، استفاده از ماهواره های مخابراتی و تلویزیون رنگی ، رقم هزینه ها بیشتر می شود و از این رو مسئولان ادارتی تلویزیون بخصوص مسئولان امور ژورنالیستی از نظر مالی سیاستمداران و یا صاحبان منافع تجاری وابسته می شوند . البته حد این تحمیل ها ، کنترل ها ، و فشار ها بر حسب

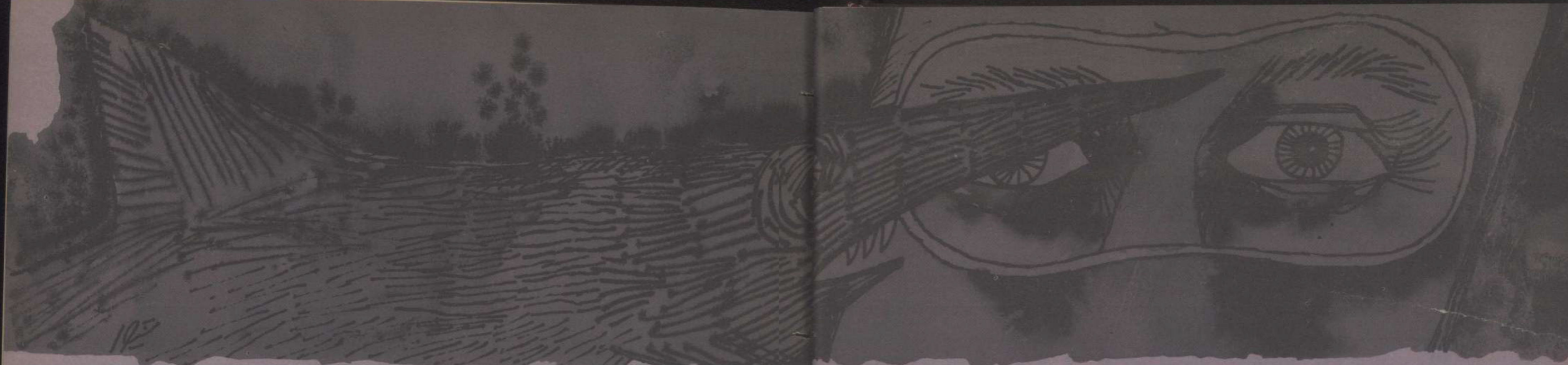


شرایط اجتماعی تفاوت می کند .

تلویزیون فقط يك وسیله است . می توان آن را در راه خوب بکار برد و می توان از آن در انجام مقاصد سوء استفاده کرد . تلویزیون هم ابزار استبداد و تبلیغات (به معنی سوء آن) است و هم می تواند به عنوان ابزار نظام آزادیهای دموکراتیک و بحثهای انتقادی مورد استفاده قرار گیرد ، ولی تلویزیون حتی در کشوری با نظام دموکراتیک چون انگلیس نیز يك محدودیت اساسی دارد ، چرا که موافق است در گزارش خبر ها و رویداد ها بی طرف و دقیق باشد . یعنی يك سرویس خبری تلویزیونی (برخلاف مطبوعات) حق ندارد به دفاع و تبلیغ افکار و عقاید خویش بپردازد . بلکه باید « هر دو روی سکه » را نشان دهد .

این اصل همیشه قابل مراعات نیست . به ویژه در مواردی که مساله پیش از او رو دارد و یا فقط يك رو دارد . بنابراین کار يك ژورنالیست تلویزیونی در يك جامعه دموکراتیک که تلویزیون آن باید بی طرف باشد ، از دو طریق محدود می شود :

- ۱ - گزارش ، بررسی ، و تجزیه و تحلیل حقایق .
 - ۲ - ارائه و بررسی مقایده دیگران .
- او حق ندارد مثل ژورنالیستهای دیگر از مقایده خود دفاع کند ، اما در حد آنها از يك حق قدیمی برخوردار است و آن حق پرش جستجو است . اگر ژورنالیستهای تلویزیونی از این حق بی پرگیری و استواری استفاده کنند دیگر نمی توان



بلوند،

وحشت، مرگ

THE HILDEBRAND RARITY

داستان منتشر نشده از بان فلمینگ

ترجمه: مویچر محجوبی

نام اصلی داستان که عین انگلیسی آن در اینجا نوشته شده نامی است که به یک ماهی کوچک و کمیاب داده شده است. نام فارسی داستان را مترجم بر آن نهاده است.



فاصله دو پانجه کوسه در حدود دو متر بود و فاصله پوزه تا دم مهلکت حدود سه متر. رنگش خاکستری تیره بود و نوعی رنگ بنفش در آن دیده می‌شد که در تنیای زیر آب علامت خطر محسوب می‌شد. هنگامی که از روی ماسه‌های طلایی برخاست و فاصله‌ای را شنا کرد، چنان بود که گویی گلیبی سیاه در آب به حرکت آید.

جیمز بانلد، در حالی که دستهایش را به پهلوهایش چسبانده بود و با کمک کتشفای شنایش به آرامی شنا می‌کرد، دریای پهناور را که انباشته از ریشه‌ها و برگهای گیاهان دریائی بود پسمود و به تعقیب آن سایه سیاه پرداخت و منتظر لحظه شلیک شد. وی ماهی را جز برای خوردن دوست نداشت، اما این یکی استثنائی بود. وی بدنبال مار ماهی‌های عظیم‌الجثه و اعضای خانواده کژدم ماهی می‌گشت. اکنون دیگر آماده کشتن کوسه بود، زیرا جانوری فوق‌العاده شریه به نظر می‌آمد.

ساعت ده بیج یکی از روزهای ماه آوریل بود و خلیج «گه بلاتر» نام داشت و در جنوبی‌ترین نقطه «ماهه»، بزرگترین جزیره مجمع‌الجزایر «سیشل» بود. آرامش و سکوتی وهم‌آلود داشت. فصل پادشاهی موسمی شمال غربی منتهای پیش گشته بود و پیش از آنکه باد موسمی جنوب شرقی طراوت به همراه آورد، دانه‌ها می‌رسید. اکنون گرمای هوا در سایه

هشاد درجه بود و رطوبت نود، و حرارت آب دریا نزدیک به گرمای خون بود. حتی ماهی‌ها هم وارفته بودند. یک طوطی ماهی پنج کیلوئی، در حالی که از روی یک توده مرجان غلفهای دریائی را می‌کند، به هنگام عبور جیمزبانلد مکتی کرد و سپس به خوردن طعمه‌اش پرداخت. یک گروه ماهی کوشی خاکستری رنگ، که یک پارچه شنا می‌کردند، مودبانه به دو قسمت شدند تا سایه باند عبور کند، آنگاه بار دیگر گرد هم آمدند و به حرکتشان در جهت مخالف ادامه دادند. یک دسته شش‌تائی از ماهیهای کوچک، که معصومیت پرندگان را داشتند، هنگام عبور باند، حتی به خود زحمت استار هم ندادند.

جیمزبانلد، در حالی که کوسه را زیر نظر داشت، به زحمت راه خود را دنبال کرد. کوسه زودی خست می‌شد و یا اطمینان حاصل می‌کرد که جیمزبانلد، به گمان او ماهی بزرگ دریا، آزاری به او نخواهد رساند. آنوقت یک سطح ماسه‌ای پیدا می‌کرد، خود را به رنگ استار کتشفه‌اش که خاکستری مات بود در می‌آورد، و با موج آرام پالهایش خود را در ماسه‌ها پنهان می‌کرد.

صخره دریائی نزدیک‌تر می‌شد و توده‌های مرجان و مرغزارهای کف دریا نمودار شده بود. چنان که از دشتی باز به شهری‌مترآکم رسیده باشی. همه جا ماهی‌های رنگین چون جواهری می‌درخشیدند و شقایق‌های دریائی عظیم اقیانوس هند چون شعله سوزان بودند. توده‌های تخم ماهی که بر دنده صخره‌های دریائی چسبیده بود چنان بود که کسی مرکب به صخره پاشیده باشد. گهگاه در میان جلبکهای که کف درختان دریا را پوشانده بود، صدقهائی به درشتی توپ تنیس دیده می‌شد، و یکبار در میان آنها چشم باند به چیزی شبیه نارهای چنگه ونوس برخورد. اما همه اینها برای او پیش‌بازگفته بود، با دقت به سوی صخره پیش می‌رفت، و صخره را مانعی می‌دید که ماهی پس از رسیدن به آن ناچار بود بسوی ساحل بازگردد. این تصور خیلی زود جامه عمل پوشید. سایه سیاه بسوی ساحل بازگشت. جایی در عقب چهارمتری انتخاب کرد و برای صدمین بار متوقف شد. باند نیز ایستاده سرش را با احتیاط از آب بیرون آورد و آبهای را که در عینک جمع شده بود خالی کرد. در همین هنگام متوجه شد که کوسه ناپدید شده است. باند یک تفنگ ماهیگیری فوی همراه داشت. این تفنگ، مسلح به یک نیزه سه شاخه بود که بر دی کم داشت اما بهترین سلاح دریائی محسوب می‌شد. باند شامش را کشید و به آرامی جلو رفت، کتشفای شنایش را آرام حرکت می‌داد که سکوت را نشکند، سرش را

باز دیگر بیرون آورد و افق خلیج را با نگاهش کاوید. می‌خواست هیچ موجودی در آن حوالی پنهان نشده باشد. نمی‌خواست جانور دیگری شاهد این قتل باشد. ماهی‌ها گاهی هنگامی که آزار می‌بینند فریاد می‌کشند، حتی اگر چنین هم نباشد تلاش و بوی خون جانور زخم‌خورده سبب می‌شود که لاشخوران دریائی فرار روند. ولی هیچ جنیندای در دیدگاه او نبود و ماسه‌های ساحل تا افق ادامه داشت. باند حسالاً دیگر می‌توانست طرح میهمی از کوسه را کف خلیج ببیند. آرام بر فراز آن شنا کرد و در حالیکه پائین را می‌نگریست، بی‌حرکت روی آب دراز کشید.

حرکت خفیفی در ماسه‌های کف خلیج ایجاد شد. درست روی سوراخهای بیبی کوسه، دو، فواره کوچک شنی به حرکت درآمد. در پشت این سوراخ‌ها بدن حیوان بود که به آرامی بالا می‌آمد. هدف همین بود. دو سانتیمتر پائین‌تر از سوراخهای بیبی، باند میدان ضربت دم کوسه را محاسبه کرد، به آهستگی تفنگش را پائین برد و ماشه را کشید.

زیرپایش ماسه‌ها منفجر شد و برای چند لحظه پرهیجان نتوانست صحنه را ببیند. سپس طناب زوبین کشیده شد و کوسه پدیدار شد. دشت را بی‌دری به بین خود می‌گرفت و کوشش داشت که از باند دور شود. در متنهاله شتون فقرات کوسه، مهره‌های زهر آگین ستون فقراتش برجسته شده بود. می‌گویند این همان زهری است که «اولیس» را از پا درآورد، و نیز پلیتی، نویسنده رمی، گفته است که نژده‌ای از آن درخت تناوری را می‌خسکاند. در اقیانوس هند، که زهرهای دریائی در نهایت قدرت خوینند، وقتی کسی از زهر کوسه سخن می‌گوید مفهوم آن مرگ قطعی است. باند، در حالیکه سر طناب نیزه را در دست داشت، با احتیاط به دنبال کوسه نیمه‌جان کشیده شد. تمام هویشاری خود را به کار برد تا از زیر سر دم کوسه دوریابد. این دم در اقیانوس هند، تازه‌یاب‌نرم‌داران بود. اما امروزه دیگر داشتن آن در مجمع‌الجزایر سیسل ممنوع است، و آنرا در خانواده‌ها به تنبیه زبانی که به شوهرشان خیانت‌کنند نگاه داشته‌اند. هنگامی که نامی از دم کوسه برده می‌شود، مفهومش اینست که زن حداقل یک‌هفت از حرکت عاجز خواهد بود. به تدریج دم کوسه از حرکت بازماند و باند کوسه را با خود بسوی ساحل کشید. به پایاب که رسید، کوسه دیگر وارفته بود و باند آنرا از آب بیرون کشید و در ساحل انداخت. اما هنوز از آن فاصله می‌گرفت. و کارش کاملاً بجا بود. زیرا کوسه ناگهان، بر اثر حرکت باند و به تصور غافل بودن او، به هوا پرید. باند به سرعت خود را کنار کشید و کوسه به پشت روی زمین افتاد. شکم

پاشه، کی ازش می‌ترسه؟
— مکه کسی باید ترسه؟ تازه این موضوع بهمن و تو چه ارتباطی داره؟
— دوست من، موضوع همینه. ما داریم میریم که چند روز با آقای کرست و خانم کرست باشیم، خانم خوشگل کرست. من موافقت کردم که قایتشو به‌جاگیرین بیریم — راجع به این جزیره قبلاً بهت چیزائی گفته بودم. صدها فرسخ از اینجا فاصله داره، در ابهای آفریتاس. هیچ چیزی توش گیر نییاد مکه تخم غاز. حدود سه‌متر از سطح دریا ارتفاع داره. پنج‌سالی هست که تو اون جهنم دره نبودم. به‌هر حال، این یارو کرست می‌خواهد بره اونجا. موجوات دریائی جمع می‌کنه، به ماهی ریزه می‌خواد بره اونجا. موجوات دریائی دور و بر جزیره چاگیرین پیدا میشه. اینجورم نیاش کرست اعتقاد داره که از اونجا به‌جایای دیگه دنیا می‌برن.

— با مزه‌س. اما چه دخلی بهمن داره؟
— من میدونستم که حوصله تو سر رفته و احتیاج به استراحت‌داری، این بود که بهش گفتم تو تا‌حال زیر آبی‌روهای بومی این منطقه‌ای و آگه همچی ماهی‌ئی باشه خیلی زود پیداش میکنی. به‌هر حال من بی‌تو به این سفر نمیرم. آقای کرست هم قبول کرده. همین و بس. میدونستم که تو همین طرفا باید باشی، این بود که پرس‌وجو کردم تا یکی از ماهی‌گیرا گفت به سفیدپوست دیبونه‌ای تو آبهای بل آترنگ و تنها دست به خودکشی زده، فهمیدم خود خودتی.

باند با خنده گفت:
— عجبیه که مردم این جزایر اینقدر از دریا می‌ترسن. انکار می‌نوشون هیچوقت با دریا خوب نمیشه. حتی خیلی که از اهالی سیسل شنا بلدن.
— اونها هم می‌لفین مذهبی هستن. هیچ از این مردم نخواه که لیاشونو در بیارن. و ضمناً یادت باشه که هنوز واسه ترسیدن فرست داری، چون تازه یک ماهه که اینجائی. تو هنوز به کوسه‌های گرسنه برنخوردی. بدتر از اون عقرب ماهیه، هیچ تا حالا دیدی که کسی با روی عقرب‌ماهی بذاره؟ در دوش اونقدر کشندس که کمر آدمو از عقب مثل کمسون خسم میکنه. بعضی وقتا اونقدر وحشتناکه که چشم طرفو از حدقه بیرون میندازه. اونهایی‌رو که بگزه به ندرت زنده می‌مونن.

باند با بی‌تفاوتی گفت:
— قاعده‌ش اینه که وقتی میرن روصخره کتش پاشون کنن، یا پاهاشونو بالا بگیرن. از اینجور ماهیها تو اقیانوس آرام هم هست، ضمناً تجارت خزلون هم فرضا هم که آقای کرست از اون حروم‌زاده‌هاش

سفیدش رو به آسمان فرار گرفت و با دهان زشت و بزرگش به نفس‌نفس افتاد.
باند ایستاد، کوسه را نگاه کرد و در فکر بود که دیگر چه باید کرد.
مزدی سفیدپوست، کوتاه و چاقی، که بلوز و شلواری خاکی رنگ به تن داشت از زیر درختان خرما بیرون آمد و با گذشتن از میان خرزه‌های آفتاب‌خورده ساحل به‌باند نزدیک شد. وقتی به‌قدر کافی جلو آمد با لحنی شوخ گفت:
— پیرمرد و دریا!... کی کیو گرفت؟
باند پاسخ داد:
— فیدل، لطف کن و یکی از آمهاتسو صدا بزنی. این حیوون به این زودبها نمی‌میره، نیزه منم تو بدنش گیر کرده.
فیدل باری، جوان‌ترین عضو خانواده بزرگ باری که تقریباً صاحب همه چیز مجمع‌الجزایر سیسل هستند، جلوتر آمد و به‌نظاره کوسه پرداخت.

— شانس آوردی که به‌نقطه حساس زدی، وگرنه می‌گوییدت به‌صخره. باید از خیر تفنگت می‌گشتی. هفت تا جون داره. فعلاً بیا بریم. باید به‌ویکتوریا برگردونم، موضوع پیش اومسده، موضوع جالبیه. یکی از آمهاتسو میفرستم که تفنگتو بیاره. دم کوسه رو می‌خوای؟
— نه. ولی با ماهی سرخ کرده چطوری؟
— دوست عزیز، امشب نه. بیا. لباسهات کجاس؟
در حالیکه با استیشن‌واگن جاده کنار راه می‌رسوند، فیدل گفت:
— هیچ تا حالا اسم به آمریکائی به‌نام میلتون کرست Krest به‌گوشت خورده؟ خیلی خوب، ظاهراً مالک هتل‌های کرست و چیزی به‌نام بنیاد کرست. برای اینکه مطمئنش کنم به چیز دیگه باید بگم. اون دارای خوشگل‌ترین قایق تفریحی اقیانوس هند، دیروز وارذ بندر شده. قایق ویوکرست نزدیک دو تن وزن داره. طولش حدود صد متره. توش از زن خوشگلش تا به‌گرمافون بزرگ سترائزستوری و مویج‌گیری که نیندازه موجها پسر سوزن قایقو تکتون بدن. کف قایق یا قالی فرش شده. تمام قایق تهویه مطبوع داره. خشک‌ترین سبکار این ناحیه مرطوب و بهترین شامپایی بعد از صبحانه‌رو، که در پاریس هم نمیشه دید، تو اون میشه چشید.

فیدل باری شادمانه خندید و ادامه داد:
— دوست من، این عالی‌ترین قایق دنیاس، تو اقیانوس آرام هم هست، ضمناً تجارت خزلون هم فرضا هم که آقای کرست از اون حروم‌زاده‌هاش

میشه. اینا خیلی احمتن. همه‌شون مرتب آه و ساله می‌کنن در حالیکه دریا پر از ماهیه. زیر این صخره‌ها پنجاه جور صدف هست. اینها با فروش این صدفا به‌دنیای می‌تونن زندگی بهتری داشته باشن.
فیدل باری خنده‌ای بلند سر داد:
— باند را به حکومت انتخاب کنیدا این بهترین شماره. در انتخابات آینده این عقیده‌رو مطرح می‌کنم. تو مرد تجارتنی. مال‌اندیشی، خوش فکر و فعالی. صدف ا خیلی عالییه. بعد از نفتای هندی، این تنها چیزی‌ه که می‌تونه بودجه بعد از جنگو متعادل کنه. شغارت هم این باشه: «ما صدف ساحل سیسل می‌فروشیم.» قول میدم که کارت بگیره. عقرب میشی «سرچیمیز».
— از این راه پول بیشتری میشه درآورد، تا از راه پرورش غیرمطمئن درخت وانیل.
باین مشاخره پرسر و صدا و خشن تا نخلستانها و بیشه‌های درختان عظیم‌الجثه حومه پایتخت متزلزل «ماهه» ادامه دادند.
حدود یک‌ماه پیش که «ام» باند را به‌سیسل می‌فرستاد، به‌او گفته بود: «نیروی دریائی در پایگاه نونیناد «مالدیوز» به‌اشکالاتی برخوردده‌است. کمونیستها از سیلان به اینجا شوق کرده‌اند. انفجارها و خرابکاری‌هایی صورت گرفته‌است. ممکن است لازم باشد جلورخبرکاران را بگیریم و آنها را از سیسل بیرون کنیم. اوضاع ممکن است آرام باشد و خرابکاران عقب‌نشینی کرده باشند. اما نیروی دریائی نمی‌خواهد دوباره درگیر شود. اداره مستعمرات می‌گوید اوضاع آرام است. من با این وجود تصمیم گرفته‌ام شخص‌شایسته‌ای را برای تحقیق بفرستم. چند سال پیش که ما کارپوس در اینجا زندانی بود اوضاع اندکی آرام بود. قایق‌های ماهی‌گیری ژاپنی در آن حوالی برسه می‌زدند، یکی دو پناهنده سیاسی که با فرانسه روابط شدیدی داشتند از انگلیس فرار کردند.
«ام» سپس از پنجره، به‌پاربان شدید ماه مارس خیره شده بود و اضافه کرده بود:
— مواظب باش دچار گرم‌زدگی نشوی. گزارش باند، که در آن گفته شده بود تنها خطری که امنیت سیسل را ممکن است بهم بزند زیبایی قابلیت استفاده اهالی سیسل است، هفت پیش تمام شده بود و اکنون کار دیگری نداشت جز اینکه منتظر بماند که «اس-اس» کامیالا» او را به «مومبازا» ببرد. دیگر از گرما، درختان خم شده نخل، از صدای غم‌انگیز پرستوهای دریائی و از صحبت‌های پایان‌ناپذیر درباره مفر نارگیل، کلافه شده نشی در صفحه ۴۹

« **مروتون** » ، جامعه‌شناس آمریکایی تجزیه نتایج قابل توجه سخنرانی یک هنرپیشه سینما در رادیو به نفع اوزاق دفاع ملی پرداخت و نشان داد که علت اصلی تأثیر این سخنرانی در « **هویت‌یابی** » شنوندگان نسبت به آن هنرپیشه بود . در مواردی دیگر هم ، مثلا وقتی که یک شخص عادی در مسابقات رادیویی یا تلویزیونی به‌سؤالاتی درباره تاریخ ، جغرافیا ، نجوم ، و غیره پاسخ می‌دهد ، توفیق غالباً وسیعی به‌دست می‌آید ، زیرا مردم به‌راحتی می‌توانند خود را در قالب هویت یک شخص عادی که به‌سؤالات جواب می‌دهد قرار دهند . در حالی که اگر یک متخصص در مقام جواب دهنده قرارگیرد ، هرگز توجه و توفیقی این چنین جلب نخواهد کرد . اگر چنین سوزدها و برنامه‌هایی به‌شکلی دیگر اجرا شود اینهمه شونده یا بیننده بدست نخواهد آورد .

به‌اعتبار « **کوئن‌سه آ** » هر نمایشی می‌تواند پدیده‌های شخصیت افکنی و هویت‌جویی را به‌وجود آورد . اما تکنیک‌های بخش جمعی هنگامی که ، نظیر رادیو و تلویزیون ، در محیط صمیمانه خانوادگی نمود می‌کنند و انسان را هنگام استراحت و فراغتش ، در خانه او ، هدف قرار می‌دهند ، به‌روندهای شخصیت افکنی و هویت‌جویی قدرتی خاص می‌بخشند و ازطرف دیگر « **من** » افراد را در سطحی جمعی و تودم‌ای موقتا زایل می‌سازند .

۴ – واقعیت و تخیل

در این‌که سینما دنیایی تخیلی و حتی به‌قول « **ادگار مورن** » انسانی تخیلی می‌آفریند بحثی نیست مگر اینکه اساس بحث فیلم مستند باشد . اما رادیو و به‌خصوص تلویزیون محتوایی دیگر دارند و تماس وسیعتری با واقعیت ایجاد می‌کنند . در اینجا نباید فقط به‌نیروی القایی رادیو و تلویزیون استناد کنیم . وحشتی که سلسله برنامه‌های « **اتمیک** » در فرانسه ایجاد کرد یا هزاسی که برنامه‌های رادیویی « **اورسون ولز** » به‌نام « **جنگ دنیاها** » در آمریکا برانگیخت و هر دو مایه‌های تخیلی داشتند دلیل نفوذ جنبه تخیلی رادیو و تلویزیون بر جنبه واقعی آن نیست ، چنین برنامه‌هایی تنها ثابت کردند‌که می‌توان با این وسایل به‌راحتی ایجاد توهم کرد . اینک مسأله این است که آیا می‌توان به‌عکس هم عمل کرد یعنی از جنبه تخیل گریخت ؟

ثاتوانی و ضعف رادیو در انعکاس کامل واقعیت ، چیزی آشکار است . در این حال یا به‌کلام دست می‌بازد که به‌قول « **هاینس‌شوئسکه** » ، فقط به‌نوعی خلاقیت ادبی منجر می‌شود و یا به‌مصور کردن از راه صدا متوسل می‌شود ؛ اما این کار نیز چیزی نیست جز مدد خواستن از تخیل‌که بایدند تصویر غایب‌را تشکیل‌و فرم‌دهد، به‌قول « **شوئسکه** » ، میکروفون عاجز از بدست آوردن حقیقت مشخص و محسوس است و از این نظر هرگز مجهزتر و تواناتر از یک کتاب خوب نیست ، فقط به‌کمک شیوه‌های‌صوتی توهمی از محسوسات را ایجاد می‌کند .

اما تلویزیون از تخیل مردم کمک نمی‌گیرد و برای افراد‌کور سخن نمی‌گوید . در این حال در ایجاد واقعیت کامل خود با مصلحتانی روبرو است که مسأله « **بعد** » در راس آنها قرار دارد و سپس موضوع رنگ مطرح می‌شود . البته تلویزیون رنگی هرچند بسیار محدود ولی رفع یک قسمت از مشکلات را کرده است در حالی که‌موضوع بعد و برجستگی‌همچنان برجا باقی مانده است . بعدی نیست همچنانکه مسأله رنگ حل شده ، روزی مسأله بعد هم حل شود . اما در ایجاد واقعیت کامل ، مسأله‌ای مشکل‌تر وجود دارد و آن تحمیل نوعی دریافت بصری مخصوص است ، یعنی بزرگ و کوچک شدن تصاویر ، پلان دشت ، بعد منظره عمومی کوچک ... تصویر تلویزیون بزرگ و کوچک می‌شود و هرگز به‌ما اجازه نمی‌دهد که خود بین جزء و کسل دست به‌انتخاب بزنیم . این کیفیت که مورد تکوهش « **امانوئل‌برل** » قرار دارد مانعی بر سر راه عینیت پیام است . فضایی که از برده کوچک تلویزیون دریافت می‌شود ، مثله

جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون

جمشیدار جمند

محسوس و مشخص در صورتی‌که‌به‌تروکارژ توسل شود، چندین برابر خواهد شد و تلویزیون به‌یک دستگاه دروغ‌سازی مبدل خواهد شد .

در این زمینه می‌توان از‌وسيله‌ای به‌نام‌پرامپتر یاد کرد : تابلویی‌که روبروی گوینده قرار دارد و گوینده در حالی‌که روبرو را نگاه می‌کند آن را می‌خواند ، بی‌آنکه تابلو دیده شود و در نتیجه چنین بنظر می‌رسد‌که ناطق بدون نوشته حرف می‌زند و همه چیز را از حفظ می‌داند . مثالهای بسیاری می‌توان زد و به‌قول « **ساندرس** » ، دنیایی که از طریق امواج به‌خانه ما می‌گذارد ، چیزی جز شیخ واقعیت نیست . تأثیر چنین تصاویری روی مردم چیست ؟ هنگامی که تخیلاتی آزاد نمایش داده می‌شود ، مثلا در برنامه‌های تآثری ، تماشاگر تلویزیون فرقی با تماشاگر سینما ندارد ، یعنی با قبول تخیلی بودن تصویر ، به‌تماشای آن نشسته و در جهانی خیالی غوطه‌ور شده است . اما وقتی‌که اطلاعات و رپرتاژها را به‌نظرش می‌رسانند او تصور می‌کند که با واقعیت روبروست . « **بوگارت** » تذکر می‌دهد‌که حصلت تلویزیون واقعیت‌نمایی آن است ، یعنی تلویزیون همیشه توهم واقعیت را به‌دنبال دارد و اصل در جنبه مستند آن است ، در حالی‌که در سینما برعکس ، اصل یا جنبه ساختگی و خیالی است و اشتناکاً با فیلم مستند روبرو می‌شویم . تماشاگر تلویزیون هرچه بیشتر متمایل به‌ترك خوشتن و ورود به‌روندهای هویت‌جویی و شخصیت‌افکنی است . و این که پیام‌های تلویزیونی را در لحظات فراغت و آسایش خویش دریافت می‌دارد نیز این فکر را بیشتر تقویت می‌کند انسانی‌که به‌دنیای توهمات نقل مکان کرده بی‌آن‌که بتواند مجاز را از واقعیت تشخیص دهد ، می‌تواند از عقده‌های خود رها شود ولی خطرس در اینجاست‌که به‌جای طرد و عقب‌زدن آن‌گره‌های روانی تهاجمی و ضد اجتماعی ، تشکل و تحقق یک ضمیر در عالم تخیل ، آن عقده‌ها را گسترش دهد . شاید بتوان ضعف‌ها و حقارت‌های زندگی را با چند ساعت رها کردن خوشتن در یک عینیت دروغین تحمل کرد و شاید برعکس ، پس از باز آمدن به‌واقعیت تحمل آن حقارت‌ها مشکل‌تر شود و خوگرقتن با آنها نامتدورتر . اینها سؤالاتی است که پاسخ به‌ایشان نیازمند جستجو و تحقیق بسیار است و قطعا پاسخی مطلق و جهانی هم ندارد .

همچان‌آمیز کردن و نمایش ساختن افراطی زندگی توسط رادیو و تلویزیون هم ممکن است به‌طرق مختلف قضاوت و ارزیابی شود . مثلا به‌عقیده « **ه . دیوزاید** » برنامه‌های آموزشی‌که غالباً مسائل و موضوعات مشکل و پیچیده را به‌کمک نمایش آنها بصورت صحنه‌های زنده ، جالب و جذاب جلوه می‌دهد ، توجه را برمی‌انگیزد و به‌امر آموزش ، فضا و محیطی احساسی و نو می‌بخشد . در حالی‌که « **م . دیس** » معتقد است که چنین روشی در برنامه‌های آموزشی ممکن است به‌تعمیر شکل واقعیت و عدم تعادل عاطفی در نزد بیننده مبدل شود .

در مجموع رادیو و تلویزیون نمی‌توانند مدعی یک واقع‌گرایی حقیقی باشند ، و با اینحال فراموش نکنیم که این دو وسیله ، دنیای اطراف ما را گسترش داده‌اند . به‌کمک آنهاست که انسان امروز با اجزائی از حقیقت‌های دور (مکانی و زمانی) حاصل می‌کند بدون این وسائط ، آشنایی با این حقایق کلا نامتدور بود . رادیو و تلویزیون از طرف دیگر ، در جهتی تحول پیدا می‌کنند که عامه مردم بتوانند بیشتر در امر بخش و برنامه‌ها شرکت داشته باشند (**فلا** و بیشتر به‌وسيله تماس‌های تلفنی در حین بخش برنامه) .

جامعه‌شناسی رادیو – تلویزیون باید این عناصر را به‌ترتیب اولویت در نظر بگیرد : شرایط ویژه عمل رادیو و تلویزیون بخصوص تمایلات قبل مردم ، گرایشهای هویت‌جویی ، توهم‌های واقع‌گرایی ، تیروهای تخیل و بالاخره خلق قضایی‌که در آن ، عامل و معمول ، در ارتباطی ویژه قرار دارند .

بر این زمینه ، رادیو و تلویزیون و مردم ، چگونه تحول پیدا می‌کنند ؟

« **لمی کوشن** » وارد‌گود میشود !
درباره‌ی ادی کنستانتین و :
تلویزیون
فیلم‌مشترک
زن‌ها
... و

« **پرود** » ادی کنستاین « **به تهران** ، از خبر دای داخ هضه‌ی قبل بود ، هرچند که اگر این ورود ضد سال زودتر اتفاق می‌افتاد – هنگامی‌که بازنگر خس « **لمی کوشن** » در اوج محبوبیت بود – خبر خیلی داخ‌تر و حجابی‌تر میشد .
ادی کنستاین – که اصلا هنرمند صحنه‌است – برای اجرای یک برنامه‌ی بیست روزه‌ی کارهای 40 نفران آمده‌است .

ادی در کشور های اروپایی هنوز شهرت خود را حفظ کرده و فعالیت های خود را به غیر از بازی در چند فیلم اخیر – در زمینه های « **شو** » و « **عورتک – هال** » ادامه میدهد .

ده ساعت پس از ورود او به تهران ، جلسه معارفه‌ای با خبرنگاران خرابد برگزار شد و فرصت گفتگوی خبرنگار « **نانا** » با او پیش آمد .

.. مردی که جلوم بنسبه ، سن و سالی دارد ، اما هنوز زیر و زرتک و با نشاط بنظر میرسد . مثل آنکه هنوز هم « **لمی‌کوشن** » آماده است تا خطا کاران را به راه‌راست برگرداند.

● ماشا : خوشحالیم نه شما را در تهران می‌بینیم !
● ادی کنستاین : من هم خوشحالم . اما خواهش میکنم زیادسؤال نسچم نکنید ، چون خسته هستم .

● شما و خستی ؟ هرژ چند سال دارید !

● ۲۴ سال !

● شما متولد ۱۹۱۷ هستید ، درست ؟

● شما واقعا زندگی ! بله ، من ۵۴ سال دارم . ولی خستی من از سفر است ، و از اینکه از وقتی که رسیده‌ام تا بحال استراحت نکرده‌ام.

● شما فرانسوی هستید !

● خیر ، من امریکایی‌الاصل هستم و در لوس آنجلس متولد شده‌ام . دوری تحصیلام را در امریکا جنوسی و اطریس گذرانده‌ام ، و در سال ۱۹۴۹ به فرانسه رفتم .

● فعالیت هنری خود را چگونه شروع کردید !

● با اجرای اهتک در رادیو کار هنری‌ام را شروع کردم .

● اهتک محبوب شما کدامست !

● « **مرد و سربچه** » که فیلم نیز بهین نام و با استفاده از همین اهتک ساختند.

● در برنامه‌ی خودتان با « **استروپسون** » همکاری دارید !

● ویلسون یکی از بزرگترین خوانندگان سابعوست امریکائی است که در فرانسه نیز با من همکاری میکند و طراح رقص های هنری است . ویلسون همین سمت را در گروه رقصان فرانک سینترا نیز به‌عهده دارد و مربی بین امریکا و فرانسه در سفر است . علاوه بر ای یکی از سرانم نیز با من در اینجا برنامه اجرا میکند .

● راستی از زندگی زناشویی‌تان راضی هستید !

● تنها عاملی که باعث رفع خستگی ام میشود ، وجود فرزندام است .

● شنیده‌ام به حیوانات خیلی علاقه دارید !

● من عاشق اسب هستم . و بیش از ۲۴ اسب از نژاد های مختلف دارم که در اوقات بیکاری به تربیت آنها می‌پردازم .

● درباره‌ی مسافرتان به ایران چه می‌گویید !

● اصلا فکر نمی‌کردم ، که ایرانی ها تا این اندازه بشرفه ، خوش پوش و اجتماعی باشند . مردم ایران ناآنچه که در همین مدت کم دیده‌ام ، بسیار دوست داشتی هستند ، و خوش و برنامه‌ها شرکت داشته باشند (**فلا** و بیشتر به‌وسيله تماس‌های تلفنی در حین بخش برنامه) .

● زندگی عادی نیز مثل فیلم‌هایتان بکهنزن ماجراجو هستید !

● من به‌قدری آرامم که گاهی برای خودم نیز نجواب‌آور است !

● راجع به کارگردانان معروف فرانسه‌چمنظری داریدبه مثلا ژان کولد گودار که فیلم « **اناولیل** » را برای او بازی کردید !

● چیزی سرش نمیشود !

«لمی کوشن» وارد گود میشود!

درباره‌ی ادی کنستانتین و :

تلویزیون

فیلم‌مشترک

زن‌ها

... و

« **پرود** » ادی کنستاین « **به تهران** ، از خبر دای داخ هضه‌ی قبل بود ، هرچند که اگر این ورود ضد سال زودتر اتفاق می‌افتاد – هنگامی‌که بازنگر خس « **لمی کوشن** » در اوج محبوبیت بود – خبر خیلی داخ‌تر و حجابی‌تر میشد .

ادی کنستاین – که اصلا هنرمند صحنه‌است – برای اجرای یک برنامه‌ی بیست روزه‌ی کارهای 40 نفران آمده‌است .

ادی در کشور های اروپایی هنوز شهرت خود را حفظ کرده و فعالیت های خود را به غیر از بازی در چند فیلم اخیر – در زمینه های « **شو** » و « **عورتک – هال** » ادامه میدهد .

ده ساعت پس از ورود او به تهران ، جلسه معارفه‌ای با خبرنگاران خرابد برگزار شد و فرصت گفتگوی خبرنگار « **نانا** » با او پیش آمد .

.. مردی که جلوم بنسبه ، سن و سالی دارد ، اما هنوز زیر و زرتک و با نشاط بنظر میرسد . مثل آنکه هنوز هم « **لمی‌کوشن** » آماده است تا خطا کاران را به راه‌راست برگرداند.

● ماشا : خوشحالیم نه شما را در تهران می‌بینیم !

● ادی کنستاین : من هم خوشحالم . اما خواهش میکنم زیادسؤال نسچم نکنید ، چون خسته هستم .

● شما و خستی ؟ هرژ چند سال دارید !

● ۲۴ سال !

● شما متولد ۱۹۱۷ هستید ، درست ؟

● شما واقعا زندگی ! بله ، من ۵۴ سال دارم . ولی خستی من از سفر است ، و از اینکه از وقتی که رسیده‌ام تا بحال استراحت نکرده‌ام.

● شما فرانسوی هستید !

● خیر ، من امریکایی‌الاصل هستم و در لوس آنجلس متولد شده‌ام . دوری تحصیلام را در امریکا جنوسی و اطریس گذرانده‌ام ، و در سال ۱۹۴۹ به فرانسه رفتم .

● فعالیت هنری خود را چگونه شروع کردید !

● با اجرای اهتک در رادیو کار هنری‌ام را شروع کردم .

● اهتک محبوب شما کدامست !

● « **مرد و سربچه** » که فیلم نیز بهین نام و با استفاده از همین اهتک ساختند.

● در برنامه‌ی خودتان با « **استروپسون** » همکاری دارید !

● ویلسون یکی از بزرگترین خوانندگان سابعوست امریکائی است که در فرانسه نیز با من همکاری میکند و طراح رقص های هنری است . ویلسون همین سمت را در گروه رقصان فرانک سینترا نیز به‌عهده دارد و مربی بین امریکا و فرانسه در سفر است . علاوه بر ای یکی از سرانم نیز با من در اینجا برنامه اجرا میکند .

● راستی از زندگی زناشویی‌تان راضی هستید !

● تنها عاملی که باعث رفع خستگی ام میشود ، وجود فرزندام است .

● شنیده‌ام به حیوانات خیلی علاقه دارید !

● من عاشق اسب هستم . و بیش از ۲۴ اسب از نژاد های مختلف دارم که در اوقات بیکاری به تربیت آنها می‌پردازم .

● درباره‌ی مسافرتان به ایران چه می‌گویید !

● اصلا فکر نمی‌کردم ، که ایرانی ها تا این اندازه بشرفه ، خوش پوش و اجتماعی باشند . مردم ایران ناآنچه که در همین مدت کم دیده‌ام ، بسیار دوست داشتی هستند ، و خوش و برنامه‌ها شرکت داشته باشند (**فلا** و بیشتر به‌وسيله تماس‌های تلفنی در حین بخش برنامه) .

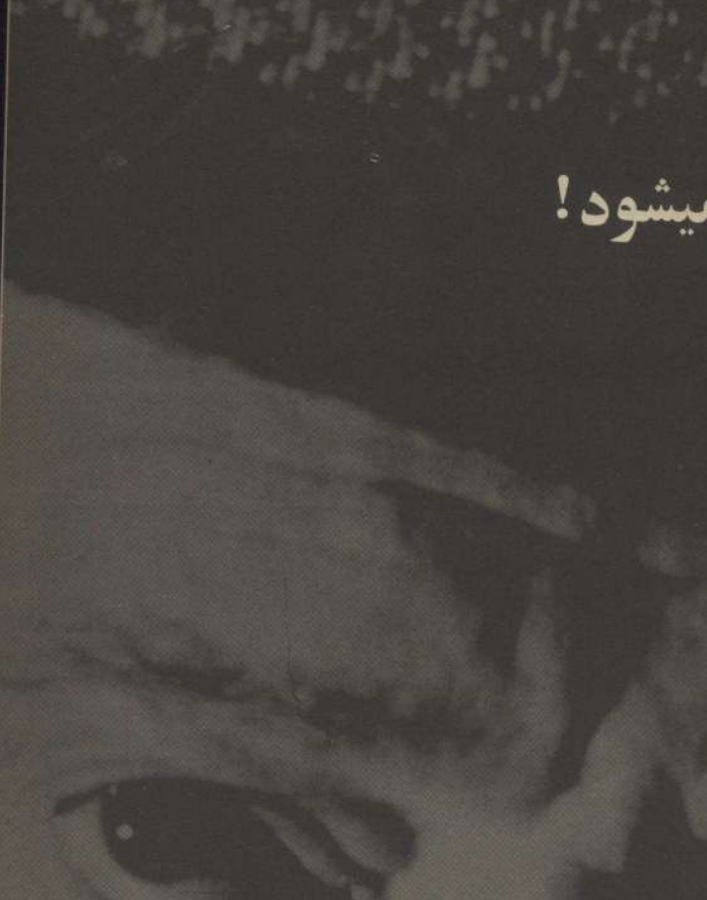
● زندگی عادی نیز مثل فیلم‌هایتان بکهنزن ماجراجو هستید !

● من به‌قدری آرامم که گاهی برای خودم نیز نجواب‌آور است !

● راجع به کارگردانان معروف فرانسه‌چمنظری داریدبه مثلا ژان کولد گودار که فیلم « **اناولیل** » را برای او بازی کردید !

● چیزی سرش نمیشود !

● روبرتر : حسن مرتضوی



● چند فیلم لاکنون بازی کرده‌اید !

● ۶۶ فیلم ، ولی از همه‌ی آنها راضی نیستم .

● سینما را ترجیح میدهید یا کارنامه‌ی و خوانندگی‌را !

● هر دو را دوست دارم .. بیشتر بستگی به‌نظر مردم دارد .

● مثل اینکه فرات است یک فیلم مشترک با ایران بسازید !

● درست است ... در اینصفت بیست روز وقت دارم که در این‌باره مطالعه کنم ... برای انتخاب هنرپیشه‌ی ایرانی !

● فسد دارم تعداد زیادی فیلم فارسی ببینم تا تصمیم بگیرم .

● روابط شما بازن‌ها چگونه است !

● در فیلم‌ها طبق دستور کارگردان ، باید یک « **دون ژوان** » چهار باشم ، اما مسأله این نیست ... البته روابط من با زنها خیلی خوب است ! ولی از جنجال‌های کلاب دلخورم .

● میدانید که تماشا مجله‌ی تلویزیون ملی ایران است . درباره‌ی تلویزیون ما چه عقیده‌ای دارید !

● فکر میکنم تلویزیون در مملکت شما بشرفت قابل نصیحتی داشته ، گویا در تهران چهار استگاه فرستنده تلویزیونی دارید . راستی شنیده‌ام برخلاف رویه‌ی کشور های اروپایی ، برنامه های تلویزیونی شما بیشتر اختصاص به برنامه های ایرانی دارد .

● سعی در ایست که بیشتر سنت های خودمان به صورت برنامه های متنوع درآید ، شما مایلید یک هنرپیشه‌ی تلویزیونی باشید !

● تلویزیون یکی از عوامل مهم در بشرفت کار یک هنرپیشه است ، محبوبیتی که با تلویزیون بدست می‌آید ، در سینما امکان ندارد . من در تلویزیون هم فعالیت دارم ، اما بیشتر وقتم در کار های سینمایی و نمایشی است ... مثل همین نمایشی که در تهران دارم ، و باید بزودی تعریض را شروع کنم ... البته درصورتیکه استراحت کرده باشم !

● پس ما هم خداحافظی میکنیم . متشکریم .

تغاله!

نوشته: ن. شمدانی



پیشخدمت پیر می‌آمد که بعات همیشه سرفه‌کنان غر میزد و از روزگار مینالید. از اتاق مجاور صدای تق تق ماشین تحریر، بر حرفهای خانم ماشین نویس و همکارش و شوق آدامسهایشان شنیده میشد... اینها سروصدای عادی محیط‌کار او بود. سروصدایی که بیست سال بود بان عادت داشت و بسیاری از مطالب داستانهایش را در میان امواج این صداهای ناهماهنگ و آزار دهنده نوشته بود. راستی، دقیقا چند سال بود؟ خواست محاسبه کند، اما حوصله‌اش نیامد و ول کرد. چه فرق میکرد؟ دو سال کمتر یا بیشتر.. هرچه بود، راهی بود که اینک در پایان آن استاد بود و آخرین نگاه را پشت سرش می‌انداخت. نگاهش را دور اتاق گرداند. این اتاق نخت، با دیوارهای پرلک و بیش چقدر غم‌انگیز بود! تعجب کرد که چگونه تاکنون متوجه این موضوع نشده‌است. شاید دلیلش این بود که این اتاق همیشه پراز دود

سیگار و غلغله زندگی بوده... امروز - روزاتشار مجله - اتاق هیات تحریریه خلوت است، چون کالبدی که روح و حرکت نداشته باشد... که همیشه غبار است.

تکه کاغذی برداشت تا یادداشتی برای همکارانش بنویسد. چه میخواست بنویسد؟ چند کلمه برسم خدا حافظی یا خطابه‌ای برای اخطار و هشدار؟ مرد ماند.. چه فایده‌ای داشت؟ گوش کسی پدکار نیست! ظاهرا راه زندگی هر کسی از پیش تعیین شده... مگر در مورد خود او جز این بود؟ چقدر تلاش کرد که برای دیگری برود اما همیشه مثل این بود که دستی او را بزور باین راه سوق میداد.

چشم بدیوار مقابل دوخته بود و در دنیای اندیشه‌هایش سیر میکرد. لکه سیاهی روی دیوار نظرش را بخود گرفته بود. اما این، يك لکه ساده نبود. موجود زنده‌ای بود که جان داشت و حرکت

میکرد و بدورش... تازی عظیم تنیده بود... تازی بزرگ که با رشته‌های ابریشمین خود تمام اطاق را در بر گرفته بود... میز هیات تحریریه با آن روپوش سبز رنگ پریده‌اش توی تارهای این کارتک عجیب گم شده بود... و یک موجود کوچک، يك مگس نحیف، آن گوشه گیر افتاده بود و با هر حرکتی که میکرد تنگتر در میان تارها پیچیده میشد. او، با چشم‌های از حذقه درآمده، مراقب عنکبوت خونخوار و مگس اسیر بود و بادلسوزی حرکات مگس را تعقیب میکرد. چقدر این مگس غافل بود. با شوقی کودکانه با تارهای ابریشمی زندانش بازی میکرد. بنظر میرسید که از لمس این رشته‌های لطیف لذت میبرد... و کارتک فاصحانه طعمه‌اش را بیازی گرفته بود...

ناگهان فریادی بی‌اختیار از گلویش بیرون

جست: **دام!** این يك دام است!
نویسنده نوریسیده از جا پرید و بادلواپسی بسوی او دوید:
استاد، چی شده؟
این، لقب مضحکی بود که نوریسیده‌ها باو

داده بودند.
بلکهایش را که با وحشت بهم می‌شرد باز کرد و چون چشمش بنویسنده جوان افتاد زیر لب زمزمه کرد:
مگس بیچاره!
نویسنده جوان حیرت زده پرسید:
حالتان خوب است استاد؟ چرا اینطوری

بین خیره شده‌اید؟
استاد با تاسف سری تکان داد و گفت:
هیچ! خودم را در تو مجسم می‌بینم!
منظورتان را نفهمیدم...
پاسخی نداد. لفظهای بسکوت گذشت و بعد جوان با شوق و هیجان خاصی گفت:
راستی استاد، میدانید که سردبیر داستان

مرا پسندید و در شماره بعد چاپ میکند. او کلی از استعداد من تعریف کرد و گفت که آینده درخشانی در انتظارم است.
همیشه همینطور است. دانه این دام همیشه همین تحسین‌هاست. اولین نامه‌ای را که از يك سردبیر دریافت کرده بود بخاطر آورد. این نامه را آقدر خوانده بود که هنوزم جملات آنرا یادداشت: «... شما چهره درخشانی در عالم مطبوعات خواهید شد... من خوشحال خواهم بود که شمارا عضو ثابت هیات تحریریه مجله‌ام بشناسم. بدیدار من

نویسنده جوان که منتظر تأیید و تشویق استاد بود از سکوت او حیرت کرد و گفت:
استاد، بفرمهای من گوش نمیکنند؟
استاد، یک‌ه‌ای خورد و بالحن عذرخواه

گفت:
چرا... خوب است، خیلی خوب است! این جواب هم جوان شوق زده را راضی نکرد. استاد نباید اینقدر بی‌تفاوت میبود! لفظهای ساکت ماند و بعد با لحنی غرورآمیز گفت:
باید خودم را برای وظایف سنگینی آماده کنم. آقای سردبیر گفته مسؤولیت تهیه چند صفحه از مجله را بعهده من میگذارند.
بله، يك کار مداوم شبانروزی، بدون استراحت، بدون مرخصی و حتی بدون فرصت برای بازیهای آنچه از دست میدی، تا روزی که بکلی خالی شوی!

نویسنده نو رسیده که از حرفهای استاد چیزی دستگیرش نشده بود با تعجب و کمی وحشت پرسید:
استاد، چرا اینطوری حرف می‌زنید...
مرا بکلی گنج می‌کنید.
استاد، سری تکان داد، لبخند تلخی زد

و گفت:
معذرت میخواهم. من داشتم با خودم حرف می‌زدم. از اینکه باین‌زوهی راحت را باز کرده‌ای، خوشحالم.
جوان خندید و گفت:
پس شما امیدوار هستید که من در نویسندگی ترقی بکنم، مگر نه؟ فکر میکنید یکروزهی به حد شما برسم؟

استاد، نیشخندی زد و در حالیکه با خستگی از پشت میز بر می‌خواست گفت:
البته! از همین حالا هم میتوانی پشت میز من بنشینی!
چونکاری میکنید استاد!
چوان ناگهان بفکر افتاد که احساسات دوستانه و وفاداریش را نسبت به استاد نشان دهد و گفت:

راستی، من که اتاق سردبیر بودم شنیدم چیزهایی از شما به معاونش میگفت. شما با سردبیر حرفتان شده؟
بر خلاف انتظار او استاد «کنجکاری نشان نداد و بدون اینکه پاسخی باو بدهد با خوسودی از جلوش گذشت و از اتاق بیرون رفت.
وقتی از کنار اتاق سردبیر میگنشت شنید

که آقای سردبیر یکی از همکارانش میگوید:
... ما که با کسی شیر نخورده‌ایم! ...
وقتی نمیتواند چیزی بنویسد که خواننده جلب کند، بهتر است نویسندگی را بیوسد و بگذارد کنار!
سری تکان داد و قدمهایش را تندتر کرد. شاید حق با آقای سردبیر بود!

در خیابان، زندگی‌سیر عادی خود را داشت: شلوغی، سرو صدا و حرکت...
استاد با قدمهای سست، بی هدف، در پیاده رو پیش میرفت. اول خواست گذشته و آینده را پیش خود حلایمی کند. بعد از بیست سال فرصتی یافته بود که بخودش و زندگی فکر کند... دیگر نه فکر داستان، نه فکر مقاله و نه دلهره مطالب فردا... از همه قیدها رها شده بود، گرچه این رهایی شبیه سقوط در خلاء بود... اما بزودی از این کار منصرف شد و تصمیم گرفت بهیچ چیز نیندیشد. چه فایده داشت؟ بالاخره زندگی بهر نحوی است میگنزد. یادش آمد که جایی خواننده بود: «هیچ مصیبتی آقدر بزرگ نیست که انسان نتواند تحمل کند.»

این موجود پوست کلفت ا سعی کرد خود را با تماسی مردم سرگرم کند. يك پسر بیچه شیطان و با نیک که کنار مادرش ورجه و ورجه میکرد توجهش را بخود گرفت. پسرک لیموترشی را با حرص و ولع عجیبی مک میزد. از دیدن این منظره، دهانش آب افتاد، احساس کرد دندانهایش کند میشود و روترش کرد.

مادر متوجه قیافه درهم رفته او شد و بطرف بچه‌اش برگشت. لیموترش ریشش درآمده بود اما پسرک دست بردار نبود و آنرا بدندان میکشید. مادر سرزنش کتان گفت:
اینکه دیکه قحاله شده، بندازش دور!

استاد سر برگرداند، در جام ویتترین مغازه‌ای سرپای خود را برانداز کرد و... لیخنندی تمسخرآمیز و درآلود لبهای خشکیده‌اش را از هم گشود.
تهران - ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۰

چگونه وسیله‌ی ارتباط جمعی ما را بهم زد

حسن تهرانی

خسته - پدر عاشق حافظ بود ، پدر رؤیای شاخ نبات را داشت . مادر غذا می‌پخت ، وصله می‌کرد و شب‌های جمعه دعا - مادر پشایخ نبات خودمی‌کرد . خواهر جهازش را درست می‌کرد - پای حرف زن‌های همسایه می‌نشت و بی‌وقتش سرخ می‌شد . خواهر روی دستمال سفید ، گل سرخ می‌دوخت .

من بزرگتر از خواهر بودم - من فهمیده بودم و اهل مطالعه - من دلم می‌خواست ادبیات سنگین باشد ، هنر سنگین باشد . هر وقت من حرف می‌زدم همسایه‌ها ساکت می‌شدند . پدر ، مادر و خواهر فخر می‌کردند . پدر و مادرهای دیگر آه می‌کشیدند . یک روز صبح - دو نفر مرد ، یک آنتن‌روی بام و یک تلویزیون توی خانه‌مان گذاشتند و رفتند . من ، خواهر ، پدر و مادر شب را نشستم پای تلویزیون .

من خواهر را ندیدم - خواهر پدر را ندیدم - پدر مادر را ندیدم - مادر من را ندیدم خلاصه هیچکس ، هیچکس را ندید .

هفت روز و هفت شب مادر غذا نپخت ، وصله و دعا نکرد ، پدر حافظ و شاخ نبات را از یاد برد . خواهر حرفهایش را کنار گذاشت (زنهای همسایه سراغش را می‌گرفتند) - من حرفهای مهم زدم . شب هفتم که آمد ، من خواستم برنامه‌های سنگین ببینم - خواهر خواست قصه‌ی محله‌ی آمریکائی ببیند - پدر حواش به برنامه زن‌ها بود - مادر دلش می‌خواست فیلم‌های غم‌دار تماشا کند .

من سر خواهر داد زدم - خواهر سر پدر داد زد - پدر سر مادر داد زد - مادر سر من داد زد ، خلاصه همه سر همه داد زدند .

من روی کانال برنامه‌های سنگین بودم - روی کانال برنامه‌های سنگین - یک آقا ، تمام شب حرف‌های سنگین می‌زد - من تمام شب سرم را تکان می‌دادم - آقا ، که حرف‌های سنگین می‌زد ، حواش بین نبود - آقا ، از هنر می‌گفت .

وقتی آقا حرف می‌زد - پدر با تبیجش بازی می‌کرد - مادر چرت می‌زد - خواهر زمزمه می‌کرد - من تصدیق می‌کردم . (یک شب آقا خوابش برد - خدا می‌داند جلوی پدر و خواهر چقدر خجالت کشیدم ، مادر که چرت می‌زد) .

خواهر طرفدار محله آمریکائی بود - توی محله آمریکائی کسی جهاز نمی‌خواست - توی محله آمریکائی پدر کتک نمی‌زد - توی محله آمریکائی حوصله دخترها سر نمی‌رفت - خواهر دلش هوای قالیچه سلیمان کرده بود و پروازی به محله آمریکائی .

پدر زیرچشمی زن‌ها را نگاه می‌کرد - زن‌ها می‌چرخیدند و پاهایشان یواشکی معلوم می‌شد پدر می‌گفت « استغفرالله » - زن‌ها که حواش پسی مذهب نبود باز می‌چرخیدند - مادر غر می‌زد . مادر دلش می‌خواست غصه بخورد - وقتی مادر پای تلویزیون بود - زن‌ها توی جیبه گریه می‌کردند ، شوهرها می‌رند ، بچه‌ها گم می‌شدند - عاشق‌ها از هم جدا می‌شدند - زن‌های بدجنس مرد‌های خوب را می‌بردند و مادر غصه می‌خورد - مادر نفرین می‌کرد .

یک شب که پدر توی زن‌ها ، عقب « شاخ نبات » می‌گفت - مادر زد زیر گریه - مادر از خانه رفت .

پدر می‌گفت تقصیر از برنامه‌های غم‌دار است - پدر می‌گفت ، مادر بجای غلیان ، سراغ غصه رفته است .

من چشم ندانستم خواهر را در محله آمریکائی ببینم - یک شب محله آمریکائی را خاموش کردم - خواهر حرف‌هایی راجع به « آقا » می‌محبوب من زد که من و « آقا » با هم سرخ شدیم .

حالا یکسال از آن روزی که دو مرد آنتن را روی بام و تلویزیون را توی خانه گذاشتند می‌گذرد - من فقط به‌هنری سنگین فکر می‌کنم - خواهر جهازهایش را به خریدار دوره‌گرد فروخته - مادر سر سفره حضری می‌گذارد - موش‌ها کتاب حافظ پدر را جویده‌اند .

حالا دیگر :
من خواهر را دوست ندارم - خواهر پدر را دوست ندارد - پدر مادر را دوست ندارد - مادر من را دوست ندارد .
خلاصه هیچکس از هیچکس خوشش نمی‌آید .

تماشا : گویا همه منتظر بهانه بودیم !

یک برنامه از رادیو ایران نقشی در آئینه هفته

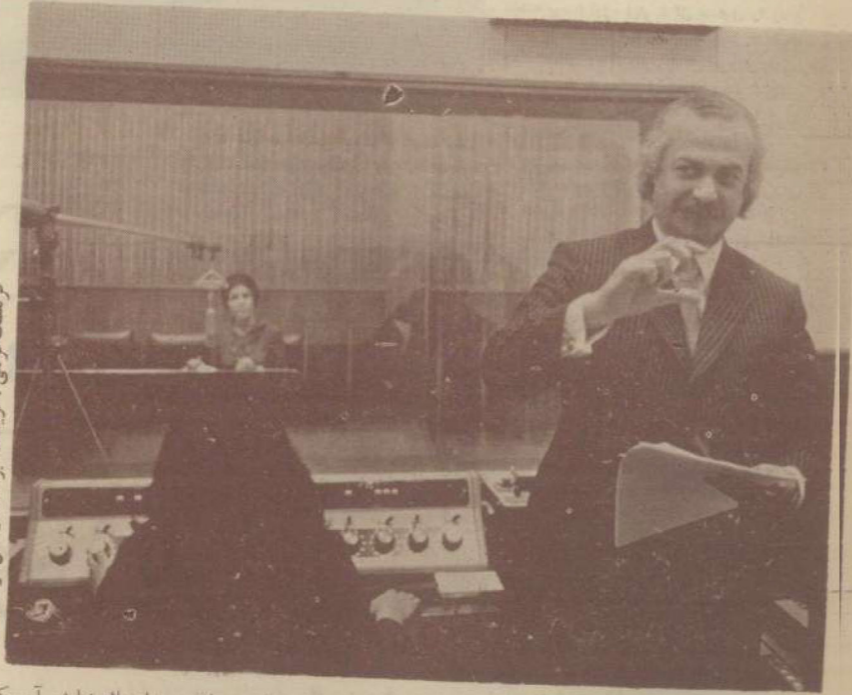


آقای فرهی و خانم رضایی ، اجرا کنندگان نقشی در آئینه هفته

گشت و گذاری در یکصد و چهل و چهار ساعت از زندگی تهران ..

... سیری در خانواده‌ها ، باتوق‌ها و محلات تهران و خاطره‌های از دفتر خاطرات این شهر پرماجرا ...

و نگاهی به آنچه دنیا در هفته پیش از سر گذرانده است .



فرهنگ فرهی ، نویسنده برنامه در اتاق فرمان

در خانه‌ای از خانه‌های تهران را میزند و از صاحب خانه خواهش میکند که اجازه دهد ساعتی در جمع خانواده با افراد خانواده به گفت و شنود بنشیند . و این گفت و گوئی است کاملاً ساده و بدون طرح سوالات قبلی . او اگر لازم بداند میکروفن در دست به‌جالی رقص دختران و پسران جوان می‌برد و مخصوصاً میکوشد بداند چه می‌گویند و حرفشان چیست و آنچه آنها را از نسل گذشته جدا میکند چیست ؟ و اگر این را فهمیده ، روراست باشنودند در میان می‌گذارد .

صحبت از باتوق‌ها در میان بود نویسنده برنامه گفت : « باتوق‌ها سابقه دیرینه‌ای دارند که به‌چند هزار سال می‌رسد . در یونان قدیم میدانهای بود که طبقات مختلف در آن میدانها می‌نشستند و اختلاط می‌کردند . بعد از اغلب شهر‌ها باتوق‌های مخصوص داشت و هرچه شهر نشینی رواج بیشتر گرفت باتوق‌ها هم اعتبار بیشتری یافتند ... حرف « باتوق » گرم شد و سرانجام تبدیل به « سوره » ای برای برنامه شد و گزارشگر برنامه هم و دستگاش را برداشت و راهی شد تا گزارشی از باتوق شاعران و هنرمندان تهران تهیه کند .

در یک نمایشگاه در یکی از نمایشگاهها که آثار نقاشی آبیتره را به نمایش گذاشته گزارشگر « نقشی در آئینه هفته » اظهار نظر های مختلفی را روی نوار ضبط کرده است که جالب ترین اظهار عقیده‌ها متعلق به چهار دختر جوان تماشاگر است که در برابر یک تابلوی آبیتره مدتها ایستاده‌اند . و سرانجام یکیشان می‌گوید : « این تابلو زن و مردی را نشان میدهد . منظور نقاش این بوده است ... دیگری می‌گوید : « نه ، اصلاً اینطور نیست . یک آسمان خراش است . » سومی می‌گوید : « چشم‌پایان را باز کنید و درخت‌های جنگل را ببینید » و چهارمی با خشم می‌گوید : « نه درخت است و نه آسمان خراش . نه زن و مرد به نظر من نقاش می‌خواسته است ترکیب چند رنگ را نمایش دهد . »

اتفاقاً خود نقاش حاضر بوده و این گفت و شنود را می‌شنود و می‌گوید : « می‌بخشید خانها ، من در این تابلو فقط خواسته‌ام این شعر سعدی را آنگونه که بر ذهن و جان من اثر گذاشته است تصویر کنم : این یار که عهد دوستداری بشکست میرفت و منش گرفته‌دامن در دست میگفت که بعد از این بخوابم بینی بنداشت که بعد از این مرا خوابی هست

دفتر خاطرات تهران
تهران ، تاریخ را در کوچه‌ها و محله‌های قدیمی‌اش حفظ کرده است و بچه‌های امروز بی‌گمان از اسامی محله پانچرا ، پامنار ، گل‌بندک ، گذر لوطی صالح ، اسماعیل‌باز ، چهل‌تنان، دروازه‌غار و بازارچه نایب السلطنه به‌حیرت می‌افتند و از خود می‌پرسند : « چرا این کوچه و خیابانها چنین اسم‌هایی دارد ؟ »

راستی چرا ؟ و ما میدانیم که این نامگذاریها بی دلیل نبوده است . در بعضی برنامه‌های « نقشی در آئینه هفته » دفتر خاطرات تهران ورق می‌خورد . « ... آن سال باران یک قطره هم نبارید و بی‌آبی دمار از مردم تهران و محلاتش درآورد . در یکی از محلات جنوبی ، بی‌آبی هنگامی راه انداخته بود ... مردم محله که به‌جان آمده بودند ، مثل همیشه به‌در خانه لوطی صفا کیش صافی لوطی صالح رفتند و فریاد برآوردند : « لوطی پدای برس ، بچه‌های ما از تشنگی له‌له می‌زنند . یک هفته است آب در جویها نیست ... میرایها از خجالت گریخته‌اند و خانه بی‌آب بیابان است . تو خودت چاره‌ای کن چون جز تو کسی را نداریم . »

او بیهولان محله بود ، فرزانه بود و محله را حفظ میکرد . او حورکش همه بود و با همه بهاوانی

دادن جایزه پولتیتر به او یک نمایش آمریکائی بود . حالا خودش هم این نمایش را باور کرده است ! « میلر » یک یکه‌بزن خوب ، یک لات خوب و یک ملوان خوب می‌توانست باشد ، اما یک نویسنده خوب ؟ بوف !

خبرنگار : خوب آقای « میلر » ، نوار را شنیدید ؟ من این نوار را در یک جلسه میهمانی نویسندگان فرانسوی در پاریس ، پنهان از رومن گاری ضبط کردم . صدای او را که میشناسید . ببینید درباره شما چه نظری دارد ؟ چه جوابی دارید بدهید ؟

میلر : چه جوابی ؟ به آقای رومن گاری شوهر سابق خانم سبیرک بگوئید که اتفاقاً یک نویسنده خوب باید بزن بهادر ، لات ، کوچه‌گرد ، روزنامه‌فروش ، ملوان و حتی خیال خوبی هم باشد . من اتفاقاً همه این مشاغل را تجربه کرده‌ام و خوشحالم چون از همین تجربه‌هاست که اینک سرشار و غنی هستم و کتابهایم ، اگر مورد توجه قرار بگیرد برای این است که تجربه‌ها به‌نشته‌ها آن است .

نقشی در آئینه هفته از محافل خصوصی هنری و ادبی اروپا و آمریکا خبر های دست اول دارد و حتی از نقل بدگویی‌ها و عیبجویی‌های « رومن گاری » درباره « میلر » نیز غفلت نمی‌کند .

رومن گاری : این « میلر » نویسنده نیست .

هر روز زندگی نقشی دارد و نقش عمر ، نقش هفته و ماه و سال از نقش‌های روزها پدید می‌آیند . رادیو ایران هر هفته ، روز پنجشنبه نقشی را در آئینه شش روز گذشته تماشا میکند . خم میشود روی آئینه هفته و نقش‌ها را می‌نگرد . نقش هفته را نه تنها در تهران و ایران بلکه در سراسر جهان . در این یکساعت شما همراه با نقش آفرینان برنامه رادیویی به سواحل دریای شمال یا به گردش در قهوه‌خانه‌های تهران می‌روید . شما با خبر می‌شوید که در طول صد و چهل و چهار ساعت گذشته تهران چه کرده است . چند نمایشگاه نقاشی برپا شده ، چند نمایشنامه روی صحنه آمده ، چند کنسرت اجرا شده و چه کتابهای تازه‌ای انتشار یافته است . و گاهی صدای نویسنده کتابی را میشنوید که خود از کتابش با شما حرف می‌زند و یا منتقدی که کتابی را مورد نقد و بررسی قرار میدهد .

نقشی در آئینه هفته از محافل خصوصی هنری و ادبی اروپا و آمریکا خبر های دست اول دارد و حتی از نقل بدگویی‌ها و عیبجویی‌های « رومن گاری » درباره « میلر » نیز غفلت نمی‌کند .

رومن گاری : این « میلر » نویسنده نیست .



بها تا صبح به نماز می‌ایستاد و هیچ پدید نداشت که دست رد بر سینه تقاضا کننده زده باشد. اینک مردم حله از او چیزی میخواستند که فقط آسمان می‌توانست دهد ناله‌زنها و بچه‌ها قطع نمیشد و او که بارها ای پیاپی به لرزای رفته بود و شپهای دراز با خدای نگاهه راز و نیاز کرده بود، سرخ شد، برآشت و از کزیه و استغانه مادران طاقش نماند و از خانه بیرون آمد. جمعیت چون لوطی را دید ساکت ماند و لوطی وسط میدان محله آمد. آنجا در برابر چشمان مردم زده جمع، قداره‌اش را از کمر بیرون کشید و با همه قدرتش در دل خاک فرو کرد و آنگاه فریاد زان گفت: «ای خدا، این قداره را در دل زمین فرو کردم و به کبریا می‌توسم تا همه این قداره در گل و لایم که از باران پدید می‌آید فرو نرود آترا بیرون نخواهم کشید.»

آنوقت اندیشناک و ساکت از میان جمع به راه افتاد و به بیرون شهر رفت و ساعتی در بیابانها با خدای خود راز و نیاز کرد و زارزار گریست... ناگهان آسمان به حال پهلوان رحم آورد و سیل آما گریه سرداد و در چند دقیقه، آب و باران زمین نرفته و خاک آلود را آرام بخشید.

معلمه‌های غروب بود که لوطی صالح بازگشت، به میدان رفت و قمارش را که تا دسته در گل و لای باران فرو رفته بود بیرون کشید و بدون یک کلمه حرف بخانه‌اش رفت. از فردا صبح دیگر کسی لوطی را ندید. شش ماه بعد نامه‌ای از لوطی صالح برای واعظ محل رسید که نوشته بود:

به کربلا آمده‌ام و مجاور شده‌ام، اینجا آقدر خواهم گریست تا خدای بزرگ آن غرور و سرکشی مرا ببخاید. من چه سگی بودم که قداره در دل زمین فرو برم و از خدای بزرگ گستاخانه طلب کنم. خداوند مرا رو سیاه نکرد. مرا جزا داد و شرمسارم کرد. تردخودم شرمسار کرد که خداوند همه گناهکاران را ببخاید. « لوطی صالح در کربلا مرد. کسی نمیداند گورش کجاست، اما در گذر لوطی صالح، در قلب تهران هنوز هم نام او بر زبانهاست و یاد او قلب‌های پیر مردان را می‌لرزاند، اگر سری به آن محله زیند و پای صحبت سالخورده‌ای بنشینید، از لوطی صالح که نامش را به گذرش داده‌ام اجرا خواهد شنید.

نویسنده برنامه

فرهنگ فرهی نویسنده برنامه «نقش در آینه هفته» علاوه بر این برنامه، برنامه «سیری در ساله روز» را که هر روز بعد از خبرهای ساعت ۱۴ پخش می‌شود می‌نویسد. این برنامه اختصاص به تفسیر و تجزیه و تحلیل مسائل روز دارد، از فرهنگ فرهی سؤال کردم «از کی به رادیو آمده‌اید؟» پاسخ داد: «مراد سال ۱۳۴۰، به عنوان سرپرست برنامه جوانان که هر روز ساعت ۱۸ تا ۱۸:۳۰ از رادیو پخش می‌شد. اولین برنامه‌ای که نوشتم درباره زندگی برلیوز بود. در بهمن‌ماه گذشته من سه هزارمین برنامه خود را از رادیو پخش کردم و این برنامه مربوط به ساله «ترافیک بود.»

دوست و همکار عزیز ما، حبیب‌الله روشن‌زاده پدر خود را از دست داد. این مصیبت را به او تسلیت می‌گوییم و در غمش شریکیم.

گرداندگان و نویسندگان تماشا



ناکون سردارانی بزرگ و جادوگرانی چیره دست از جهان فوتبال در ورزشگاه امجدیه در مقابل تیم های ایرانی هنر خود را به نمایش گذاشته‌اند و تماشاگران شیفته این ورزش بزرگ قرن را مسحور معجزه‌های خود ساخته‌اند.

بزرگانی چون «اووه زیو»، «ننه»، «چسترونوف»، «کاپیتان تیم شوروی»، «آرتورچرچ»، «آدمک»، «سانتامیخالی» (دروازه‌بان تیم ملی مجارستان)، «حسین‌اف»، «بویو لوتا»، «هافبک تیم ملی چکسلواکی»، «ماساپوست» (صاحب توپ طلایی اروپا)، «ونسل» (دروازه‌بان اسلوان براتیسلاوا تیم ملی)، «بوسینخال» را در امجدیه تهران دیده‌ایم و در این فصل دو مهره حساس تیم ملی آلمان غربی در جام جهانی ۱۹۷۰ مکزیک همراه با

اووه زیلر

سردار کهنسال تیم ملی آلمان

تیم اف. سی هامبورگ روزهای جمعه و یکشنبه گذشته با تیم های تاج و پرسپولیس مسابقه دادند.

«اووه زیلر»، مرد محبوب تیم ملی آلمان، در تهران با استقبال گرم روپرو شد. او با لیخنند های معروف خود همجا با روی تشاده با مردم مواجه می‌شد.

«اووه زیلر» و «شولتس» (یار دیگر تیم ملی آلمان) قبل از مسابقه نضت خود در یک مصاحبه تلویزیونی شرکت کردند. ضمن این مصاحبه نام گل های تیم آلمان در مسابقات فوتبال جام جهانی مکزیک نشان داده شد.

«اووه زیلر» در مسابقه مقابل تیم انگلستان موفق به زدن یک گل شد. این گل مدت ها مورد بحث مفسران بزرگ ورزشی جهان بود زیرا او در شرایطی استثنائی با پشتسر، دروازه انگلستان را فرو ریخت. «اووه زیلر» در مورد این گل به خبرنگار تلویزیون ملی ایران گفت: «در آن شرایط من به امید گل این ضربه را زدم، در حالیکه بعد به نظر می‌رسید این توپ به ثمر برسد ولی

اشتباه بیشتر بوتی (دروازه‌بان) باعث شد گل دوم آلمان بدست آید.

«اووه زیلر» محبوب ترین فوتبالیست آلمان

اووه زیلر مرد ۲۵ ساله تیم آلمان در حقیقت پیرترین بازیکن این تیم است. او در ضمن محبوب ترین بازیکن ملی است و زمانی که تیم ملی فوتبال آلمان در دیدارهای بزرگ مقابل تیم های ملی سایر کشورها قرار می‌گیرد مردم به جای تشویق تیم ملی آلمان یکصد فریاد می‌زنند «اووه... اووه... اووه...» این موضوع شاید در تمام دنیا بی‌سابقه باشد، زیرا با این نوع تشویق در حقیقت مردم تیم آلمان را خلاصه در وجود «اووه زیلر» می‌دانند.

«اووه زیلر» نیز ناکتون در چندین مسابقه به عنوان ناچی تیم آلمان شناخته شده است. از جمله در مسابقه با تیم انگلستان در مسابقات جهانی مکزیک در حالیکه تیم آلمان تا چند دقیقه به پایان وقت ۱-۲ مسابقه را باخته بود «اووه زیلر» گل مساوی را زد و بازی را به وقت اضافی کشاند و در ۳ دقیقه وقت اضافی، «گرومولر» گل پیروزی را زد. «اووه زیلر» معتقد است که دختر کوچکش برایش شانس می‌آورد و به این جهت قبل از هر مسابقه و سفر حتما باید او را ببوسد.

او در این باره می‌گوید: «من تمام موفقیت خود را مدیون دخترم می‌دانم زیرا بوسه های او معجزه می‌کند. اگر پیش از مسابقه او را نبوسم حتما دیگر آن «اووه زیلر» موردانتظار مردم نیستم.»

«اووه زیلر» در این سفر همسر خود را به تهران آورده است و بد نیست بدانید هم او بود که تیم اف. سی هامبورگ را مجبور به این سفر کرد زیرا تیم باشگاه هامبورگ به علت کمی مبلغ قرارداد حاضر نبود به تهران بیاید، اما «اووه زیلر» گفته بود: «من تقریباً تمام دنیا را دیده‌ام و دلم می‌خواهد حتما ایران را هم ببینم» بدین ترتیب سوولان باشگاه هامبورگ برای راضی نگهداشتن پیر فوتبال آلمان قرار داد این سفر را امضا کردند. «اووه زیلر» و هامبورگ در تهران چه کردند.

نخستین حریف تیم هامبورگ فوتبالیست های باشگاه تاج بودند. به علت ضرب دیدگی «اووه زیلر» تیم هامبورگ می‌خواست بدون حضور او مسابقه دهد اما برگزار کنندگان ایرانی به شدت با این امر مخالفت ورزیدند و تقاضای خسارت کردند، زیرا تماشاگران به‌خاطر دیدن بازی «زیلر» حاضر شده بودند بلیط را گران‌تر از قیمت معمولی بخرند، لذا زیلر مجبور شد به میدان بیاید، اما متأسفانه به‌علت ناراحتی که از ناحیه پاداش نتوانست بدرخشد و در اواخر نیمه اول از زمین بیرون آمد.

نیمه اول این مسابقه صفر بر صفر پایان یافت در دقیقه ۵۸ «کالتز» گل اول آلمان زد و در دقیقه ۶۰ «هونیک» گل دوم این تیم را به ثمر رسانید. تنها گل تیم تاج دقیقه ۸۴ بوسیله علی رحمانی به دست آمد. بدین ترتیب اف. سی هامبورگ در مسابقه با تاج دو بر یک به پیروزی رسید.

در مسابقه دوم، فوتبالیستهای پرسپولیس کار را بر بازیکنان اف. سی سخت کردند. تا دقیقه ۸۳ مسابقه، تیم پرسپولیس با نتیجه دو بر یک پیشاپیش حریف تلاش می‌کرد، اما در این هنگام گل دوم اف. سی وارد دروازه پرسپولیس شد و بازی با نتیجه دو بر دو خاتمه یافت.

مسابقات فوتبال باشگاههای تهران

پرسپولیس هنوز در صدر است

در هفته جاری هفتمین روزمسابقات فوتبال باشگاههای تهران آغاز شد. اکنون پرسپولیس از ۸ مسابقه دارای ۱۵ امتیاز است و بالاتر از ۱۴ تیم دیگر در صدر جدول مسابقات قرار دارد.

«صفر ایران پاک» با ۸ گلزده پیشاپیش گل زنه است. «آرژاویرملکی» از آرارات با ۷ گل او را تعقیب می‌کند. ناکتون بهترین خط دفاع متعلق به تیم پرسپولیس، بدون گل خورده، و ضعیف ترین، از آن خط دفاع تیم پیام با ۱۵ گل خورده است.

بهترین خط حمله متعلق به تیم گارد با ۱۷ گل زده و کم ثمر ترین خط حمله، فورواردهای تیم پیام با یک گل زده است.

رده بندی تیم های فوتبال باشگاههای تهران

بازی برد مساوی باخت گل زده گل خورده امتیاز

| | | | | | | | |
|---------------|---|---|---|---|----|----|----|
| ۱- پرسپولیس | ۸ | ۷ | ۱ | - | ۱۲ | ۰ | ۱۵ |
| ۲- گارد | ۹ | ۶ | ۳ | - | ۱۷ | ۶ | ۱۵ |
| ۳- پاس | ۷ | ۶ | ۱ | - | ۱۳ | ۳ | ۱۳ |
| ۴- عقاب | ۷ | ۴ | ۵ | - | ۱۳ | ۳ | ۱۳ |
| ۵- افسر | ۸ | ۴ | - | - | ۹ | ۱۲ | ۸ |
| ۶- آرارات | ۳ | ۳ | - | - | ۶ | ۲ | ۶ |
| ۷- تاج | ۷ | ۲ | ۲ | - | ۹ | ۹ | ۶ |
| ۸- شهرتانی | ۷ | ۳ | ۴ | - | ۵ | ۶ | ۶ |
| ۹- برق | ۷ | ۱ | ۷ | - | ۳ | ۵ | ۴ |
| ۱۰- راه آهن | ۷ | ۱ | ۷ | - | ۳ | ۹ | ۴ |
| ۱۱- قصریخ | ۷ | ۱ | ۷ | - | ۳ | ۷ | ۴ |
| ۱۲- دیهیم | ۷ | ۱ | ۷ | - | ۳ | ۱۱ | ۲ |
| ۱۳- بانگ ملی | ۸ | - | - | - | ۲ | ۱۳ | ۰ |
| ۱۴- آتش نشانی | ۶ | - | - | - | ۱ | ۱۵ | ۰ |
| ۱۵- پیام | ۷ | - | - | - | ۱ | ۱۵ | ۰ |

سینما ماژستیک نمایش میدهد:

دام

شاهکاری بر اساس یک داستان شورانگیز

با شرکت: اولیور ریو

ریتاوشینگهام

آمار سخن می گوید

قدرت عظیمی که از بند رسته است،

هر روز مواضع تازه‌ای را در جامعه

ما اشغال می کند

زنان ایران، در فضای وسیع و گسترده‌ایکه انقلاب ششم بهمن ۱۳۴۱ ایجاد کرده است، هر روز مواضع تازه‌تری را در جبهه های اقتصاد و اجتماع و سیاست ایران اشغال میکنند، و اینک در آستانه انتخابات مجلس بیست و سوم، زنان آماده میشوند تا برای نخستین بار، قدرت خود را در عرصه سیاست ایران بیازمایند.

گواينکه در انتخابات پیش نیز زنان، حق شرکت داشتند و در صفهاییکه در تهران و شهرستانها و روستاها، در برابر صندوقهای رای بسته شده بود، با لباسی آخرین مد، با شلیته و تنبان و کودکانه که بر پشت بسته بودند، و با چادر و چارقد و بچه هائی که در بغل داشتند، شرکت جستند، اما آن انتخابات، آغاز کار بود، و زنان ایران ناآشنا به عظمت حقوقی که برای نخستین بار در تاریخ قرون جدید میهن خود، بدست آورده بودند، و لاجرم ناآشنا به رسالتی که برعهده شان نهاده شده بود.

این بار، در آستانه انتخابات ۵۰، چشمها به دستهای آنان است که بسوی صندوقهای رای دراز خواهد شد، و دلها به ایمان و اقبال و علاقه شان، که هشت سال است نیمی از بار جامعه ایرانی بر دوش هاشان نهاده شده است.

در فاصله میان دو سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵، طی دهسال، در میان جمعیت فعال ایران در حال پیشرفت، افزایش تعداد شاغلان مرد فقط ۱۱٫۵ درصد بود، و در همین دهه، که حتی نیمی از سالهای آن نیز به انقلاب تعلق نداشت، افزایش تعداد شاغلان زن از ۵۸ درصد گذشت، و این نمونه‌ای از زندگی متحول انسانهای از بند رسته‌ای است که به‌نحوی روز افزون، در تار و پود جامعه خویش ریشه میدوانند، و شانه به زیر بار وظایف تازه میسپردند.

باز هم در سرشماری ۱۳۴۵، دومین سرشماری ایران، هشت میلیون زن و دختر از دهسال بالایا، در سراسر کشور زندگی میکنند که یک هشتمشان، از نظر اقتصادی جزو جمعیت فعال محسوب میشوند و در همین سال، ۶۰۰ هزار زن و دختر در دبستانها و دبیرستانها و موسسات آموزش عالی به تحصیل اشتغال داشتند، و ۴۰۷ زن در دانشگاهها تدریس میکنند.

به همین‌سان، از آغاز کار سیاهپان دختر انقلاب تاکنون، ۶ هزار دختر تحصیلکرده به روستا های اقصی نقاط کشور رفته‌اند، تا همبهبان خود را در راه زندگی بهتر یاری دهند، و اینک در آستانه دهمین سال انقلاب، ایران آیین آماری است که در آن، برای زنان سهمی تقریباً برابر با مردان، در زمینه های اداره، بسیاری از امور مهم منظور شده است.

اینهمه فقط شمه‌ای از داستان زندگانی دگرگون شده دهه اخیر زن ایرانی است که نزدیک به دهسال پیش، بند های اسارت و بردگی قرون و اعصار، از پایش برداشتند و در پهنه جامعه‌ایکه، تشنه تحول و پیشرفت است، آزادش گذاشتند.



همصدائی با تلفن ۸۹۰۰۰۰

چگونه آند؟
 * دو تلفن از دو آقای تماشاگر شده است که: «مجری برنامه مسابقه جایزه بزرگ لهجه دارد و دست را محلی تلفظ می کند.»
 * هر چه من وکیل مدافع تماشاگران هستم، ولی این يك موردش را قبول ندارم. اگر پشتی این قبیل تماشاگران در پیام فردا خواهند گفت که چرا خواننده موسیقی انزلیجانی لهجه داشت؟ این که نمی شود. اگر تلویزیون از راه مسابقه جایزه بزرگ به تشویق لهجه های محلی نپردازد پس از چه راهی این خدمت را انجام دهد؟
 * خانمی شکایت کرده است که: «چرا ساعت شروع برنامه دوم اینقدر دیر است؟»
 * راستی هم چرا؟ بهتر نیست که برنامه دوم از ساعت پنج بعداز ظهر بخش شود، و عوض برنامه اول را از ساعت ۷ تا ۷:۱۵ شروع کنند؟ خواهش دارم تلویزیون جواب دهد.
 * یکی از تماشاگران، که حتما در ارتش خدمت می کند، به برنامه سرکار استوار هفته پیش به انتقاد داشته است: «اولا هیچ درجه داری حق ندارد در موقع خدمت در حضور مافوقش داد و فریاد کند. ثانيا وجود سروان اضافی بود چون تحت تأثیر حرکات و کارهای سرکار استوار قرار گرفته بود و کار مثبتی هم انجام نداد. ثالثا سرگروهیان به سروان گفت آقای سروان و این صحیح نیست.»
 * من ضمن تأیید این تماشاگر عزیز اضافه می کنم که در برنامه پهلوانان هفته پیش هم سه ایراد وجود داشت: «اولا که داروغه در سر خدمت حق ندارد در حضور پهلوان نایب که قهرمان سریال است داد و فریاد کند. ثانيا وجود آن پهلوانی که به مراغه رفت زائد بود چون کشته شد. ثالثا پهلوان نایب به داروغه

گفت داروغه باشی و این صحیح نیست، باید می گفت جناب آقای داروغه باشی.» بهتر است تهیه کنندگان برنامه های تلویزیونی به این موارد توجه کنند.
 * چهار تلفن از سه زن و يك مرد به تلویزیون شده است که: «در مسابقه هما افرادی که برای نوشتن امتیازها انتخاب می شوند باید خوش خط باشند.»
 * در تکمیل این پیشنهاد، پیشنهاد می کنم که آقای زرین کلک را هر چه زودتر برای نوشتن امتیازهای مسابقه هما استخدام کنند.
 * خانمی عصبانی شده است که: «در مجله تماشا نام فیلم گرفتار جمعه ۳۰ فروردین «متهم» چاپ شده بود، در حالیکه فیلم «زهر عرب» پخش شد. چرا؟»
 * چرا ندارد، قسمت پخش تلویزیون موفق نشده بود «متهم» را دستگیر کند، ناچار زهر عرب را پخش کرد. تازه خدا را شکر کنید که بجای آن، اسلاید و موزیک پخش نشد.
 * ۴۵ نفر تلفن کرده اند که: «قسمت آخر فیلم پیتون را برای آن دسته که شب عید در تهران نوبه اند مجددا پخش کنید.»
 * من هم موافقم، بخصوص که از شب عید تا حالا عصبانی نشده ایم و باید قسمت آخر پیتون را ببینیم تا جبران خوشیهای شب عید تا بحال بشود.
 * آخرین تلفن مربوط به آقای است که اعتراض دارد: «در برنامه پهلوانان از مترو ده متر صحبت شده، در حالیکه در آن زمان زرع، نیم زرع و چارک مرسوم بوده.»
 * آقایان می خواهی شهرداری جلوی برنامه را بگیرد؟ مگر نمی دانی دهها سال است مصرف زرع و چارک ممنوع شده؟
 «همصدا»

برنامه های تلویزیون ملی ایران بر نامه اول (تهران)

از پنجشنبه ۹
 چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

- ۱۷:۳۰ کودکان - بازی بازی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۱۲ کتاب برای نوجوانان
- ۱۸:۳۵ تون - با عنوان «باشگاه چهارم»
- ۱۹ «جو» در جنگل بره
- ۱۹:۳۰ کوچکی را از دست يك خرس نجات میدهند و او را برای شرکت در مسابقه بهترین و قشنگ ترین حیوانات پرورش میدهند.
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۴۵ فیلم الماس
- ۲۰:۵۵ قرعه کشی
- ۲۱:۴۰ مسابقه چهره ها
- ۲۲:۱۰ فیلم سینمایی

جمعه

- ۱۱:۳۰ کارتون و کارگاه موسیقی (آموزش مند سازهای کارل ارف)
- ۱۲ کارتون باگربانی
- ۱۲:۳۰ رتکارنگ
- ۱۳ فیلم سینمایی
- ۱۴:۴۰ سرزمین عجایب با عنوان «شهر مخفی لیمبو»
- ۱۵:۳۰ در شهر زیرزمینی «لیمبو» ژرفای قصه بدست گرفتن قدرت برای اداره کردن شهر را دارد، اما آدم کوچولو ها بمخالفت با او بر می خیزند.
- ۱۶:۳۰ رویداد های ایران و جهان
- ۱۶ فوتبال
- ۱۶ مسابقه بین تیمهای
- ۱۶:۳۰ تدریس انگلیسی
- ۱۸ خلاصه اخبار
- ۱۸:۱۱ کودکان
- ۱۸:۳۵ زیر گنبد کبود (داستان اشک شادی) - از گذشته های دور.
- ۱۹:۳۰ سرزمینها
- ۱۹:۴۰ فیلم هاوایی بررسی کشت قهوه در «کونا» یکی از جزایر هاوایی
- ۱۹:۴۰ تدریس آلمانی
- ۱۹:۴۰ خلاصه اخبار
- ۱۸:۱۱ کودکان - ما و شما
- ۱۸:۳۵ وارثه شش و هشت
- ۱۹:۳۰ غریبه، آواز رامش - یادم ترا فراموش، آوازی - یادم
- ۲۰:۴۰ قصه بره و گرگ، آواز گوگوش - نامهربانی، آواز عارف - چون من گریه نکن، آواز روبان.
- ۱۹:۳۰ مطالب این هفته بر نامه نگاه شامل نمایش فیلمی از گردباد، نحوه کار چشم ششوی سبزیجات است. در پایان برنامه قطعه ای موسیقی پخش می شود. کت مونت کریستو با عنوان «توطئه گر»
- ۱۹:۴۰ مطالب این هفته بر نامه نگاه شامل نمایش فیلمی از گردباد، نحوه کار چشم ششوی سبزیجات است. در پایان برنامه قطعه ای موسیقی پخش می شود. کت مونت کریستو با عنوان «توطئه گر»
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۴۵ الماس
- ۲۱ خانه فقر خانم
- ۲۱:۳۰ هاوایی
- ۲۲:۳۰ چهره ایران
- ۲۱ جایزه شهر آفتاب
- ۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر
- ارکستر ساز های ملی به سرپرستی فرامرز پایور ترانه «گل افشان» را با صدای «افسانه» اجرا می کند.
- ۲۳:۳۰ ستارگان با عنوان «آخرین سفر»

شنبه

- ۱۹:۳۰ کودکان
- ۱۸:۱۱ کتاب برای نوجوانان
- ۱۸:۳۵ تون - با عنوان «باشگاه چهارم»
- ۱۹ «جو» در جنگل بره
- ۱۹:۳۰ کوچکی را از دست يك خرس نجات میدهند و او را برای شرکت در مسابقه بهترین و قشنگ ترین حیوانات پرورش میدهند.
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۴۵ فیلم الماس
- ۲۰:۵۵ قرعه کشی
- ۲۱:۴۰ مسابقه چهره ها
- ۲۲:۱۰ فیلم سینمایی

يكشنبه

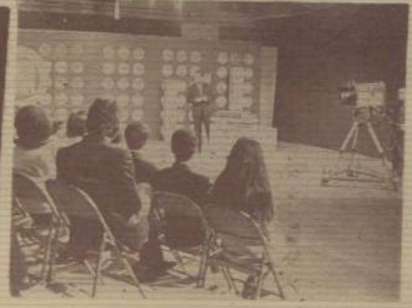
- ۱۱:۳۰ کارتون و کارگاه موسیقی (آموزش مند سازهای کارل ارف)
- ۱۲ کارتون باگربانی
- ۱۲:۳۰ رتکارنگ
- ۱۳ فیلم سینمایی
- ۱۴:۴۰ سرزمین عجایب با عنوان «شهر مخفی لیمبو»
- ۱۵:۳۰ در شهر زیرزمینی «لیمبو» ژرفای قصه بدست گرفتن قدرت برای اداره کردن شهر را دارد، اما آدم کوچولو ها بمخالفت با او بر می خیزند.
- ۱۶:۳۰ رویداد های ایران و جهان
- ۱۶ فوتبال
- ۱۶ مسابقه بین تیمهای
- ۱۹:۳۰ مطالب این هفته بر نامه نگاه شامل نمایش فیلمی از گردباد، نحوه کار چشم ششوی سبزیجات است. در پایان برنامه قطعه ای موسیقی پخش می شود. کت مونت کریستو با عنوان «توطئه گر»
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۴۵ الماس
- ۲۱ خانه فقر خانم
- ۲۱:۳۰ هاوایی
- ۲۲:۳۰ چهره ایران
- ۲۱ جایزه شهر آفتاب
- ۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر
- ارکستر ساز های ملی به سرپرستی فرامرز پایور ترانه «گل افشان» را با صدای «افسانه» اجرا می کند.
- ۲۳:۳۰ ستارگان با عنوان «آخرین سفر»

صندوق شانس - روز جمعه ساعت ۱۹:۳۰ برنامه اول

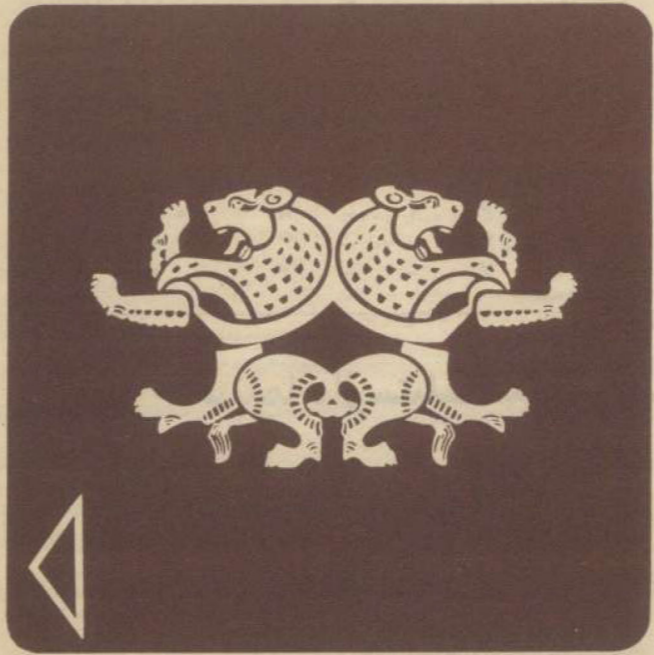
سرکار استوار - سه شنبه ساعت ۲۱ برنامه اول



تماشا ۲۳



برنامه های هفتگی تلویزیون ملی ایران و آموزش و امریکا رادیو ایران



دوشنبه

| | |
|---------------------------------------|-------|
| تدریس انگلیسی | ۱۷:۳۰ |
| اخبار | ۱۸ |
| کودکان فیلم بادیا | ۱۸:۱۲ |
| دانش | ۱۸:۳۵ |
| مساله پیشرفتهای فضائی | ۲۱ |
| امریکا و توری و مقایسه آنها با یکدیگر | ۲۲ |
| بانتظام فیلمی در باره | ۲۲:۳۰ |



کتاب و نوجوانان - روز پنجشنبه ساعت ۱۸:۱۲ - برنامه اول

سه شنبه

| | |
|---|-------|
| آموزش روستائی | ۱۶:۳۰ |
| خلاصه اخبار | ۱۸ |
| موسیقی غربی | ۱۸:۱۱ |
| با شرکت «آنی کورنی» و چند خواننده فرانسوی | ۱۸:۳۵ |
| فیلم آقا خرسه | ۱۹ |
| آنچه شما خواهید مشاهده | ۱۹:۳۰ |

| | |
|---|-------|
| تدریس انگلیسی | ۱۷:۳۰ |
| خلاصه اخبار | ۱۸ |
| کودکان | ۱۸:۱۱ |
| « با هم کتاب بخوانیم » شامل معرفی قصه های خوب - کتاب آهو و پرند | ۱۸:۳۵ |
| کارتون باگربانی | ۱۸:۳۵ |
| مسابقه تالاش | ۱۹ |
| اخبار | ۲۰ |
| درباره کنکور | ۲۰:۴۰ |
| خارج از محدوده | ۲۱ |
| روز های زندگی | ۲۱:۳۰ |
| هفت شهر عشق | ۲۲:۳۰ |

چهارشنبه

خارج از محدوده چهارشنبه ساعت ۲۱ برنامه اول و شبکه سرتاسری



کارگاه موسیقی کودک - جمعه ساعت ۱۱:۳۰ - برنامه اول

آموزش روستائی - سه شنبه ساعت ۱۶:۳۰
برنامه اول



بازی بازی - برنامه کودک - روز پنجشنبه ساعت ۱۷:۳۰ - برنامه اول

برنامه های تلویزیون ملی ایران برنامه دوم (تهران)

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

| | |
|--|-------|
| ورزش | ۱۹:۳۰ |
| اخبار | ۲۰ |
| بسرادران کارامازوف | ۲۱ |
| هوس های یکی (سریال جدید) | ۲۱:۳۰ |
| دهن و زبان | ۲۲:۳۰ |
| بختی درباره «نقد هنری» با شرکت آقایان پرفسور هشتروندی، رضا سید حسینی و جواد مجابی. | ۲۳:۳۰ |
| اخبار | ۲۴:۳۰ |

جمعه

| | |
|---|-------|
| شما و تلویزیون | ۱۸ |
| شو نام جونز | ۱۸:۳۰ |
| اختاپوس | ۱۹:۳۰ |
| اعضای انجمن بخاطر تصاحب کلید انجمن و استفاده از آن با هم گفتار می روند. کلید در اینجا يك جنبه استعاری دارد. | ۲۲ |
| میکهای سرخ | ۲۲:۳۰ |
| مصححه درباره تشکیل نمایشگاه مصالح ساختمانی | ۲۳:۳۰ |

شنبه

| | |
|--|-------|
| موسیقی ایرانی | ۱۹:۳۰ |
| تراشه های : دوست دارم، پیک شادی، شکو سیزم زاران، میاد دوباره و گل بهشت برتیب توسط خوانندگان : سوگل، جوهری، سعیده، زاله | ۲۰ |
| مهرجانی اجرا می شود. | ۲۰ |
| اخبار | ۲۱ |
| هنرهای تجسی | ۲۱:۳۰ |
| فیلم سینمائی | ۲۲ |
| وارنه | ۲۳ |
| اخبار | ۲۳:۳۰ |

یکشنبه

| | |
|--|-------|
| کانون خانواده | ۱۹:۳۰ |
| بررسی نامه يك ملادر که از رفتار پدر بعلت تشبه بدنی بچه ها گله کرده است | ۲۰ |
| اخبار | ۲۱ |
| دانش پالکی | ۲۱ |
| موسیقی کلاسیک (ریستال بیانو) با شرکت «ماریا تیبو» یانیت جوان ایتالیائی | ۲۲ |

دوشنبه

| | |
|---|-------|
| ادبیات جهان | ۱۹:۳۰ |
| قسمت دوم « زندگی و آثار رابیندرانات تاگور » | ۲۰ |
| اخبار | ۲۰ |
| مسابقه جایزه بزرگ | ۲۱ |

سه شنبه

| | |
|---------------------|-------|
| موسیقی فرهنگ و هنر | ۱۹:۳۰ |
| اخبار | ۲۰ |
| جولیا | ۲۱ |
| دانش | ۲۱:۳۰ |
| بختی در مسائل روانی | ۲۳:۳۰ |

چهارشنبه

| | |
|---------------------------------------|-------|
| جهان حیوانات | ۱۹:۳۰ |
| اخبار | ۲۰ |
| سیمای شجاعان | ۲۱ |
| موسیقی امیل ایرانی | ۲۲ |
| آواز جوهری در دستگاه افشاری بهرامی تر | ۲۳ |

برنامه های نیمروز تلویزیون ملی ایران (برنامه اول)

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰



مرجان - موسیقی ایرانی - روز جمعه ساعت ۱۸:۳۰ برنامه اول

برنامه کارگر - روز های شنبه و دوشنبه ساعت ۱۳:۱۵ - برنامه نیمروز



هنر هخامنشی در

برنامه ایران زمین

برنامه ایران زمین که روز های سه شنبه از برنامه دوم پخش میشود، هنر هخامنشی را مورد بحث و بررسی قرار داده است. این بررسی در سه برنامه توسط آقای دکتر حبیبی بهنام انجام شده که قسمت اول شامل بحث در باره پاسارگاد، نقش رستم، شوش و تخت جمشید بود که هفته گذشته پخش شد. قسمت دوم آن این هفته (روز سه شنبه) از برنامه دوم پخش میشود که بحثی است در باره کاخهای هخامنشی و طرز ساختن این کاخها.

در قسمت سوم این برنامه در باره هنر های قرعی هخامنشی گفتگو خواهد شد.

در باره نقد هنری

میزگردی در تلویزیون تشکیل شد در زمینه «نقد هنری» که آقایان پرفسور هشترودی، رضا سید حبیبی (نویسنده و مترجم معروف و سردبیر مجله سخن) و جواد مجابی (منتقد هنری مطبوعات) در آن شرکت داشتند. در این جلسه درباره مایه های نقد و نقادی، حاشیه روی دو نقد امروز، آگاهیهایی که منتقد هنر باید داشته باشد، روحیه، شخصیت و فرم ذهنی خلاق هنر داشته باشد بحث شد.

این جلسه نیز گرد به صورت دو برنامه یکساعتی ضبط شده که قسمت اول آن روز پنجشنبه همین هفته در برنامه «ذهن و زبان» از برنامه دوم تلویزیون ملی ایران پخش می شود.

تهیه کننده برنامه ذهن و زبان آقای مظفر دویابی است.

شما و تلویزیون - روز جمعه ساعت ۱۸:۳۰ برنامه دوم



برنامه های تلویزیون ملی ایران

شبکه ۱ همدان - خرمشهر - رضایه
اصفهان - شیراز - آبادان - رشت

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با برنامه اول است و بعد از آن:
۲۱:۳۰ - پیتون پلیس
۲۲:۳۰ - چهره ایران (مشترک با برنامه اول)
۲۳ - وارنیه
۲۳:۳۰ - اخبار

جمعه

۱۸ - شما و تلویزیون
۱۸:۳۰ - وارنیه تام جویز
۱۹:۳۰ - اختاپوس (مشترک با برنامه دوم)
۲۰:۰۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - موسیقی (مشترک با برنامه اول)
۲۱ - پهلوانان (مشترک با برنامه اول)
۲۲ - گرفتار
۲۳ - موسیقی ایرانی

شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۴۹ مشترک با برنامه اول است و بعد از آن:
۲۱:۳۰ - پیتون پلیس
۲۲:۳۰ - چهره ایران (مشترک با برنامه اول)
۲۳ - برنامه مذهبی
۲۳:۳۰ - اخبار

یکشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۴۹ مشترک با برنامه اول است و از آن بعد:
۲۱ - داش پالکی (مشترک با برنامه دوم)
۲۲ - برنامه مذهبی
۲۲:۳۰ - اسرار شهر بزرگ (مشترک با برنامه دوم) با شرکت «پالپورک»
۲۳:۳۰ - اخبار

دوشنبه

برنامه شبکه سرتاسری تا ساعت ۲۲:۰۰ مشترک با برنامه اول است.
۲۲ - داستانهای جاوید ادب پارس
۲۳ - فانوس خیال
۲۳:۳۰ - اخبار

سهشنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۲:۰۰ مشترک با برنامه اول است.
۲۳ - ایران زمین
۲۳:۳۰ - اخبار

چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با برنامه اول است.
۲۱:۳۰ - پیتون پلیس
۲۲:۳۰ - هفت شهر عشق
۲۳ - نگاهی به گذشته
۲۳:۱۵ - کاوش
۲۳:۳۰ - اخبار

تفاوت برنامه های مراکز رشت و آبادان و رضایه

با برنامه های شبکه سراسری

مرکز آبادان

شنبه

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - در جهان ما
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه سرتاسری پخش میشود

یکشنبه

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - آقا خرسه
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
۱۹:۰۰ - برنامه شبکه
۲۰:۴۵ - روزهای زندگی
از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه پخش میشود.

مرکز رشت

جمعه

تا ساعت ۲۲ برنامه شبکه پخش میشود.
۲۲ - فیلم گرفتار

دوشنبه

تا ساعت ۲۲ برنامه شبکه پخش میشود.
۲۳ - فیلم آژیر

این مرکز در سایر روز های هفته برنامه شبکه را پخش میکند.

دوشنبه

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - دانش
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
۱۹ - برنامه شبکه

سهشنبه

۱۵:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۶ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
۱۹:۰۰ - برنامه شبکه
۲۳ - آهنگهای خاد

چهارشنبه

۱۶:۴۵ - تلاوت قرآن
۱۷ - مسا
۱۷:۳۰ - برنامه شبکه
۱۸:۳۰ - همایگان
از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش میشود.

مرکز رضایه

جمعه

صبح تا ساعت ۱۴:۳۰ روی شبکه است ساعت ۱۴:۳۰ موسیقی جوانان (تولید محلی)
از ساعت ۱۴:۴۵ بعد روی شبکه است

شنبه

۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۷:۳۰ از ۱۷:۳۰ بعد روی شبکه سرتاسری

یکشنبه

۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۸ از ۱۸ بعد روی شبکه سرتاسری

دوشنبه

۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۷:۳۰ از ۱۷:۳۰ بعد روی شبکه سرتاسری

سهشنبه

هیچ تفسیری ندارد عینا برنامه شبکه است

چهارشنبه

۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۷:۳۰ از ۱۷:۳۰ بعد روی شبکه سرتاسری

تا ۲۰:۳۰ ساعت ۲۰:۳۰ برنامه از هنرنگ از ساعت ۲۱ مجدداً روی شبکه است.

پنجشنبه

۱۳ - اخبار
۱۳:۱۵ - بهداشت
۱۳:۳۰ - افونگر
۱۴ - اختاپوس
۱۴:۳۰ - وارنیه
۱۴:۴۵ - اخبار

شنبه

۱۳ - اخبار
۱۳:۱۵ - کارگر
۱۳:۳۰ - محله پیتون
۱۴ - ویلون
۱۴:۳۰ - موسیقی ایرانی
۱۴:۴۵ - اخبار

یکشنبه

۱۳ - اخبار
۱۳:۱۵ - حفاظت و ایمنی
۱۳:۳۰ - دختر شاه پریان
۱۴ - ادبیات جهان
۱۴:۳۰ - وارنیه
۱۴:۴۵ - اخبار

دوشنبه

۱۳ - اخبار
۱۳:۱۵ - کارگر
۱۳:۳۰ - محله پیتون
۱۴ - شما و تلویزیون
۱۴:۳۰ - موسیقی ایرانی
۱۴:۴۵ - اخبار

سهشنبه

۱۳ - اخبار
۱۳:۱۵ - کانون خانواده
۱۳:۳۰ - گریزها
۱۴ - سفر های جیمی مکفیتز
۱۴:۴۵ - اخبار

چهارشنبه

۱۳ - اخبار
۱۳:۱۵ - پلیس و راهنمایی
۱۳:۳۰ - محله پیتون
۱۴ - جولیا
۱۴:۳۰ - موسیقی ایرانی
۱۴:۴۵ - اخبار

برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

تبریز رضاییه کرمانشاه بندرعباس

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|------------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۸۳۰ | ادبیات جهان |
| ۱۶ر۰۳ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۱۹ | فیلم بیکرار |
| ۱۶ر۳۰ | موسیقی و کودک | ۲۰ | اخبار |
| ۱۶ر۴۵ | فیلم سرزمین عجایب | ۲۰ر۳۰ | فیلم آنچه شما خواستاید |
| ۱۷ر۳۰ | با هم قسه بگوئیم | ۲۱ر۰۰ | موسیقی ایرانی |
| ۱۸ | فیلم جادوی علم | ۲۱ر۳۰ | فیلم سینمایی |

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|-------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۲۰ | اخبار |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۲۰ر۳۰ | فیلم حقیقت |
| ۱۶ر۳۲ | بازی بازی | ۲۱ | بولتن هفتگی استان |
| ۱۷ | فیلم سینمایی | ۲۱ر۱۵ | ترانه های شاه |
| ۱۸ر۳۰ | فیلم دختر شاه پریان | ۲۱ر۳۰ | فیلم انسانها |
| ۱۹ | اختاپوس | ۲۲ر۱۵ | رویداد های هفته |
| ۱۹ر۳۰ | موسیقی ایرانی | | |

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|-----------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۹ر۳۰ | موسیقی محلی |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۲۰ | اخبار |
| ۱۶ر۳۲ | مضحک قلمی - چکار کنم | ۲۰ر۳۰ | فیلم پیتون پلیس |
| ۱۷ | برنامه آموزشی | ۲۱ر۳۰ | چهره ایران |
| ۱۸ | دانش | ۲۲ | مسابقه تلاش |
| ۱۸ر۳۰ | فیلم غرب وحشی | | |

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|------------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۹ | سرکار استوار روستائیان |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۱۹ر۳۰ | فیلم هالیوود و ستارگان |
| ۱۶ر۳۲ | داستان تاریخی | ۲۰ | اخبار |
| ۱۶ر۴۵ | کهکشان | ۲۰ر۳۰ | برنامه مذهبی |
| ۱۷ر۳۰ | چهره های درخشان | ۲۱ | مسابقه جایزه بزرگ |
| ۱۸ | آموزش روستائی | ۲۱ر۳۰ | فیلم سینمایی |

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۸ر۳۰ | فیلم گیدئون |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۱۹ر۳۰ | برنامه زنگوله ها |
| ۱۶ر۳۲ | فیلم پسر دنیا | ۲۰ | اخبار |
| ۱۷ | برنامه آموزشی | ۲۰ر۳۰ | فیلم پیتون پلیس |
| ۱۸ | رنگارنگ | ۲۱ر۳۰ | ادبیات ایران |
| | | ۲۲ | فیلم آخرین مهلت |

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|-------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۸ر۴۵ | فیلم روهاید |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۱۹ر۳۰ | موسیقی غربی |
| ۱۶ر۳۲ | فیلم آقا خرسه | ۲۰ | اخبار |
| ۱۷ | مجله هفتگی نوجوانان | ۲۰ر۳۰ | سرکار استوار |
| ۱۷ر۳۰ | فیلم فرار | ۲۱ | ایران زمین |
| ۱۸ | فیلم راز بقا | ۲۱ر۳۰ | موسیقی ایرانی |
| ۱۸ر۳۰ | دفاع غیر نظامی | ۲۲ | فیلم دکتر بن کیسی |

پنجشنبه

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|-------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۹ر۳۰ | فیلم بل و سیاستین |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۲۰ | اخبار |
| ۱۶ر۳۲ | از گذشته های دور | ۲۰ر۳۰ | کانون گرم خانواده |
| ۱۷ | فیلم آقا خرسه | ۲۱ | داش پالکی |
| ۱۷ر۳۰ | فیلم سینمایی | ۲۲ | مسابقه چهره ها |
| ۱۹ | جادوی علم | ۲۲ر۳۰ | شبهای تهران |

| | | | |
|-------|-------------------|-------|------------------------|
| ۱۲ | رنگارنگ | ۱۸ | شما و تلویزیون |
| ۱۲ر۳۰ | فیلم ستارگان | ۱۸ر۳۰ | مسابقه صندوق شانی |
| ۱۳ | فوتبال | ۱۹ | فیلم عشق هرگز نمی میرد |
| ۱۴ر۳۰ | فیلم اعتراف | ۲۰ | اخبار |
| ۱۵ر۳۰ | وارثه تام جوتز | ۲۰ر۳۰ | پهلوانان |
| ۱۶ر۳۰ | فیلم خیابان منحوس | ۲۱ر۳۰ | تاتر یخت آزاد |
| ۱۷ر۳۰ | اختاپوس | | |

مرکز بندرعباس

پنجشنبه

| | | | |
|------|------------------------|-------|------------------------------|
| ۹ | اسلاید و موزیک | ۹ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۹ر۳۲ | موسیقی کودکان و کارتون | ۱۰ | مسابقه چهره های درخشان |
| ۱۰ | موسیقی ایرانی | ۱۰ر۳۰ | موسیقی ایرانی |
| ۱۱ | فیلم سرزمین عجایب | | |

جمعه

شنبه

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|---------------------|
| ۱۶ر۳۰ | اسلاید و موزیک | ۱۹ر۳۰ | آنچه شما خواستاید |
| ۱۷ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۲۰ | اخبار |
| ۱۷ر۰۲ | تدریس زبان انگلیسی | ۲۰ر۳۰ | برنامه مندهیس |
| ۱۷ر۳۰ | کودکان | ۲۱ | پیتون پلیس |
| ۱۸ر۳۰ | بهداشت (برنامه محلی) | ۲۲ | امواج روشن |
| ۱۹ | نوجوانان | ۲۲ر۳۰ | فیلم اسرار شهر بزرگ |

یکشنبه

| | | | |
|-------|--|-----------------|------------------------------------|
| ۱۶ر۳۰ | اسلاید و موزیک | (برنامه محلی) | |
| ۱۷ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۱۹ر۳۰ | فیلم دامبی و پسر |
| ۱۷ر۰۲ | کودک (برنامه محلی) و یا (کارتون ، قسه قسه) | ۲۰ | مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری |
| ۱۷ر۳۰ | نوباوگان | ۲۰ر۳۰ | دانش |
| ۱۸ر۳۰ | فیلم افسونگر | ۲۱ | برنامه مندهی |
| ۱۹ر۰۰ | مجله هفتگی و یا جوانان | ۲۲ | فیلم پنج دقیقه آخر |

دوشنبه

| | | | |
|-------|---|-------|---------------------------|
| ۱۶ر۳۰ | اسلاید و موزیک | ۱۸ر۳۰ | این گوی و این میدان |
| ۱۷ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۱۹ر۳۰ | داستانهای جاوید ادب ایران |
| ۱۷ر۰۲ | تدریس زبان انگلیسی | ۲۰ | اخبار |
| ۱۷ر۳۰ | کودک (برنامه ای از محل) و یا (کارتون ، با هم قسه قسه) | ۲۰ر۳۰ | چشم هنر |
| | بخوانیم ، چکار کنم () | ۲۱ | خانه قمر خانم |
| | | ۲۲ | فیلم مستند |

سهشنبه

| | | | |
|-------|------------------------------|-------|------------------|
| ۱۶ | اسلاید و موزیک | ۱۶ | کتابهای تازه () |
| ۱۶ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه | ۲۰ | اخبار |
| ۱۶ر۳۲ | آموزش روستائی | ۲۰ر۳۰ | فیلم جولیا |
| ۱۸ر۳۰ | راهبه پرند | ۲۱ | سرکار استوار |
| ۱۹ | فیلم نیا حیوانات و کلکیونز | ۲۲ | ادبیات جهان |
| ۱۹ر۳۰ | شهر آفتاب (معرفی و بررسی) | ۲۲ر۳۰ | تمدن |

مرکز تبریز

پنجشنبه

| | | | |
|-------|-------------------|-------|------------------------------|
| ۱۷ر۳۰ | اسلاید و موزیک | ۱۸ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ | فیلم سرزمین عجایب | ۱۸ر۰۲ | فیلم هالیوود و ستارگان |
| ۱۹ | سخرانی مندهی | ۱۹ر۳۰ | اخبار |
| ۲۰ | اختاپوس | ۲۰ر۳۰ | فیلم سینمایی یاسیمارون |

شنبه

| | | | |
|-------|----------------|-------|------------------------------|
| ۱۸ | اسلاید و موزیک | ۱۸ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ر۳۰ | کودکان | ۱۸ر۳۲ | جادی علم |
| ۱۹ | فیلم حقیقت | ۱۹ر۳۰ | اخبار |
| ۲۰ | چهره ایران | ۲۰ر۳۰ | فیلم غرب وحشی |

دوشنبه

| | | | |
|-------|--------------------------|-------|------------------------------|
| ۱۸ | اسلاید و موزیک | ۱۸ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ر۳۰ | موسیقی کودکان و نوجوانان | ۱۸ر۳۲ | فیلم جولیا |
| ۱۹ | سرکار استوار | ۱۹ر۳۰ | اخبار |
| ۲۰ | ایران زمین | ۲۰ر۳۰ | فیلم بالاتر از خطر |

چهارشنبه

| | | | |
|-------|---|-------|------------------------------|
| ۱۸ | اسلاید و موزیک | ۱۸ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ر۳۰ | کودکان (زیر کبند کبود - از گذشته های دور) | ۱۸ر۳۲ | پهلوانان |
| ۱۹ | اخبار | ۱۹ | اخبار |
| ۲۰ | مسابقه تلاش | ۲۰ر۳۰ | فیلم روهاید |
| ۲۱ر۱۵ | | | |

جمعه

| | | | |
|-------|---------------------------------|-------|------------------------------|
| ۱۷ر۳۰ | اسلاید و موزیک | ۱۷ر۳۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ | فوتبال | ۱۸ر۰۲ | فیلم دختر شاه پریان |
| ۱۸ر۳۰ | اخبار | ۲۰ | خانه قمر خانم |
| ۲۰ر۳۰ | وارثه های ایرانی یا شبهای تهران | ۲۱ | |

یکشنبه

| | | | |
|-------|------------------------|-------|-------------------------------------|
| ۱۸ | اسلاید و موزیک | ۱۸ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ر۳۰ | کارتون باگزیانی | ۱۸ر۳۲ | نوجوانان (مسابقه چهره های درخشان) |
| ۱۹ | فیلم آنچه شما خواستاید | ۱۹ر۳۰ | اخبار |
| ۲۰ | برنامه مندهی | ۲۰ر۳۰ | فیلم مذاقعات |

سهشنبه

| | | | |
|-------|-------------------|-------|------------------------------|
| ۱۸ | اسلاید و موزیک | ۱۸ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه |
| ۱۸ر۳۰ | نوجوانان (ورزش) | ۱۸ر۳۲ | فیلم داستان سفر |
| ۱۹ | موسیقی ایرانی | ۱۹ر۳۰ | اخبار |
| ۲۰ | پیوند | ۲۰ر۳۰ | فیلم دکتر کیلدر |

| | |
|-----|---------------------------------------|
| ۶۰۰ | سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها |
| ۶۰۲ | اخبار |
| ۶۰۸ | تقویم تاریخ |
| ۶۱۰ | شادی و امید |
| ۶۱۵ | موسیقی |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۱ | کودک |
| ۶۲۲ | دانشنی ها |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۵ | مطبوعات |
| ۶۲۵ | موسیقی |
| ۶۲۰ | رنگین کمان |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۵ | زن و زندگی |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | زن و زندگی |
| ۶۲۰ | ترانه ها |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | موسیقی ملل |
| ۶۲۰ | موسیقی مطبوعاتی |
| ۶۲۰ | سخت‌خوانی |
| ۶۲۰ | آذان ظهر |
| ۶۲۰ | ایران و اسلام |
| ۶۲۰ | کارگران |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | مرز های دانش |
| ۶۲۰ | آهلی |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | تفسیر قرآن |
| ۶۲۰ | ساز تنها |
| ۶۲۰ | پاسداران جامعه |
| ۶۲۰ | کاروان |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | نقشی در آینده هفته |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | بیمه هنر برای مردم |
| ۶۲۰ | دنیای هنر برای مردم |
| ۶۲۰ | اخبار ورزشی |
| ۶۲۰ | موسیقی |
| ۶۲۰ | بحث ایدئولوژیک |
| ۶۲۰ | آهلی ها |
| ۶۲۰ | مشروح اخبار و تفسیر |
| ۶۲۰ | نگاهی بمطبوعات |
| ۶۲۰ | موسیقی ایرانی |
| ۶۲۰ | برنامه آهلی ها |
| ۶۲۰ | جانی دالر |
| ۶۲۰ | موسیقی وزارت فرهنگ |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | داستان شب |
| ۶۲۰ | ساز تنها |
| ۶۲۰ | موسیقی ایرانی |
| ۶۲۰ | اخبار |
| ۶۲۰ | برنامه گلها |
| ۶۲۰ | موسیقی ایرانی |
| ۶۲۰ | خلاصه اخبار ۲۴ ساعت |
| ۶۲۰ | ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها |
| ۶۲۰ | ۱۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی |
| ۶۲۰ | ۱ بامداد موسیقی رهش |
| ۶۲۰ | ۲ بامداد برنامه گلها |
| ۶۲۰ | ۳ بامداد موسیقی رهش |
| ۶۲۰ | ۴ بامداد ترانه های ایرانی (جاز) |
| ۶۲۰ | ۵ بامداد موسیقی رهش |
| ۶۲۰ | ۶ از خواننده ترانه های |
| ۶۲۰ | ۷ آثار چاپیدان از آهنگسازان بزرگ |
| ۶۲۰ | ۸ برنامه بامدادی |
| ۶۲۰ | ۹ ترانه های ایرانی |

برنامه رادیو تهران

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۹۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی
- ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸۳۰ - موسیقی جاز
- ۱۹ - ایران در بستر زمان
- ۲۰ - بهترین آهنگهای روز
- ۲۰۳۰ - جهان هنر
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

جمعه

بخش اول

- ۶ - موسیقی کلاسیک
- ۸ - برنامه گلها
- ۸۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۹ - آهنگهای متنوع غربی
- ۱۰ - دفتر آندیشه
- ۱۲ - آهنگهای انتخابی
- ۱۳ - موسیقی رقص در آمریکای لاتین
- ۱۳۳۰ - داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ

بخش دوم

- ۱۴ - در جهان موسیقی
- ۱۵ - آوای موسیقی
- ۱۶ - جاز ، موسیقی قرن ما
- ۱۷ - نمایشنامه برنامه دوم
- ۱۸۳۰ - آندیشه و احساس در هنر هفتم
- ۱۹ - ایران در بستر زمان
- ۲۰ - از کلاسیک تا مدرن
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

شنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸۳۰ - برنامه آلمانی
- ۹۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸۳۰ - موسیقی جاز
- ۱۹ - برنامه های از روشنگر
- ۲۰ - بهترین آهنگهای روز
- ۲۰۳۰ - جهان آندیشه
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۹۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰۳۰ - برنامه آلمانی
- ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸۳۰ - موسیقی جاز
- ۱۹ - برنامه ای از روشنگر
- ۲۰ - بهترین آهنگهای روز
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه

بخش اول

- ۶ - موسیقی سبک
- ۸۳۰ - برنامه آلمانی
- ۹۳۰ - برنامه فرانسه
- ۱۰۳۰ - برنامه انگلیسی
- ۱۱۳۰ - ترانه های درخواستی
- ۱۲۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷۳۰ - موسیقی فیلم
- ۱۸ - تدریس زبان فرانسه
- ۱۸۱۵ - ساز های غربی
- ۱۸۳۰ - موسیقی جاز
- ۱۹ - ایران در بستر زمان
- ۲۰ - بهترین آهنگهای روز
- ۲۰۳۰ - قرن بیستم و افکار نو
- ۲۱ - موسیقی کلاسیک

تقی روحانی گوینده پرباسته و معروف رادیو



برنامه های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

- ۱۴۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۵ - مکالمات ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - شیمی ششم
- ۱۶۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۶۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۷ - مثلثات ششم طبیعی

جمعه

- ۸۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۹ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۹۰۵ - برنامه کودک
- ۹۳۰ - برنامه هنری
- ۱۰۳۰ - مسابقه اطلاعات عمومی
- ۱۳ - فیلم سینمایی
- ۱۱ - برنامه هنر مندگان

شنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴۱۵ - فیزیولوژی گیاهی ششم
- ۱۴۲۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - حر ششم
- ۱۶۳۰ - مکالمه آلمانی
- ۱۶۴۵ - اطلاعات عمومی

یکشنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستانی
- ۱۴۱۰ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴۲۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - حساب استدلالی ششم
- ۱۶۳۰ - مکالمه انگلیسی
- ۱۶۴۵ - دستور زبان فارسی
- ۱۷۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷۱۵ - طبیعی ۴
- ۱۷۲۰ - ترانه
- ۱۷۲۵ - شیمی ۴
- ۱۸۱۰ - فیزیک ۴
- ۱۸۳۵ - ریاضی سال دوم
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹۱۰ - مثلثات ششم
- ۱۹۳۵ - برنامه کودکگان

دوشنبه

- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴۱۵ - زمین شناسی ششم
- ۱۴۲۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - مثلثات ششم ریاضی
- ۱۶۳۰ - مکالمه فرانسه
- ۱۶۴۵ - عربی ششم
- ۱۷۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷۱۵ - طبیعی ۳
- ۱۷۲۵ - ترانه
- ۱۷۳۰ - شیمی ۳
- ۱۸۱۰ - فیزیک ۳
- ۱۸۳۵ - ریاضی سوم هنرسمه و جبر
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹۱۰ - هنرسمه و مخروطات ششم
- ۱۹۳۵ - برنامه کودکگان

سه شنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستان
- ۱۴۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴۲۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - تریسمی و رقومی ششم
- ۱۶۳۰ - مکالمه آلمانی
- ۱۶۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷۱۵ - طبیعی ۵
- ۱۷۲۵ - ترانه
- ۱۷۳۰ - شیمی ۶
- ۱۸۱۰ - فیزیک ۶
- ۱۸۳۵ - ریاضی ۴
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹۱۰ - حساب استدلالی ششم
- ۱۹۳۵ - برنامه کودکگان

چهارشنبه

- ۱۳۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴۱۵ - رسم فنی
- ۱۴۲۵ - گرید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵۴۵ - گرید انگلیش
- ۱۶ - هنرسمه و مخروطات ششم
- ۱۶۳۰ - گرامر انگلیسی
- ۱۶۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷۱۵ - طبیعی ششم
- ۱۷۲۵ - ترانه
- ۱۷۳۵ - شیمی ۵
- ۱۸۱۰ - فیزیک ۵
- ۱۸۳۵ - ریاضی ۵
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹۱۰ - تریسمی و رقومی ششم
- ۱۹۳۵ - برنامه کودکگان

برنامه تلویزیون آمریکا

از پنجشنبه ۹ تا چهارشنبه ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

ایستگاه تلویزیون آمریکا در تهران کارهای ناسیانی و نوین سازی خود را به مراحل نهائی رسانیده است. انجام این عملیات گاهی ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون صورت نگرفته در این هفته اجرا نخواهند شد. برنامه هائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اعلام کتبی ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از طریق پست تغییر یابند «اطلاعات مخصوص» و هر نوع تفسیری نیز که در برنامه تلویزیون داده شود در صورت لزوم بعد از برنامه اخبار ساعت ۱۸ اعلام خواهد شد.

| پنجشنبه | |
|----------|----------------------|
| ۸ر۰۰ | دود باروت |
| ۹ر۰۰ | نمایش کودکان |
| ۱۱ر۰۰ | پایان برنامه بامدادی |
| ۱۴ر۰۰ | ورزشکار آمریکائی |
| ۱۵ر۰۰ | برنامه تئاتر |
| ۱۶ر۳۰ | سال های گرانبها |
| ۱۷ر۰۰ | نوعی اسکی |
| ۱۷ر۳۰ | ورزش در هوای آزاد |
| ۱۷ر۵۰ | برنامه آکهی |
| ۱۸ر۰۰ | رویداد های هفته |
| ۱۸ر۳۰ | عبور از هفت دریا |
| ۱۹ر۰۰ | نمایش دانشگاهی |
| ۱۹ر۳۰ | بیل آندرسن |
| ۲۰ر۰۰ | نمایش دین مارتین |
| ۲۱ر۰۰ | کشف جنایت |
| ۲۱ر۵۰ | برنامه آکهی |
| ۲۲ر۰۰ | فیلم سینمایی |
| شنبه | |
| ۱۸ | برنامه کودکان |
| ۱۸ | اخبار |
| ۱۸ر۳۰ | چنین اتفاق افتاد |
| ۱۹ | بندر آمستردام |
| ۱۹ر۳۰ | دشت سرسو |
| ۲۰ | برنامه فلیپ ویلسن |
| ۲۱ | بری میسن |
| ۲۱ ۵۰ | برنامه آکهی |
| ۲۲ | برنامه لوید ریچرز |
| ۲۲ر۳۰ | نمایش شب |
| دوشنبه | |
| ۱۷ر۰۰ | دانیل بون |
| ۱۷ر۵۰ | برنامه آکهی |
| ۱۸ر۰۰ | اخبار |
| ۱۸ر۳۰ | اطلاعات مخصوص |
| ۱۹ر۰۰ | هانی وست |
| ۱۹ر۳۰ | جولیا |
| ۲۰ر۰۰ | نمایش بار بارامک نیر |
| ۲۱ر۰۰ | یک روز آرام |
| ۲۱ر۵۰ | برنامه آکهی |
| ۲۲ر۰۰ | نمایش پولکا |
| ۲۲ر۳۰ | مسابقه بکس |
| چهارشنبه | |
| ۱۷ر۰۰ | برنامه کودکان |
| ۱۸ر۰۰ | اخبار |
| ۱۹ر۰۰ | هانی وست |
| ۱۹ر۳۰ | جولیا |
| ۲۰ر۰۰ | نمایش بار بارامک نیر |
| ۲۱ر۰۰ | یک روز آرام |
| ۲۱ر۵۰ | برنامه آکهی |
| ۲۲ر۰۰ | نمایش پولکا |
| ۲۲ر۳۰ | مسابقه بکس |
| یکشنبه | |
| ۸ | نمایش کودکان |
| ۱۱ | پایان برنامه بامدادی |
| ۱۷ | قلب مقدس |
| جمعه | |
| ۱۳ر۳۰ | چهار راه |
| ۱۴ر۰۰ | زندگی همین است |
| ۱۴ر۳۰ | بازی هفته |
| ۱۷ر۰۰ | مسابقه کشتی |
| ۱۷ر۳۰ | مسابقه اتومبیل رانی |
| ۱۷ر۵۰ | برنامه آکهی |
| ۱۸ | رویداد های هفته |

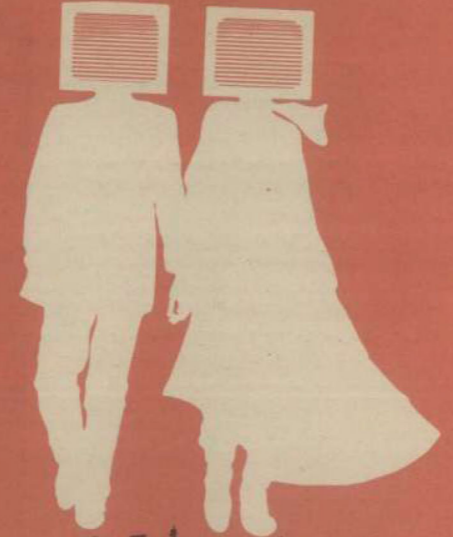
برنامه آینده سینما ماژستیک تقدیم با عشق

با شرکت: سیدنی پواتیه

۲-۱

يك سرگرمی و نظر خواهی

خانم تلویزیون؟

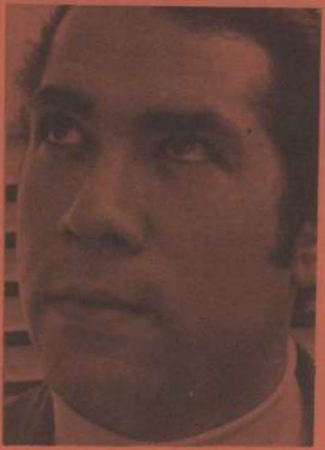


کوبین مخصوص رای گیری

آقای تلویزیون؟

آقای تلویزیون
 خانم تلویزیون
 نام رأی دهنده
 نشانی و تلفن:

جایزه این مسابقه ، چنانکه پیش از این اعلام کرده ایم ، برای دو تن از کسانی که به آقا و خانم حقیقی تلویزیون رای بدهند ، شرکت در پنجمین جشن هنر شیراز (شامل معارج بلینت هوایما ، افادت در هتل و ایوانمان کامل برنامه های جشن هنر) است .



عبدالله عبدالکوهایی

یدالله گدای مجموعه فر خاتم راجع به خودش میگوید.
 « این جانب آقای عبدالله عبدالکوهایی ۲۹ سال دارم .
 ۵ سال است با تلویزیون همکاری می‌کنم .
 دوازده سال پیش کارم را با دوبله فیلم شروع کردم .
 علاوه بر نقش یدالله گدای او ، نقش « جلال غلامجوی » او هم در اختیابوس طرفداران زیاد دارد .



بهمن زرین پور

دزد و شخصیت خطرناک سریال هسای تلویزیون خودش را معرفی می‌کند :
 « من بهمن زرین پور ، بیست سالم است زن و بیجه دارم .
 از رادیو بیرونم کرده‌اند و بیشتر بروک هم مرا نیستیده است .
 دوستانش برایش دست گرفته‌اند که :
 از بس زرین پور آدم منفی بافی است ، کارگردان ها همیشه مجبورند نقش های منفی را به او واگذار کنند .



سعید قائم مقامی

در سال ۱۳۲۲ در تهران متولد شده‌است .
 مجری اخبار تلویزیون است و به کارش بسیار علاقه دارد . در مورد فعالیت های خارج از تلویزیونش می‌گوید
 - کودکی و جوانیم به بازی فوتبال ، نوشتن نمایشنامه و بازی در تئاتر گذشت . هنوز هم سینما ، تئاتر و فوتبال بزرگترین سرگرمی من در زندگی هستند . با همه این دلچسپی ها در سال چهارم رشته روابط عمومی هم درس می‌خوانم .
 بهترین برنامه هایی که در تلویزیون اجرا کرده‌ام ، برنامه کودکان بوده است و بهترین لحظات کارم لحظاتی که با آنها می‌گذرانم .



کلی یجوی

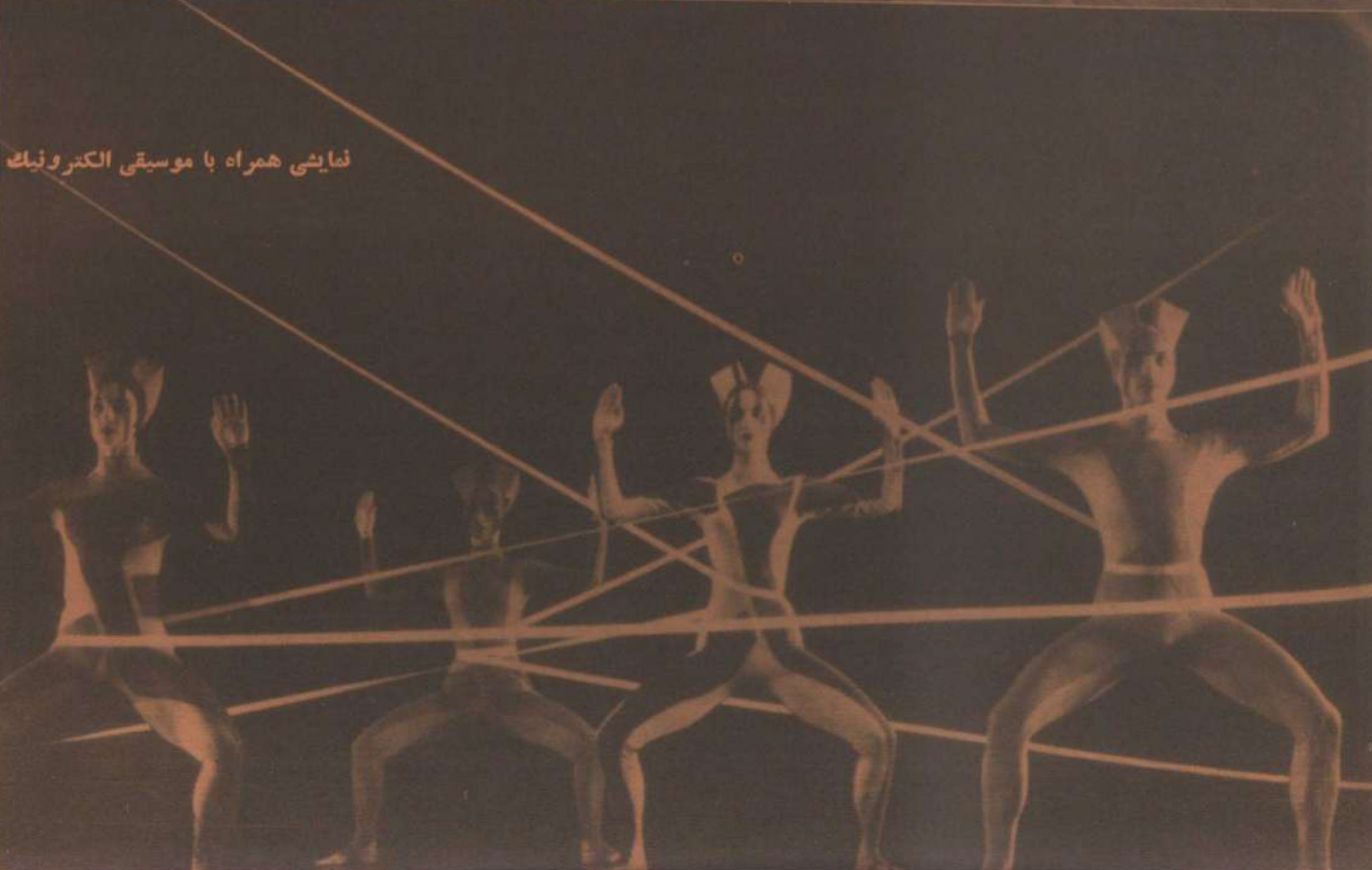
یکی از پرباشنده ترین گوینده های زن تلویزیون است که به گفته خودش با ۲۷ سال سن ، ۹ سال سابقه کار گویندگی دارد . کلی ازدواج کرده و يك دختر به نام سبیده دارد . به عقیده خودش بزرگترین عیبش بر حرفی است .
 و در مورد مسابقه انتخاب ملکه تلویزیون می‌گوید :
 « دلم می‌خواهد محبوب باشم امسا حساسیتی هم ندارم که از همه مورد پسندتر باشم . کارم را خوب انجام می‌دهم و این برایم کافیست .



حسین حسینی

سرگروهیان مجموعه سرکار استوار متولد سال ۱۳۲۰ است . خودش می‌گوید : ده سال است که به اصطلاح کار هنری می‌کنم . می‌گویم به اصطلاح چون بعضی ها کار ما را به عنوان کار هنری قبول ندارند .
 او مدتی با نصیریان و رشیدی کار میکرد و سپس همکاریش را با صیاد در برنامه حرف نو حرف شروع کرد اکنون هم که سرگروهیان مشهور و عاشق سینه چاک کلی خانم است .

کلی ترجیح می‌دهد که فقط اعلام برنامه ها را به عهده داشته باشد . چون به این ترتیب می‌تواند بهتر به کار های خانمش برسد .



نمایشی همراه با موسیقی الکترونیک

می‌داد. دیگر لازم بود که به برداشته‌های خود از همسرای موسیقی با باله (اکومپانیمان) سرو صورتی بدهد. آزادی و گستردگی موسیقی، مسئله‌ی روال طبیعی را پیش کشید. تخصص او بعنوان یک موسیقیدان و همراهی کننده (با فیلم و باله)، تحولی را که او می‌خواست در ترکیب موسیقی و باله ایجاد کند، منطقی و هم‌ناگرای می‌ساخت.

سابقا، نیکلای، با گروهی متشکل از ۱۰ یا ۱۵ رقصنده کار می‌کرد، اما در نمایش دیگری به اسم «سانکتام» رقصندگان را تا بیست و هفت نفر افزایش داد. این قطعه‌ی تأثیری با محیط و فضا سروکار داشت. حاصل کار، خیال پردازی و در عین حال واقعی، ابتدائی ولی پیچیده، طبیعی اما ساخته‌ی دست بشر بود. «سانکتام» شش هفته در نیویورک با استقبال بسیار زیادی روی صحنه بود. نیکلای در کارهای بعدی به استفاده از نور مافوق بنفش (نور سیاه) ادامه داد. واز پروژکتورهای ایجاد آهنگ شعر گونه‌ای در حرکت منجر می‌شد.

باوجود اینکه کارش را در زمردی آپستره اکسپرسیونسم، «پاپ آرت» (هنر عامه پسند)، و سبک‌های مدرن دیگر امروز قرار داده‌اند، آثار او به صورت بی‌همانندی فقط از آن خود او هستند. در یک اجرا، نیکلای با آزادی از آپستراکسیون با فرم‌های پوشیده، بسوی ادبیات پانتومیم حرکت می‌کند. او، هم در تدوین باله جمعی مهارت بسیار از خود نشان داده، و هم یک رقص تنها را خوب اداره می‌کند.

تأثیر او در تدوین باله، نور پردازی و استفاده از وسائل بسیار برای بیان، تعلیم و فرم اختصاصی تأثیرش او را در آمریکا معروف و معتبر کرده است. در میان شغل‌های بیشتر کنونی رهبری «پلی‌هاوس» خیابان «هنری» را همچنان حفظ کرده است. مشاغل و مقام‌های عمده‌ی او: عضو شورای هنر ایالت نیویورک، عضو کمیته‌جوایز رقص فولبرایت و رئیس انجمن کمپانی‌های رقص آمریکارا می‌توان نام برد. از جوایز بیشماری که در فستیوال‌ها و نمایشها به او اعطاء شده، جایزه‌ی رقص گاکینهام را در سالهای ۶۴ و ۶۷ رده است و همچنین جایزه‌ی مجله‌ی رقص که همراه با آن نوشته بودند:

«به آلون نیکلای، آموزگار، طرح باله، ساحر رنگ و نور صدا. او تأثیر برجسته‌ی آفریده است و به رقصندگان مهارت و توانائی بخشیده تا آنرا روی صحنه زنده کند. در «پلی-هاوس» خیابان «هنری»، خانه‌ی جدیدی برای رقص تأسیس کرده و همچنین بینندگان مجذوبی تربیت کرده که آنرا پر کنند.»

همراهی کردن با آنرا یاد نخواهسی گرفت و این شد که «نیکلای» رقص را آموخت.

نیکلای می‌نویسد: «اولین بار که روی صحنه رقص، با سه پسر دیگر بودم، هر سه نقره‌ای پوشیده بودیم که یعنی صنعت واز میان پنجاه دختر رقصنده که درهم موج می‌زدند، برمی‌خاستیم. آنها آبی به تن کرده بودند. چون رودخانه‌ی کانکتیکات.»

رقصیدن، بر اهمیت‌ترین پیشه‌ی او شد و در سالهای ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ وارد مدرسه‌ی رقص بنینگتن شد. اولین فرصتی که برای طرح باله یافت، در سال ۱۹۳۹ پیش آمد با «ترادا کاشمن» ماموریت یافت یک باله‌ی طولانی را برای «ارنست کسرت» بیافریند. موفقیت آن باله توجه صفحات اول روزنامه‌ی «هارتفورد کانت» را بسوی او جلب کرد. در خلال سالهای بعد «در هارتفورد» در مقام معلم، و رقصنده، روش باله نگاری، سناریوی باله، و روش‌های ثبت حرکت بدن را تکمیل کرد.

در سالهای جنگ ۱۹۴۶ - ۱۹۴۲ به همراه ارتش یکم در حمله‌ی نورماندی شرکت جست. اما پس از جدائی از ارتش، پیشه‌اش را با «هانیا هالم» دنبال کرد و بزودی آریستون او شد. نیکلای احساس می‌کرد که «میس هالم» در میان استادان رقص از همه ماهرتر و به رقص بعنوان یک هنر - از دیگران آگاه تر است. دوسال بعد، به او پیشنهاد سازمان دادن و ریاست قسمت رقص پلی هاوس خیابان هنری داده شد و چندی بعد پست کارگردانی را به او پیشنهاد کردند. او با همه‌ی خصوصیاتش، سخت‌کوشی نیوانگلیسی، خیالپردازی خاص خودش، توانائی روستائی برای کار کردن به آنجا رفت. واز «هاوس» خیابان «هنری» مرکز رقصی ساخت که دنیا آنرا می‌شناسد و تحسین می‌کند. در آن هنگام او تجربه و مهارت شگفت آوری در تدوین باله بدست آورده بود. در عین اینکه برای باله‌ای مدرن کار می‌کرد به کارهای دیگری نظیر تدوین رقص بسیاری از اپراها و نمایشنامه‌ها نیز پرداخته است، و همچنین در موسسات حرفه‌ای و آموزشی فراوانی تدریس کرده است.

بهار ۵۶ برای آلون نیکلای شور انگیز فراموش نشدنی به همراه داشت. چرا که هفت رقصنده‌ی برجسته را پشت سر خود داشت که هفت سال به کوشش خود او تعلیم دیده بودند و مشتاق رهبری بودند که خود را در دست در اختیارش قرار دهند. اولین کار گروهی آنها «کالیدو سکوپ» که در فستیوال رقص آمریکائی کالج «کانکتیکات» روی صحنه آمد به صورت بی‌سابقه‌ای حتی برای خود او موفقیت آمیز بود و توجهی که منتقدین به آن نشان دادند با تعریف و تحسین تماشاگران مسابقه



ساحر رنگ نور و صدا

«هفته گذشته دوستان هنر و بیوز» برستانگان رقص در تهران فرصت یافتند تا شاهد یکی از دلپذیرترین تجربه‌ها در زمینه هنرهای نمایشی باشند، و این مقاله یادآور این حادثه برجسته هنری سال جاری است.»

یک منتقد رومی پس از ملاقات با آلون نیکلای در باره‌ی او چنین نگاشت: «مشکل است شخصیت نیرومند این مرد را با تأثیر آشفته‌کننده‌ای که می‌آفریند وفق داد.» باوجود این علی‌رغم پیچیدگی هنرش و صورگونه‌گون گون کارش، خود او آدم صریحی است. برای صدها هنر آموز «پلی هاوس» خیابان «هنری» همان «نیک» است و خیلی خودمانی نمونه‌ای از اعتمادبنفش و قدرت رهبری. نیکلای در «ساونتیگتون» شهری





هدیه به پیشگاه ملت ایران

پیکان

دارای موتور «های کمپرش» قدرت ۹۴ اسب، با سر سیلندر آلومینیومی، دو کار براتور، داشبورد مخصوص یادآور شمار موتور، صندلی‌های اختصاصی، رینگ اسپرت، لاستیک‌های رادیال ۵ اینچ و رینگ مخصوص برای جوانان.

پیکان جوانان

کاملتر، زیباتر، راحت‌تر با تودوزی جدید پرس شده، کزلیکات کامل، لاستیک دور سفید، رادیو با آنتن و رنگ‌های جدید، یک اتومبیل ایده‌آل برای طبقات مختلف مردم بخصوص خانواده‌ها.

پیکان دولوکس

با برخورداری از تمام امتیازات فنی پیکان و رنگ‌های مخصوص برای شهرستانهای مختلف، یک تاکسی ایده‌آل برای عموم رانندگان کشور.

پیکان تاکسی

برای مردان کار، برای کسانی که بودجه کمتر یک اتومبیل قوی و کاری می‌خواهند.

پیکان کار

در رنگ‌های جدید، متالیک، با تودوزی اختصاصی، مجهز به موتور قوی‌تر به قدرت ۷۳ اسب و فریکس اتوماتیک، سبیل زینتی، سهولت و قدرت.

پیکان اتوماتیک

کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال، هماهنگ با شرایط عصر انقلاب که الهام بخش پیشرفت‌های سریع ملت ایران در شاهره کامل و سازندگی است گام بلند دیگری در راه تحقق آرمانهای مقدس ملی برمی‌دارد و پنج هدیه به پیشگاه ملت ایران تقدیم میکند:

پیکان جوانان، پیکان دولوکس، پیکان کار، پیکان تاکسی و پیکان اتوماتیک. این پنج هدیه، سند زنده کامل درخشان صنعت ملی و نموده مطالعات دقیقی است که توسط متخصصین و با استفاده از جدیدترین پیشرفتهای تکنیکی در زمینه کامل صنعت اتومبیل سازی ایران بعمل آمده است تا هر ایرانی بتواند، متناسب با هر نوع سلیقه و بودجه‌ای که دارد، اتومبیل دلخواه خود را از میان ۵ اتومبیل ملی انتخاب کند و از اتومبیل‌های مشابه خارجی بی‌نیاز باشد. کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال، یکبار دیگر از فرد ملت ایران که با حمایت بیدریغ و استقبال بی‌نظیر خود، امکان کامل و ترقی افتخار آمیز پیکان را فراهم ساختند، سپاسگاری میکند و همگام با ملت ایران با استقبال بی‌وزنی در خشان متر میشناهد.



شوخی

آنچه گذشت:

هلنا که خبرنگار رادیوی پراگ است مامور می‌شود تا با لودویگ که استاد دانشگاه است مصاحبه‌ای انجام دهد. اما این مصاحبه وسیله‌ای می‌شود برای ایجاد رابطه‌ای عاشقانه بین این دو نفر. از یکسو لودویگ برای خلوت کردن با او به یکی از شهرهای جنوبی چکسلواکی می‌رود و از سوی دیگر هلنا را می‌بینیم که با وجود داشتن شوهر، در صدد سفر به وعده‌گاه است. لودویگ در این شهر کوچک گذشته خویش را مرور می‌کند و به ما می‌گوید که در حدود سال ۱۹۵۹ کارت پستی برای دختر دانشجویی که دوست‌اوست می‌نویسد. این کارت‌پستال که رنگ سیاسی دارد سبب می‌شود که لودویگ را به محاکمه حزبی فرا خوانند ...

کلمات در آن اتاق کوچک بازتابی وحشتناک داشتند. من کوشش داشتم تا مساله کارت پستال را به عنوان يك شوخی کوچک به آنان بقبولانم و آنان اصرار داشتند که صرفاً بخاطر نوشتن يك کارت‌پستال مضحك، مرا فردی عصیانگر بشناسند. این صحت بدون اینکه به نتیجه‌ای قطعی برسد، سبب شد که رفقا کلید اتاق مرا در کمیته دانشگاه از من بگیرند تا بتحقیق در نامه‌ها و کتابهای من بپردازند. سپس با خداحفاظی خشکی مرا مرخص کردند.

من ضمن آنکه از پیش آمدن این واقعه مبهوت بودم، برای نجات نامه‌های خصوصی خود به دربان ساختمان دانشگاه مراجعه کردم و او که مرا هنوز به رسمیت می‌شناخت، شاه کلید ساختمان رادراختیارم گذاشت. در اتاق را باز کردم، پشت میز نشستم، کتو را کشیدم و به خواندن نامه‌ها پرداختم که از مادرم برایم رسیده بود. اما هنوز بیش از چند دقیقه از ورود من نگذشته بود که در اتاق باز شد و همان سه نفر وارد شدند. ابتدا بازخواست شروع شد که چرا بی اجازه به اینجا آمده‌ام. پاسخ دادم که برای بردن چیزهای شخصی در را باز کرده‌ام. با خشونتی مرا از پشت میز بلند کردند و به اجبار اتاق را ترک کردم.

خیلی زود احساسی کردم که به عنوان فردی مطرود شناخته شده‌ام و آینده‌ای روشن نخواهم داشت. به این جهت به دنبال کسی می‌گشتم که از بیگانه‌ی من آگاه باشد و ذهن اعضای دبیرخانه را روشن کند. نخستین کسی به خاطر من رسید پاول زیمانک Pavel Zemanek بود. وی در عین حال که هم کلاس من بود، مرا به عنوان موزیسین ارکستر دانشگاه می‌اندازه دوست داشت. زیمانک این اواخر به‌عنوان دبیر کمیته دانشگاه انتخاب شده بود و امید من این بود که با دخالت او، ماجرا خاتمه یابد.

در ملاقاتی که با زیمانک داشتم ضمن دل‌سوزیهای بسیار، مرا امیدوار کردند که از فعالیت، کوتاهی نخواهد کرد. اما پس از چند روز که حکم اخراج من از حزب به امضای زیمانک به دستم رسید، دانستم که در وعده‌های خود چندان هم صادق نبوده‌است. رفقا به اخراج من از حزب نیز اکتفا نکردند و پس از چند روز حکم اخراج من از دانشگاه نیز صادر شد. معنی این دو حکم این بود که من حق کار در موسسات ملی را نیز از دست داده بودم و تنها راهی که داشتم رفتن به سرزایی بود.

مدتی سرگردان درانتظار پائیز و فصل‌سریاز گیری ماندم و سپس راهی سر بازخانه شدم. دو سال خدمت سرزایی را به امید پایان یافتن این دوره طس کردم. در آخرین روزهای خدمت بود که شبی برای ملاقات با دختری به نام لوسی، که در مرخصی پانزده روز یکبار سرزایی با او آشنا شده بودم، سرزای خانه را پنهانی ترک کردم و نیمه‌های شب به خوابگاه خود باز گشتم. از بخت بد من نگهبان شب بیدار بود و گزارش غیبت مرا به فرمانده داد.

۴

شب را خوب خوابیدم. کمی از هشت گذشته بود که بیدار شدم. مروری که شب پیش در ساحل مورواوا از زندگی گذشته خود کرده بودم، چنان برایم خاتمه یافته بود که حس کردم گوئی همه رویا بوده است. کوششی داشتم که خاطرات لوسی را در مغز مرور دهم، و نیز کوششی داشتم که در ملاقات امروزم با هلنا، بیشتر لوسی را در او ببینم تا هلنارا. صبحانه‌ای مقوی خوردم و پشت بندش گیلایا ودکا، و سپس به سالن انتظار هتل رفتم تا هلنا را بیابم. اتوبوس هنوز نرسیده بود و باید مدتی منتظر می‌ماندم.

این چهارمین باری بود که هلنا را می‌دیدم. نخستین بار روزی بود که در دفتر کارم در دانشگاه نشسته بودم، و این خود سالها پس از بازگشت من از سالهای سرزایی و زندان واردوی کار اجباری بود. حالا دیگر تحصیلاتم را به اتمام رسانده بودم و به طبقه علما و محققان تعلق داشتم. منشی من اطلاع داد که خانمی به نام «هلنا زیمانکوا» از اداره رادیوی آمده است تا در زمینه کارهای تحقیقاتی من مصاحبه‌ای انجام دهد. نام زیمانکواوا به صورت سذگرش «زیمانک» در خاطرم زنده شد. با آنکه همواره از گفتگو با خبرنگاران فراری بودم، این خاطره ذهنی سبب شد تا هلنا را به اطاق کارم ببینم.

زنی بود من و چند ساله که از زیبایی بی‌بهره نبود. بجای پاسخ دادن به سئوالاش کوشیدم تا از رابطه او با زیمانک آگاه شوم. این منظور خیلی زود حاصل شد. او زن زیمانک بود. یازده سال پیش ازدواج کرده بودند و کودکی نه ساله داشتند. بلافاصله فکری شیطانی از خاطر من گذشت. قضاوت زیمانک نسبت به شوخی من با مارکتا سبب شد که چند سال از بهترین سالهای عمرم به تلخکامی بگذرد. اکنون شوخی دومی را پایه می‌ریختم که حاصل آن تلخکامی زیمانک بود. هلنا می‌گفت که یازده سال پیش ازدواج کرده‌است. این درست است که او از زیبایی بهره‌ای داشت. اما مرد او هرچقدر هم وفادار باشد اکنون دیگر مردی نیست که او را بچشم یازده سال پیش ببیند و عشقی چنان گرم به او عرضه کند بنابراین به‌وسوسه افکندن این‌زن حاصلی خرابکارانه، و از دیدن من انتقامی، داشت. من اگر موفق می‌شدم عشقی با حرارت به او عرضه کنم، خیلی زود رابطه‌ای تیره با زیمانک پیدا می‌کرد و بنیاد زندگی سعادتمند زیمانک از هم می‌پاشید.

بنابراین با لحنی میانه آمیز از هلنا و زیبایی و خوش صحبتی او تعریف کردم و عکس‌العمل مساعد این تعریف را در چشمانش خوانسدم. پس از ایسن ملاقات نخستین، دوبار دیگر با او به گردش رفتم،

این بار، که از نظر من آخرین بار بود، باید چنان او را راضی می‌کردم که نتیجه نهائی را بگیرم. هنگامی که بسوی دفتر اطلاعات هتل می‌رفتم، از پشت سر براندازش کردم و از فکر این شوخی‌شادمان شدم. داشت نامش را برای متصدی دفتر هتل هجی می‌کرد: هلنا زیمانکوا، زی - مان - کو - وا. بعد از متصدی پرسید:

— آقاآئی به اسم جان در این هتل اتاق دارد؟
پیش از آنکه متصدی به او پاسخ منفی بدهد، با دست به شانه‌اش زد.

— لودویگ جان در خدمت شاست.
چندانهاش را به اتاقش یردم. سپس برای ناهار بیرون آمدم و به یکی از رستورانهای مجلی رفتم. همراه غذا سفارش ودکا نیز دادم. ابتدا از نوشیدن ودکا خودداری می‌کرد، اما علاقه‌اش به من بیش از آن بود که مقاومتی بیگیر داشته باشد.

بعداز ناهار به بهانه گردش در شهر از رستوران خارج شدم. کلید آپارتمان کوستکا را در جیبم لمس می‌کردم. تا عصر فرصت داشتم که نقشه خود را عملی کنم. چند خیابان را قدم زدیم و من او را از مسیر یردم که هر لحظه به آپارتمان کوستکا نزدیک تر می‌شدیم. هنگامی که به ساختمان مورد نظر رسیدیم پرسید:

— کجا می‌رویم.
— به يك بار محلی.
— به‌قیافه ساختمان نمی‌آید که بار باشد.

— میدانی، بارهای عمومی شلوغ است. من در این ساختمان يك بار خصوصی سراغ دارم که شراب مخصوص مورواوا سرو می‌کنند. تو هیچوقت به اینگونه بارها رفتی؟

— هرگز.
— پله‌ها را طی کردیم و در آپارتمان‌ها باز کردیم.
هلنا گفت:
— اینجا بار نیست. يك آپارتمان معمولی است.

— اشتباه می‌کنی، آپارتمان معمولی نیست. وقتی آپارتمان معمولی است که من و تودر آن زندگی کنیم. خصوصیت این آپارتمان در اینست که نه‌مال من است و نه تو. نه روشویی خانه من و تو را دارد، نه وسایل آنرا، نه خاطرات آنرا و نه فضای آنرا. يك آپارتمان غریبه است، و به همین جهت از زندگی روزمره هر دو تائی ما آنقدر دور است که در آن احساس آزادی مطلق می‌کنیم.
هلنا وسط آپارتمان کوستکا ایستاد و وسایل اطاق را از نظر گذراند. این همان هلنائی بود که من می‌خواستم، بی دفاع و بی‌پناه. من اگر معاشقه با هلنا را می‌خواستم نه به‌خاطر زیبایی و جذابییت او بود، بلکه فقط يك علت داشت. فقط يك علت: نام خانوادگی او، که از شوهرش بر او مانده بود، زیمانک بود.

سه ساعت بعد که از آپارتمان بیرون می‌آمدم و من با رضایت از نتیجه اقدام خود در آپارتمان کوستکا را قفل می‌کردم، هلنا گفت:
— خوشحالم که بالاخره عشق خود را پیدا کردم.
— موزیانه گفتم:
— ولی تو عشقت را یازده سال پیش پیدا کردی. آهی کشید و گفت:
— درست است، اما خیلی زود از دست دادم.
بقیه در صفحه ۴۸

تقارن و آرتیستیکالیت



هم در آثارش از حرکت جمعیت بهره فراوان می‌برد، اما در فیلمهای او جمعیت بهانه شخصیتی واحد بود، که با اراده‌ی بگانه بسوی هدفی مشترک پیش میرفت. در حالیکه در فیلم کالانزوف، اراده‌ها در جهت‌های متضاد تحریک دارند و عشاق علیه جمعیت، که دیواری نگذاشته‌اند، پیشان کشیده، در تکاپو هستند.

فقط در دو قسمت از فیلم، کالانزوف زیاده از حد به مهارت‌های سینمایی اش مجال جولان میدهد، و نتیجه گرافیک‌گویی و میالغه ایست که به فیلم‌شکل «باروک» می‌بخشد و از حقیقت دوری کار می‌کاهد: صحنه مرگ بوریس، که در آن سرباز در حال مرگ در محبلیه تیره و تارش بیشتن‌های مخلوط و در هم دارد (درختان برهنه که در یک دایره جهنمی به سرعت می‌چرخند، چهره خیالی ورونیکا در لباس عروسی، بهار پر از گل، و همه اینها در تطابق با نغمه‌های وحشت زده یک رقیق رزم)، و صحنه بیماریان مسکو که در آن کالانزوف از همه شکرده‌های اکسپرسیونیسم قدیمی، از قبیل حرکت آهسته و سوامپریسون‌های تصویری و صوتی و شیشه‌هایی که می‌شکنند و پرده‌هایی که بشدت تکان می‌خورند، کمک می‌گیرد. این دو صحنه زیاده از حد آکادمیک، و زیاده از حد یک «تقریب سبک» هستند و هیچ لزوم روانی برای پرداختنشان به این نحو احساس نمیشود.

این میالغه کاری‌ها باعث میشوند که سرانجام فیلم فاقد وحدت سبک، و پایه‌ی میارنی سبک شخصی، باشد. معذرا، نمیتوان انکار کرد که بیان کالانزوف بیانی فنی از زیباییهای شکلی و همچنین الهام شاعرانه‌است. «وقتی لک‌ها پرواز میکنند» نه یک اثر «دیدارکنیک» است، و نه کاملاً سبک تراژدی، یا حتی یک دوام روانشناسی - این فیلم کالانزوف قبل از هرچیز شعری است در باره جنگ، مرگ و زنده ماندن.

وسعت دید هنری، باعث آن شده که کارگردان گاه دچار سراب تفول تصویری، و تفول حماسی، شود. و با اینحال، «قراموش» تکتیم که باجه قدرتی در جان عشق می‌گذراند، و به بیان بسیاری از اسرارش می‌پردازد. کالانزوف، نه از روی اراده، بلکه بخاطر سلامت روحش، «خوش‌بین» است. جنگ را نه از راه کلام (مثل ناطق صحنه آخر فیلم)، بلکه به کمک شهود زندگی، محکوم میکند. لیکن ورونیکا، گفتم، نه علامت تسلیم بلکه بیان اکتشافی اساسی است، و او را از تمشای اندها، فلاکت گذشته‌ها، باز میدارد، تا در خوشبختی دیگران شریک شود. اما این لیکن از آن یک «خواهر» مذهبی نیست.

ورونیکا زنده‌تر، انسانی‌تر و جسمانی‌تر از آنست که در چهار چوب یک خاطره محبوس بماند. به دیگران احتیاج دارد، و چشمش بی اختیارش به سوی جمع، در پایان فیلم، پیروزی زندگی است.

شعر عشق، جنگ، مرگ، و زنده ماندن
تقد از: هژیر داریوش



«وقتی

لک‌ها

پرواز می‌کنند»

اشکار، اندامهای فتمانی را نشان میدهد که در بالتهای تیره فرو رفته‌اند. و از میان درختان برهنه، و گل و گل، به سختی راه می‌کشایند.

کالانزوف از حرکت دوربین کمک‌فراوان می‌گیرد و در اینمورد به فیلمبرداری‌سرگمی اوروسیوسکی، بسیار مدیون است. حرکت خارق‌العاده، نرم و زیبایی دوربین بخصوص از آنجست چشم‌گیرند که با ساختمان کلی فیلم، ساختاری که نه چندان دراماتیک، بلکه بیشتر روانی است (هماهنگی کامل دارند).

در آغاز فیلم، حرکات دوربین و زاویه‌ها محیط کلی بی‌خیالی و آزادی لذت بخش، و روحیه بوالهوس ورونیکا را مؤکد میکنند. در صحنه حرکت سربازان، مهارت کالانزوف در تانکد برجس اضطراری است که تا حد طغیان و تشنج صعود میکند، و همه چیز در اینجا در خدمت بیان این احساس است: «تراولینگ» های طولانی که در میان موج جمعیت چهره‌های بوریس و ورونیکا را تعقیب میکنند، و مکت‌های ناگهانی دوربین روی این چهره‌ها که در میان جمع تنها و مفکرند. در اینجا گفتنی است که اینشتین

از جنگ، نویدی صامت‌تر هنگامیکه یک سرباز جوان بین دو نغمه هارمونیک از مرگ بوریس می‌گوید، و بالاخره آرامش دردناک و خندانی که سرانجام برچهره بالغ و تطهیر یافته‌اش پیروز میشود. و چقدر زیباست این صحنه لیکن در آخرین سکانس: به‌میوه‌ای میماند که به‌کندی، و با رنج، رسیده است. در آن نه تسلیم هست و نه نویدی، بلکه فقط باور و قبول یک زندگی است که عشق و مرگ بشکلی اسرار آمیز عظمت سعادتش را، به آن نحو که ورونیکای کوچک قبل از جنگ حتی نمیتوانست حدس بزند، می‌نمایاند.

خاصه کارگردانی کالانزوف را در این فیلم «تصویر پردازی پسیکولوژیک» می‌نامیم. ترکیب نور در همه جا باحالات روحی آدم‌ها تطابق دارد. این «اکسپرسیونیسم» خفیف مشخصه شاعرانه فیلم و ره آورد تشبیلی‌اش را تشدید میکند.

در صحنه‌های اولیه فیلم تا حرکت بوریس به جبهه، ما با مسکوی غرق در تابستان، که انباشته از مردمی با لباسهای روشن است، سروکار داریم. و این صحنه‌ها را در پایان فیلم، به‌نگام رجعت سربازان پیروز، باز می‌بایم. اما صحنه‌های جنگ، با تضادی

«وقتی لک‌ها پرواز میکنند» در هفته‌ای که گذشت برای دومین بار در تهران نمایش درآمد، و قابل بحث‌ترین فیلم شهر بود.

هنگامیکه در سال ۱۹۵۸ این فیلم در جشنواره کان توفیتی غیر منظره یافت، کمتر کسی نام کارگردانش را شنیده بود، و حتی پنداشتند که او فیلمسازی نوظهور است. با اینحال، میخائیل کالانزوف از قدیمی‌ترین کارکنان سینمای شوروی است. او در ۱۹۲۸ بعنوان فیلمبردار در استودیو‌های تیلیس بکار مشغول شد و دو سال بعد بمقام کارگردانی رسید و ابتدا فیلمهای مستند، و سپس آثار طولانی داستانی متعددی ساخت که هیچک به اهمیت و ارزش «لک‌ها» نیستند.

فیلمنامه «لک‌ها» استحکام یک تراژدی کلاسیک را دارد. داستان عشق‌دختری را بنام ورونیکا نقل میکند که از نامزدش، بوریس، بخاطر جنگ، بدور می‌افتد. در حالیکه بوریس در جبهه کشته میشود، دخترک که پدر و مادرش را هم از کف داده ازدواج میکند. جنگ هنگامی به پایان میرسد که ورونیکا نیز دیگر اسیر ازدواج بدفرجامش نیست. در آستانه پیروزی، و صلح، و ورونیکا از مرگ بوریس مطلع میشود، و گلهایی را که برای او آورده بوده به دیگران، همه دیگران، میدهد.

این خلاصه داستان ممکن است خواننده را به اشتباه دچار کند. فیلم حکایت‌موازی، و مقایسه، عشق و روزگار و ماجرای سهمناکی که در جنگ با آلمان‌ها بر شوروی گذشت نیست. بعنوان توضیح و مثال: «هیروشیما» عشق من، از آن رنه، حتی اگر خودش هم منکر باشد، حکایت موازی مصائب بزرگ و همگانه مردم هیروشیما، و مصیبت کوچک و خصوصی دخترکی در شهر نوور، و مقایسه‌ای بین ایندو قاجحه هستند. در فیلم کالانزوف، این ماجرا‌ها، هرچقدر هم وخیم، هر چقدر هم عینی، صرفاً نیروهای محرک‌کن هستند نه ورونیکا را بسوی بلوغ فکری سوق میدهند. جدایی، مرگ پدر و مادر، خیانت ناخواسته خودش، همه مراحل از پختگی این عشق کورگانه‌اند. با نپذیرفتن مرگ بوریس، ورونیکا بر خصوصیت و محرومیت این عشق، که نفاذش پایه‌های عمیق زندگی خود او را سزولزل خواهد کرد، تاکید میکند. بعد، در یک مرحله جدید و دردناک، با قبول این مرگ و با قبول زندگی بدون بوریس، ورونیکا منکر عشقش نمیشود بلکه، بسادگی، آنرا به همه کسانی تعمیم میدهد که در فداکاری امروزی سهم بوده‌اند.

ناتیانا سامویلوا، تحت‌تصریری کالانزوف، بر نقش ورونیکا خارق‌العاده است. سادگیش، حرکات اعجاب انگیز چهره‌اش، شدت احساس و جانش، و سمبلیش، با ترمش آمیخته است که با تمام ریزه کاری‌ها، تمام پیش و پس‌های تحول ورونیکا جفت میشود: حالت‌های بی‌جانگانه، بی‌اختیاری‌های عاشقانه قبل

جوایز بلیطهای
اعانه‌های
بمناسبت
بیست و چهارمین سالگرد تأسیس
سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

دستگاه پیکان ۵۰
یکجا برای یک
قهرمان شانس



پیکان اتوماتیک



پیکان تاکسی



پیکان کار



پیکان جوانان



پیکان دولوکسی

جایزه ممتاز: ۳۰۰ هزار تومان



دو تصویر از برنامه کودک تلویزیون فارس - مرکز شیراز: کودکان شیرازی با لباس محلی بهنگام اجرای رقصها و ترانههای شیرازی

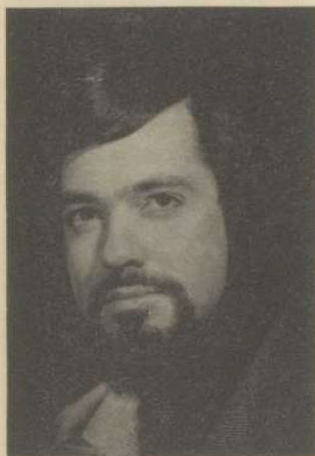


جایزه شعر تلویزیون صدای صحرا



روز شانزدهم اردیبهشت، هیأت داوران جایزه کتاب شعر سال گرد هم خواهند آمد تا بهترین کتاب های شعر را بررسی و برنده جایزه را اعلام کنند. اعضای هیأت داوران، محسن هشتروندی بداله رویایی، مسعود فرزاد، فریدون رحمتا، هوشنگ ابتهاج (سایه)، نادر نادریور و بزمان بختیاری هستند. در این گزینش، کتاب شعر منتشر شده در سال ۱۳۴۹ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آفتاب پرست و چوپان



دانشجویان رشته تارنوازی در نمایشنامه تک پسرده ای بدیده گوئی (آفتاب پرست و چوپان) نوشته اوژن یونسکو به کارگردانی مهدی فخیمزاده و «غروب روزهای آخر پائیز» نوشته فریدون رحمتا و «بکارگردانی داریوش مودبیان را در تاریخ ۲۸ و ۲۹ فروردین بروی صحنه آوردند. این دو پیاپی بودند و پس از اتمام نمایش خرس و خواستگاری بروی صحنه تالار موزه خواهد آمد.



نقش های اول فیلم «صدای صحرا» را منوچهر فرید، منوچهر احمدی، سپالو و

گره بی دم!

«داریو آرجنتو» کارگردان جوانی که با فیلم «پرندهای بالهای بلورین» بعنوان کارگردان فیلمهای پسی شناخته شد، آخرین صحنه های فیلم جدیدش را بنام «گره بی دم» فیلمبرداری میکنند. این فیلم که هنریشه زیبای ایتالیایی «کارترین» نقش نخست آنرا برعهده دارد دارای سوژه صد دوسه پلیسی بود اما «داریو آرجنتو» برای موفقیت فیلم، آنرا به صورت یک کمدی جنایی درآورده است. «کارل مالدن» و «جیمز - فرانسیس» نقشهای دیگر فیلم گره بی دم را ایفا می کنند.

نمایشگاه نقاشی

روز ۱۶ اردیبهشت نمایشگاهی از آثار نقاشی «داگلاس جیمز جانسون» نقاش برتره ساز آمریکائی در محل گالری شماره ۱ و ۲ انجمن ایران و آمریکا افتتاح می شود. «داگلاس جیمز جانسون» فارغ التحصیل دانشگاه فیلادلفیا است و این نخستین نمایشگاه او در ایران است.





ریتا پاونه در تلویزیون

« ریتا پاونه » جوانترین خواننده ایتالیایی که با یک متر و چهل سانت قد جزو مشهورترین خوانندگان ایتالیایی است، بار دیگر به دعوت رادیو تلویزیون ایتالیا یک برنامه سریال در تلویزیون اجرا میکند. برنامه جدید او شوشی است بنام « کی‌میدونه » که خودش مجری آنست و آهنگهایی نیز در آن میخواند. در اولین قسمت این برنامه، خوانندگان برجسته دیگری چون « مینا » « اورتلانوونی » و « سرجوانفیکو » شرکت دارند و به احتمال قوی « آلیانو » و « رومینا پاور » نیز در برنامه های آن « ریتا » شرکت خواهند کرد.



« ریتا پاونه » که یک بار نیز با پیران سفر کرده است، با آهنگ « حقیقت » معروف شد و همین شهرت باعث شد که تهیه کننده ها از او برای شرکت در فیلمها دعوت کنند اما او پس از بازی در یکی دو فیلم ترجیح داد دست از کار هنرپیشگی دست بکشد و به خوانندگی ادامه دهد.

برهنه می‌بینم



هنرپیشگی « نینومانفردی » تصمیم به تهیه فیلم « برهنه می‌بینم » گرفت هرگز پیش بینی نمیکرد که فیلم اینقدر خوب از آب درآید. بخصوص کار « لوتیزا گوریری » که برای نخستین بار در فیلمی شرکت میکرد آنچنان مورد توجه واقع شد که « مانفردی » تصمیم گرفت در فیلم جدید خود نیز از وجود او استفاده کند.

فیلم « برهنه می‌بینم » سوژه‌ای کمدی دارد که در آن بطرز موشکافانه‌ای زندگی ایتالیایی ها مورد انتقاد قرار گرفته است. نینو مانفردی که خود نقش اول آنرا بهمهده دارد، برای فیلم سرمایه گذاری کرده است.

کلودیا در « پاپسی پاپ »

ماجرای « پاپسی پاپ » خیلی جالب است. « پاپسی پاپ » فیلم جدید کلودیا کاردیناله است که حوادث آن در یکی از دهکده های دور افتاده امریکای جنوبی میگذرد. در این فیلم « هانری شاریه » با وی همکاری است. « هانری شاریه » همان پاپیون معروف است که با نوشته های خود به اوج شهرت رسید بعدی که از او خواستند در فیلم « پاپسی پاپ » همکاری کلودیا شود. « استانی بیکر » نیز با بازی نقش یک کارآگاه، کلودیا کاردیناله و هانری شاریه را بازی میکند.



« تلماس » اینگمار برگمان

آخرین اثر « اینگمار برگمان » کارگردان برجسته سوئدی آماده نمایش شد. این فیلم در واقع اولین کار برگمان بزبان انگلیسی است که سناریو آنرا خود نوشته و تنظیم کرده است. « تلماس » بر خلاف کار های سابق برگمان تم عشقی دارد و داستانش فیلمبرداری آن توسط « زون نیکویست » Sven Nilqvist انجام گرفته است.

« بابی اندرسن » - « البوت گوله » و « ماکس ون‌سیدو » هنرپیشگان اصلی این فیلم هستند. اینگمار برگمان فیلم « تلماس » را برای کمپانی « ا. بی. سی » ساخته و کمپانی فونکس قرن بیستم آنرا بعنوان بهترین محصول ۱۹۷۱ خود در جهان بخش خواهد کرد.

در این مکتب، اینگمار برگمان و فیلمبردار فیلم « زون نیکویست » را در یک صفحه از فیلم می‌بینید.



قصه و چند فیلم تجربی دیگر بسیار متشکر.

« مرگ یک قمه » شما نوعی فرار از قمه پردازی بود با آنکه فیلم در مجموع یک تداوم ذهنی داشت ولی هر قسمت آن می‌توانست بطور جداگانه خود را عرضه کند. شما در این فیلم با دو دنیای نزدیک بهم یعنی کودکان و دیوانگان همسایه می‌شدید و دنیای ایشان در مجموع، کار شما را شکل می‌دهد.

اینگونه انتخاب برای شما چه الزامی داشت؟ شما باتم آفرینی لفظهای در سینما چه می‌خواهید بگوئید؟

« مرگ یک قمه » تجربه‌ای بود. می‌خواستم آنرا بشکلی ساخته باشم که تکنیک بر اساس سوژه پیاده‌شود. دوربین نسبت به لحظه های فیلم، شکل‌برخوردهش عوض میشد، یعنی روحیه را ترجمه می‌کردم و رها یافتگان را در زنجیری باز سازی شده قرار می‌دادم. می‌خواستم هر « پلان » حرفی جدا باشد، بدون آنکه به کل لفظ بزند، یعنی نمائشی وجود نداشت که فقط بخواهد مثلا « پلان » را به ظاهر ارتباط دهد.

من اگر روزی بهنگام ساختن فیلمی به جمع بیننده فکر کنم آنروز حتم دارم که مغز را با گلوله متلاشی خواهم کرد. من اگر روزی فکر کنم که برای سینمای پیشرو فرسوده و عقیم شده‌ام به کار می‌روم، بهتر حال از تلویزیون به خاطر تهیه « مرگ یک

مردم کوچک و بازار هم میکشید. پس نقش دوربین در این‌میان چه بود؟

« دوربین در چنین لحظاتی یک ناظر است، ناظر بر وضعیت های حاسس. درباری « مرگ یک قمه » بگوئید که در تلویزیون ساختید.

« سناریو در تلویزیون تصویب شده بود، آنچه من به دست داده بودم، با مغز و قلب نوشته شده بود، و نه با قرار داد و سنت. »

و نتیجه چه بود؟ « تلفن های تلویزیون مدتها در اشغال اعتراض ها بود! .. میگفتند این فیلم برای مردم نیست، یک اثر پادهورد پسند عموم باشد. باید بگویم که: هنر راز بشریت است، و راز نمیتواند عمومی شود. »

من اگر روزی بهنگام ساختن فیلمی به جمع بیننده فکر کنم آنروز حتم دارم که مغز را با گلوله متلاشی خواهم کرد. من اگر روزی فکر کنم که برای سینمای پیشرو فرسوده و عقیم شده‌ام به کار می‌روم، بهتر حال از تلویزیون به خاطر تهیه « مرگ یک

حرف خود را با نصیب نصیبی از نخستین فیلمش « خون یک خاطره » آغاز میکنیم. در اینکه این فیلم چگونه خلق شد، و فیلساز را به چه چشم - اندازی از سینما کشانید.

« در زمینی فرسار از سینمای قمه گو « خون یک خاطره » درحقیقت اولین تجربه‌ی من بود. پیش از این فیلم، فیلم هایی ساخته بودم، بی‌آنکه با آن سینمای دیگر کاملاً بیگانه باشم. زمان این فیلم ها معمولاً دو دقیقه بود و بیشتر مشکلات مادی بود که دست و پا گیرم شده بود. با تمام مشکلاتی که برسر تهیه این فیلم داشتیم، کار شروع شد. جرقه‌ای بود که از من شروع میشد و محدود دوستانی را در بر می گرفت که بعنوان کادر فنی و بازیگر با من بودند و حرف هم را می‌فهمیدیم.

محرك اصلی تنها عشق بود که سختی‌ها و بی پولی ها را میشد در جوارش تحمل کرد. آن زمان فکر میکردم که قبل از صمت سینما، سینما وجود داشته، از آغاز حالت. من فقط میبایست خود را به چیزی برسانم که انبیری و سیال بود، چیزی که در این شکل خاکی حرام شده بود- و میدانم که در عرصه های هنری، دیگرانی هستند که در همین جستجو بوده‌اند و نیز کامیاب ساز- گشته‌اند. در « خون یک خاطره »

مردی است که شکنجه میشود، و کسانی که شکنجه میکنند عوض میشوند، و بر این مرد هزار سال میگذرد تا جاییکه آنان باز میانند و خود او شروع به شکنجه کردن خویش میکند.

در « خون یک خاطره » من بازیگران را به گرد خویش جمع می‌کردم. هنرپیشه‌ی « یک » شروع به بازی میکرد، و دیگران نمیدانستند چه خواهد شد. وقتی بازیگر « یک » چیزی میگفت که مربوط به دیگری میشد، آن بازیگر، مثلا « دو » خود به میدان میآمد، و بهمین ترتیب. حتی کار به

هنر راز بشریت است، و راز نمیتواند عمومی بشود.

حرفهایی با یک فیلساز جوان



اعجازی در انکار معجزات

پیتر بروک، شهروبر امسال نیز در پنجمین فستیوال جهانی شیراز شرکت می‌جوید. در این فستیوال بروک «پرومته» را در محل‌های مختلف تخت جمشید و به احتمال قوی «رویای یک شب نیمه تابستان» اثر شکسپیر را به روی صحنه خواهد آورد. از میان بازیگران گروه بروک ۳۵ تن همراه او به ایران خواهند آمد. همکاران ایرانی او آربی اوانیان، داود رشیدی، پرویز پورحسینی و گروهی از هنرمندان تئاتر هستند. بروک برای مقدمات نمایش و تمرین‌ها دهم خرداد به تهران بازخواهد گشت. در مقاله زیر نقدی را که نویسنده مجله تایم بر «رویای یک شب نیمه تابستان» نوشته است می‌خوانید.



بیا، بیا و نشین بر روی این بستر گل
پوش و در این هنگام بگزار گونه‌های
دوست داشتنت از من شرمگین شود.
- من شاخه‌های گل سرخ را در
گیسوان لغزانت نشانم و گوش‌های
لطیفت را بیوسم، شادمانی آرام من.



زمانی در نمایش‌های مقدس و هنگامی که چراغ‌های صحنه روشن می‌شد تأثیر می‌توانست چیزی شبیه به معجزه باشد. امروز... ما ناگزیریم که دست‌های خالی خود را باز کنیم و نشان بدهیم که به‌راستی هیچ در آستین خود پنهان نداریم. تنها به این شرط می‌توان قدم در راه گذاشت.

پیتر بروک «فضای خالی»

مواظب باشید که معجزه‌گری، اعجاز خود را انکار می‌کنند. پیتر بروک، کارگردان انگلیسی، هرچند اوهم و تصورات تئاتر پذیرفته شده‌ی امروز را در آستین ندارد، اما در تئاتر چون ماراساد و ادیوس خود را یک معجزه‌گر تردید ناپذیر تئاتر نشان داد. اکنون بار دیگر در استراتفورد انگلستان معجزه تکرار می‌شود و اثر تازه، گستاخ‌دوخشان او («رویای یک شب نیمه تابستان») برای Royal Shakespaere Company به‌روی صحنه می‌آید.

در این نمایشنامه پیتر بروک «دست‌های خود را می‌نماید» به این ترتیب که باله‌ی رمانتیک را - که سالها گریبانگیر تئاتر بوده است یکسره کنار می‌گذارد. به جای دره‌های سر سبز و پر درخت و فرشته‌های رویایی صحنه‌ی نمایش او پر هیجان و پرتحرک است و بیاد تماشاگر می‌اندازد که آنچه در برابر چشم‌ها او اجرا می‌شود تنها یک «اجرا» است، هر چند در دست‌های بروک، این نمایش انکار کننده و ضد معجزات، از همه‌ی نمایش‌های معمولی و سنتی پر توشه‌تر و بیدار کننده‌تر عرضه می‌شود.

درخت‌های سیمی

«سلی جکوبز» (Sally Jacobs) در صحنه، سه دیوار قرار داده که روی هر یک از آنها بالکن کوچکی هست و بازیگران بیکار از روی آنها خیره به صحنه نمایش می‌نگرند.

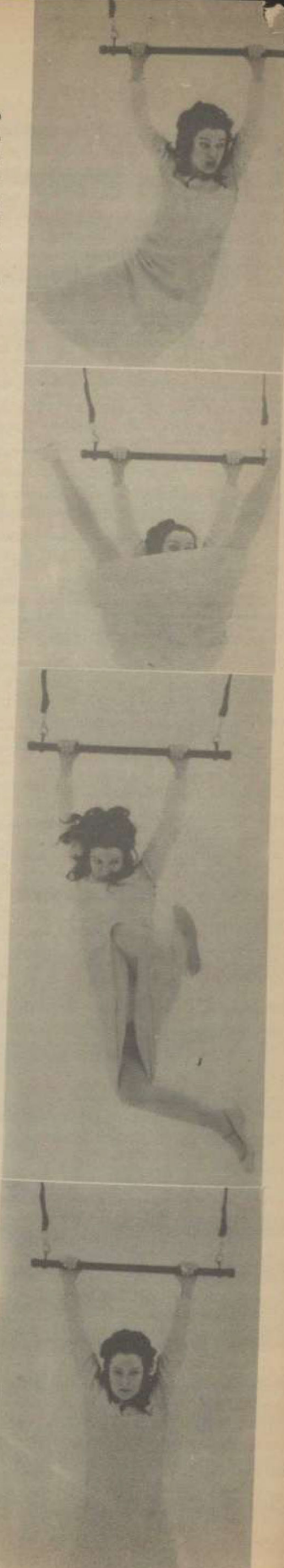
اجرا کنندگان در لباس‌های گشاد و شلوارهایی براق از نردبانها بالا می‌روند و افتان و خیزان به درخت‌های سیمی صحنه که سه چوب‌های ماهیگیری متصل هستند خود را آویزان می‌کنند.

«پاک» (Puck) و ابرون (Oberon) مانند اکروبانها روی سیم‌ها تاب می‌خورند و از کنار بشقاب گردی می‌گذرند که روی یک چوب دستی (از چوب دستی‌های حقه بازان صحنه‌ها) دوران دارد.

صدای ملایم چند ساز ضربی بگوش می‌رسد و گاهی به‌طور غیر منتظره چند خط از شکسپیر به‌مراهی نوا گیتار خوانده می‌شود.

آنچه این اثر را از اداهای ساختگی دور می‌کند این است که حتی خشن‌ترین ضربه‌های بروک در این نمایشنامه بیشتر احیاناً کننده و ناپید کننده‌ی شاعری و لطافت است تا انکار کننده و زاینده‌ی تردید و تاریکی:

ترمی و احساس تند صحنه‌ی که «تیتانیا» و «باتم» دربارانی از کاف‌های رنگ‌ریز، همراه با آهنگ عروسی مندلسون در برابر تماشاگران ظاهر می‌شوند، با آنکه همه را سخت به‌خنده می‌اندازد، بسیار پر احساس و بیدار کننده است. بروک نه تیتانیا را به مسخره می‌گیرد و نه از «باتم» حمایت می‌کند

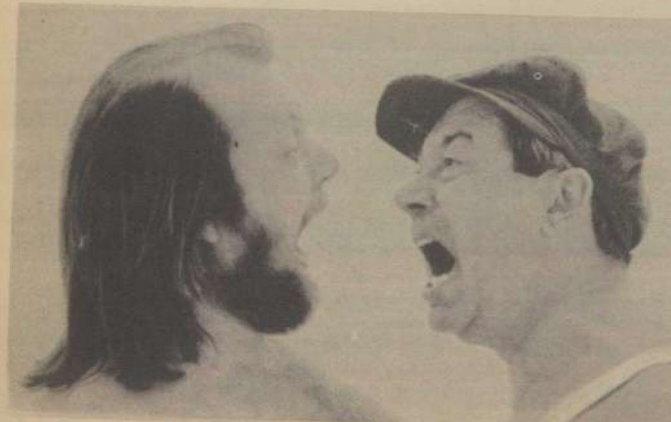


راه عشق‌های راستین، هرگز هموار نبوده است.

بلکه اندیشه‌ی را که به نظم و باز آفرینی راه می‌برد، وقتی هیپولیتا (Hippolyta) نمایشنامه‌ی را که دوست «پیتروکوس» ساخته است رد می‌کند، در آنچه بین او و تزوس Theseus می‌گذرد، بروک با منطقی صریح و روشن مسأله‌ی نخیل را پیش می‌کشد. تزوس - اگر نخیل آنها را آراسته باشد، بهتریشان فقط سایه‌ی است و بدترینشان زیاد بد نیست.

هیپولیتا - این فقط تصور تو است، نه خیال آنها.

خیال کی‌ها؟ نه تزوس، نه شکسپیر، نه بروک و نه Royal Shakespeare Company بلکه مازمان پس‌دراز است که بروک این تئوری را تأیید کرده است که تماشاگر نمایشنامه خود یک عامل حساس و فعال در آفرینش هنری است و بیروزی راستین بروک در این اثر، شدت گرفتاری تماشاگران در اجرای نمایشنامه است. در پایان نمایشنامه هنرپیشه‌های او جایگاه‌های خویش را ترک می‌کنند و صمیمانه دست‌های همکاران حقیقی‌شان، یعنی تماشاگران را می‌فشارند.



بود. بنابراین تصور تغییر و تنوع به‌جوش می‌آورد. پانزدهم هفته اقامتش را در خانه باری می‌گذراند و پس از اینکه برای برداشتن چمدانهایشان به آنجا رفتند، بسوی «لانک‌پیر» رانندگی و در آنجا اتومبیل را به کارآزمایی سپردند. فایق سفید، یک کیلومتر دورتر در لنگر تاه بود. یک فایق چوبی موتوردار تراه بردند و با آن بسوی دهانه خلیج رفتند. فایق «ویو کرس» زیبا نبود - بدنش از تخته بود و روسازی ساده‌ای داشت - اما پانزدهم یک نگاه می‌توانست بهمد که یک کشتی واقعی است، چیز است که برای سفر دور دنیا ساخته شده است. بی‌سرتین به نظر می‌آمد، ولی هنگامی که به آن نزدیک شدند، دو ملوان بسا هوش که شورت و زیر پیراهن سفید به تن داشتند، نمایان شدند و در حالیکه قلابهای برای وصل کردن فایق چوبی به فایق ویو کرس در دست داشتند، کنار پلکان ایستادند. چمدانهای آنان را گرفتند و یکی از آنها در پیچه آلومینیومی فایق را گشود و به آنان اشاره کرد که وارد شوند. پانزدهم هنگامی که وارد سالن شد با اشتیاق هوایی که به نظرش بیخ‌زده می‌آمد بیکه خورد. سالن خالی بود. آنرا نمی‌شد کابین خواند. اطاقی بود فوق‌العاده غنی و راحت که هیچ شباهتی به راهرو ورودی کشتی نداشت. پنجره‌های پشت پرده های کرک، تمام قد بود و میز وسط سالن را میله‌های راحتی احاطه کرده بود. قالی کف سالن کرک نرمی داشت به رنگ آبی روشن. دیوارها را با چوب‌های تزیین‌ترین کرده بودند و رنگ سقف، زرد کم‌رنگ بود. میزی در آنجا بود که بر روی آن لوازم معمولی تحریر و یک دستگاه تلفن وجود داشت. کنار گرامافون بزرگ، یک قفسه دیواری پر از مشروب بود. تابلو بالای قفسه ظاهراً از تابلوهای با ارزش دیوار بود - سر و شانه‌های دختری زیبا و موی سیاه بود که بلوز راه راه سیاه و سفیدی به تن داشت. برداشت یک اطباق نشین لوکس را در یک کاخ شهری، گلدان بزرگی پر از سنبله‌های سفید و آبی که در روی میز وسط وجود داشت، و تعدادی مجله که در یک طرف میز کار قرار داده شده بود کامل می‌کرد.

چیز، چی بهت گفتم؟
پانزدهم سری به علامت تحسین تکان داد، نفس عمیق کشید و گفت:
راه لذت بردن از دریا همین است - اگه جز این باشه مفت نمی‌ارزه. تنفس هوای تازه چقدر کیف داره. بکلی مزه هوای خوب یادم رفته بود.
آقای میلتون کرس که بی‌سروصدا وارد شده بود و آنها را نگاه می‌کرد گفت:
آقایون، این هوای بی‌رویه که تازه‌س. ما خوب نگاه داشتیم.
مردی بود پنجاه و چند ساله و پیه‌دار و قوی. آدمی سخت‌کوش و شایسته به نظر می‌آمد و بلوچین رنگ و رو رفته، پیراهن نظامی و کمربند پن‌جرمی او این تصور را تقویت می‌کرد. چشمان قهوه‌ای‌رنگ و صورت آفتاب سوخته‌اش را یک کلاه لهدار پوشانده بود و نگاهش مغرور و خواب‌آلود بود. دهانش کشتی بسوی پائین داشت که می‌توانست نشانه طنز یا طعنه باشد. لحن صحبتش نیز حاکی از بی‌تفاوتی سردی

بود. به نظر باند، عجیب‌ترین خصوصیت کرسست صدایش بود. صدایی نرم داشت و کلمات را از میان دندانها تلفظ می‌کرد. صدایش مثل صدای دوره پیری همفری یوگارت بود. پانزدهم سر تا پای او را برانداز کرد، موهای خاکستری رنگ داشت که چون براده آهن روی پوست سرش پاشیده شده بود. یک عقاب و یک لنگر کشتی روی ساعد راستش خال کوبی شده بود، و پاهای لخت و پشمالوی او روی قالی قرمز گرفته بود. باند با خودش فکر کرد: این مرد دلش می‌خواهد او را یکی از قهرمانان همینگوی تصور کنند. اما من آزش خوشم نمی‌آید.
آقای کرس چند قدم روی قالی برداشت، دستش را دراز کرد و گفت:
آقای باند؟ خوشحالم که شما را اینجا می‌بینم.
باند حس کرده که فشار دست او استخوان شکن است و آنرا با عضلات محکمش پاسخ داد.
شناگر آزاد یا حرفه‌ای؟
آزاد، زیاد هم پائین نمیرم. فقط یه سرگرمیه.
بقیه وقتتو چکار می‌کنی؟
کارمند دولتم.

شوخ: بقیه از صفحه ۳۹

حالا پاول سرگرمیهای دیگری دارد که بیشتر به آنها می‌پردازد. منظورم دختران جوان دانشگاهی است. به تو نگفتم بودم که ما الان چهار سال است که جدا از یکدیگر زندگی می‌کنیم.
این گفته ضربه بزرگی به روحیه من وارد کرد: یعنی چه؟
یعنی اینکه چهار سال پیش که رابطه او با من به سردی کشید، عملاً از هم جدا شدیم. اگر هم تاکنون حاضر شده‌ایم در یک آپارتمان زندگی کنیم فقط به خاطر کودکان است. اما حالا دیگر حاضر نیستیم آن زندگی را ادامه بدهم، همین فردا به پراگ می‌روم و از او طلاق می‌گیرم. با این ترتیب هم او راحت تر زندگی می‌کند، و هم من می‌توانم تا آخر عمر در کنار تو باشم.
شوخ می‌گفت:
جدی می‌گویم، زندگی ما سالهاست که دیگر زندگی زناشویی نیست.
ناگهان حس کردم که این شوخی دوم نتیجه‌ای بدتر از شوخی اول داشته است. من ندانسته به آزادی بیشتر زمانیک کمک کرده بودم. بنابراین بدون اینکه شک خود را اقرار کنم، هلنا را به هتلش رساندم و بدون اطلاع او با اولین وسیله به پراگ رفتم.

پایان داستان در شماره آینده

اندیشه‌های اضطراب آلود ... بقیه از صفحه ۱۱

مدعی شد که تلوزیون به افزار خواب کردن توده های مردم به نفع سیاستمداران میل شده است و در این حالت، بی طرف بودن، بر وسعت حق پرسش و جستجوی وی می-افزاید و آن را محدود نمی‌کند.
شاید محدودیت فنی تلوزیون (از نظر تعداد فرستنده ها) را بشود تا حدی برطرف کرد. پیشرفتهای جدید فنی، گسترش شبکه ها، و تعدد کانالها از این محدودیت خواهد کاست و بر قدرت انتخاب بیننده خواهد افزود. می‌توان از این پیشرفتها برای ایجاد روش های متنوع در کنترل تلوزیونها استفاده کرد و در نقاطی که فقط یک روزنامه هست از کانالهای مختلف تلوزیونی برای ابراز عقاید مختلف مدد جست. مثلا امریکایی ها هم اکنون در مناطق دارای ایستگاههای محلی اجازه دارند عقاید دیران خود را تحت عنوان عقاید سردبیر بخش کنند.
آن چه تا کنون گفتیم مربوط است به محدودیت های تحمیل شده به تلوزیون و البته این تحمیل در کشور های مختلف بر حسب فلسفه‌ی وجودی حکومت فرق می‌کند.
محدودیت های ذاتی تلوزیون کمتر شناخته شده هستند ولی جالبند.
نخستین محدودیت ذاتی تلوزیون به عنوان ناقد در عقاید و حقایق این است که تلوزیون به تصاویر وابستگی دارد. من با ارایه‌ی این سخن فکر تازه‌یی را بیان نکرده‌ام ولی نتایج آن جالب توجه است. به نظر می‌آید که شیوه های ارتباطات انسانی دارد به روزگار اولیوی پیدایی خود باز می‌گردد. در روزگارن تاریک کهن، انسان به مدد زبان تصاویر و اشارات، با انسان دیگر ارتباط برقرار می‌کرد. پس از آن نوبت به تکلم و سپس به نوشتن رسید و مدتها بعد فن چاپ پدید آمد. پانصد سال بعد از پیدایی چاپ، امواج رادیو، و واسطه و واسطه و حامل کلمه ها شدند و آنگاه تلوزیون ابتدا به طور سیاه و سفید و سپس با رنگهای زنده پدید آمد. درست است که می‌شود در زبان تصویری تلوزیون از کلمات نیز مدد گرفت، اما تردیدی نمی‌توان داشت که به همراه ترقیبات فنی در ارتباطات انسانی، از نظر روش، در کیفیت فکری و محتوای عقایدی آن نقصان پدید آمده است. به گمان من ارتباط از راه صدا یا تصویر در پیشرفت اندیشه و تعلیم انسان به اندازه‌ی کلمات چاپ شده موثر نبوده است. تلوزیون رنگی با ناکید بر زنده بودن رنگها و مزیت خود بر تلوزیون سیاه و سفید این عقب ماندگی را یک مرحله عقب تر می‌برد. ترقیبات فنی در امور ارتباطات الکترونیک ما را به زبان پدوی حجر بر می‌گرداند.
من نمی‌خواهم در این باره مبالغه کنم، اما حقیقت این است که انکاه و وابستگی تلوزیون به تصویر (تصاویر روز به روز زنده‌تر) در عین حال که آن را وسیله‌ی ارتباطی با قدرتی می‌کند، از آن وسیله‌ی خام و بدوی می‌سازد. پیام آن بیشتر روی موانع اثر می‌گذارد تا بر مغز و حواس. در زودنالیسم تلوزیونی تکیه بیشتر روی حوادث است تا بر مسایل، بر شوق است تا بر توضیح، بر شخصیتها است تا بر اندیشه‌ها.

ناتمام

نمندن قدیم راهی جز درج و حرمان وجود نداشت، جماعتی مانده بود بسیار محمود، بی‌کتاب، بی‌نور در شبانگهان، بی‌امید. در یک سو دریای موج زن بود و در سوی دندشت مردابهای پرخره و جنگل. زندگی افسرده‌ای بود و شاعران آنکلاسکون توهمی دوباره آن نداشتند که می‌گفتند: مرد خرد شاید دریابد که چه ترس آور خواهد بود هنگامی که همه ثروت جهان تپاه شود از همین حالا در بسیاری جاها بر این زمین دیوارها زیر ضربه باد و سنگین از یخ‌دانه‌ها ایستاده‌اند، و خانه‌ها ویران ... خالق آدمی چنان بر این مسکن راه بسته که خنده انسان در پیرامون آن شنیده نمی‌شود و این آثار عظیم کهن بی‌حاصل مانده‌اند.
شاید زیستن در یکی از این خانه‌های کوچک در حالیه جهان، بهتر از زندگی در زیر سایه آثار کهن بود، که هر زمان هم آن می‌رفت موجی از مهاجمان سرگردان بر آن بورش آورد. لافاقل نظر نخستین مسیحیانی که به فرج آمدند چنین بود. آنها در اصل از مدیترانه شرقی که نخستین گهواره رهبانیت بود آمدند. برخی از آنان در مارس و تور Tours مستقر شدند و سپس وقتی زندگی خطرناکتر شد در جستجوی دست‌نیافت‌ن‌ترین گوشه‌های کرنوال Cornwall در ایرلند یا جزایر هبرید Hebrides تلاش کردند. نماندشان بسیار بود. در سال ۵۵۰ یک فایق حامل ۵۵۰ دانشور وارد کرک Cork شد آنان در اطراف کشور می‌گشتند و جاهایی را که امنیتی به‌گروه کوچک‌ایشان عرضه‌کنند می‌جستند. و چه جاهایی یافتند! وقتی از دیدگاه نمندن‌های بزرگ قرن دوازدهم فرانسه یا قرن هفدهم رم واپس می‌نگریم، باور کردن این مطلب دشوار است که مسیحیت غربی برای مدتی چنین دراز - در حدود صد سال - با آویختن به جاهایی چون اسکلیگ مایکل (شکل) Skellig Michael باقی مانده باور نکردنی است. این محل مخروطی از سنگ است که ۲۰ کیلومتر از ساحل ایرلند فاصله دارد و ۲۵ متر بالاتر از سطح دریاست.
جز این جماعت کوچک و مصبور دانشوران، چه چیزی این فرهنگ سرگردان را نجات داد؟ نه کتابی در کار بود، نه ساختمانی حتی با در نظر گرفتن این که بیشتر خانه‌هاشان را از چوب ساخته بودند بدین جهت، از میان رفته‌اند، معدودی خانه سنگی که باقی مانده، بسیار حفر و بنا مناسب است. حیرت آور است که نوانسته‌اند خانه‌های بهتری بسازند اما گمان می‌رود که این مردان سرگردان انگیزه ساختن مسکن بادوام را از دست داده بودند. پس چه می‌کردند؟

پاسخ این سؤال در شعر «طلا» آمده است. هرگاه شاعر آنکو ساکسون می‌خواهد آرمان خود را از جامعه خوب بیان کند از طلا سخن می‌گوید:
روزگاری بسیاری از مردان شاد و سرخوش، درخشان چون زر، با تلالو زیورها سرخرو از غرور شراب، با سلاح های آخته به گوهر های تراشیده، به طلا، به‌نقره به تروهای اندوخته وانباشته، و گه‌گاهی نورانی خیره می‌شدند مردان سرگردان همواره صنعتکاران خود را همراه داشتند، و همه نیاز محدودشان بمدانن شکل مداوم به‌جریان تجارب خویش، و ساختن چیزی کامل در زندگی بسیارنافض خود، روی ساختن این اشیاء حیرت‌انگیز متمرکز می‌شد. آنان توانستند حتی در ساختن جعبه های گردنبند هنرکاری برجسته خویش را نشان دهند. اما هیچ چیز بهتر از این اشیاء نشان نمی‌دهد که جهان جدید ساحل اقیانوس اطلس تا چه حد با نمندن یونانی - رومی ساحل مدیترانه قطع رابطه کرده‌است. موضوع هنر مدیترانه‌ای انسان‌بود، از هنر مصر باستان به بعد همواره چنین بود. اما مردان سرگردان که در جنگلها یا تلالو راه می‌گشودند، با امواج می‌سنجیدند، و بیشتر به پرندگان و جانوران که در لابلای شاخه درختان جای داشتند چشم دوخته بودند، علاقه‌ای به بدن انسان نداشتند. اندکی قبل از جنگ گشته دو گنجینه در انگلیس کشف شد - هر دو در سافولک Suffolk به فاصله صد کیلومتر از یکدیگر قرار داشتند. هر دو آنها اکنون در موزه



ناتمام

بریتانیا جای دارند. یکی (شکل ۶) که از میلن هال Mildenhall به دست آمده، تقریباً تماماً با تصویر های بیکر انسانی آراسته شده است که همه شخصیت های کهن عهد باستانند: خدايان دنيا، نرئیدها و غیره. طرح آنها اندکی بی سامان است، زیرا تاریخ آنها مربوط به پایان جهان باستان است که در آن عقیده به انسان ناچیز شده بود و حدود بیکر او سرسری رسم شده‌است. مجموعه دیگر از کشتی تشریفاتی سان هو Sutton Hoo بدست آمد دو قرن دیگر و شاید هم بیشتر، گذشته است، و انسان تقریباً تمام و کمال ناپدید شده‌است.
وقتی دوباره به‌دیدار می‌شود، یک بیکر تزیینی یا هیروگلیفی است و به جای او جانوران و پرندگان افسانه‌ای نشسته‌اند - باید اضافه کنم که مردم قرون وسطی کمتر از سازندگان کارتهای تبریک کرسس پرندگان را زیر بال خود حس شناخت مصالح و صنعتگری در آنها فریب‌تر و مطمئن‌تر و از نظر فنی پیشرفته‌تر از گنجینه میلن هال است.
این عشق به طلا و جواهر تراشیده، این حس که طلا و جواهر آینه جهان مطلوب هستند و نوعی جاذبه جادویی در خود دارند تا پایان قرون وسطی ادامه داشت. این مطلب قابل بحث است که نمندن غربی را صنعتکاران نجات دادند. بیابان گردان صنعتکاران خود را با خویش همراه می‌بردند. چون اهنگران می‌توانستند جنگ افزارهای شاهانه و زیورها بسازند وجود آنان برای امتلاقی مقام خان قبیله مانند شاعران خنیاگر که در فصاید خویش دلبری خان را می‌ستوند، لازم بود.



ناتمام

جدول کلمات متقاطع

عمودی

۱ - از برنامه‌های سریال ایرانی موفق

۲ - تلوزیون - بهره و نفع - ۳ - یکتا - از زندنها - از کشورهای آفریقایی - ۳ - اصطلاحی است در موسیقی که معنی نغمه خوش‌می‌دهند غیب‌کردن تصویر در اصطلاح سینما و تلوزیون - قرص محبت - ۴ - یازده - شاهکار داتنه - دختر فرنگی - ۵ - از کشورهای عربی - از شاعران و عارفان قرن هفتم ایران - برنده‌اش را در تلوزیون زیارت میکنند - ۶ - بی در پی - بر گریده خالص - ۷ - از صناعات خنس در منطق - موسس و اولین پادشاه شهر رم - باب - ۸ - گردنه‌ای معروف در سر راه همدان - دوست و همدن - خرید و فروش - زیبای افسانه‌ای - ۹ - گویا ترکیب موجب مرض باشد - وعد - وصله ناپیدا - ۱۰ - همه‌گیری است با اندکی کمبود - شهری که در آن خورشید کتاب می‌تابد - ۱۱ - عدد دوتنه - در خانه بودن او موجب کم‌حرفی می‌شود - ۱۰ - از سکه‌های مینون نقاشی بر اساس ترکیب رنگها - ۱۲ - دریا - پایتخت لاتویس - ۱۳ - سنگها - مخلوط‌کننده تصویر در مرکز تلوزیون - شیطان خودمان - ۱۴ - حتی که کشورهای بزرگ در سازمان ملل دارند - در را میباید - نوشتن - ۱۵ - گویا جم داشته اما غنطه نخورید، حالاشما هم دارید - از نماینده‌های معروف «بیرکرنی» که قهرمانش یک شاهزاده خانم ایرانی است.

افقی

۱ - از فیلمهای تلوزیونی ملی ایران که از ی اثر يك شخصیت معروف ساخته شده است - ۲ - ویرها سوار بر آن از فرستنده تلوزیون بخانه شما می‌آید - ۳ - اعلان و آگهی - آنها که چهارپا دارند - مخترع یکنوع پیل الکتریکی - ۳ - مقرر - نگران این فیلم بی‌دردی تلوزیونی برویجه‌های روز هستند - برای اینکه شما را گرفتار قرص و قوله الکترونیک ما را به زبان پدوی حجر بر می‌گرداند. من نمی‌خواهم در این باره مبالغه کنم، اما حقیقت این است که انکاه و وابستگی تلوزیون به تصویر (تصاویر روز به روز زنده‌تر) در عین حال که آن را وسیله‌ی ارتباطی با قدرتی می‌کند، از آن وسیله‌ی خام و بدوی می‌سازد. پیام آن بیشتر روی موانع اثر می‌گذارد تا بر مغز و حواس. در زودنالیسم تلوزیونی تکیه بیشتر روی حوادث است تا بر مسایل، بر شوق است تا بر توضیح، بر شخصیتها است تا بر اندیشه‌ها.



Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا رنگ دار

ضد ضربه. واٹر پروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است